

Ketabton.com

لغات کهنه و کهنه

چاراهی به اوت تیلون ۲۵۸۸۶

بسمه تعالی و تقدس ۵۶۹۵۲



فصل اول

آریانا

نام قدیم افغانستان : قبلاً باید دانست نام قدیم افغانستان «آریانا» بود ، و ازین اسم سه قرن قبل از میلاد «اراتسفن» و در قرن چهار و پنج میلادی «مو سس خورنی» و درین اواخر «بیلو» و «بارتولد» و امثال ایشان ذکر کرده اند ، همچنان در دوره اسلام اسم «خراسان» جای نام آریانا ی قدیم را گرفته و تا قرن نوزده در مورد افغانستان امروزه اطلاق میشد ، و نویسندگان دوره اسلام از قبیل ابوالفدا ، ابن خرداد به ، بیهقی و گردیزی و خواند امیر و دهها نفر دیگر ازین اسم متذکر گردیده اند ، بالاخره نام «افغانستان» در قرن نوزدهم وسعت یافته در جای اسم خراسان مستعمل و متد اول گردیده و امروزه نام ملی و رسمی این کشور است (۱)

(۱) برای معلومات مزید رجوع به آثار ذیل شود :

الف : رساله آریانا تالیف نویسنده فاضل احمد علی کهزاد طبع کابل سال ۱۳۲۱ شمسی .

ب : رساله خراسان تالیف اینجانب طبع کال سال ۱۳۲۶ شمسی .

ج : مقاله نام افغانستان نوشته اینجانب مندرج در مجله آریانا طبع کابل شماره ۶ سرطان ۱۳۲۶ .

آریائی ها : طوایف آریائی (بمعنی عام) و یا هند اوروپائی

چنانچه میدانیم از جمله نژاد سفید بشر بوده و قسمت بزرگ اقوام سفید پوست را تشکیل مینماید، اما آریائی ها (بمعنی خاص) یکعده مردمانی هستند که بین بحیره خزر و گنگا مسکن داشته و عبارتند از ملل افغان، و فارس و حصه از مردم شمال غرب هند، و روی همه رفته تمام اینها منسوب به شعبه بزرگ هند و اروپائی میباشند.

آریانم و ائیگو : با یستی دانست کتله آریائی هند و اروپائی

و یاهند و جرمن از قدیمترین ازمنه در سرزمینی موسوم به «آریانم و ائیگو» و یا «آریانا و یجه» مسکن داشتند.

آریانم و ائیگو عبارت از سرزمینی است که بین حوزه علیای دریای «سیحون» و رودخانه «جیحون» قرار دارد، کلمه «آریا» مفهوم نجیب، آقا، شجاع و امثال آن داشته و آریانا و یجه معنی جای ورها یشگاه آریائی ها را میدهد.

آریائی ها در آریانا : آریائی ها بعد از آنکه از آریانم و ائیگو

به سبب سردی هوا و غیره هجرت نمودند آهسته آهسته از راه سغد و مرو به باختر «بلخ یا بخدی» وارد شدند و چنان تخمین میشود که از هشت تا دو هزار سال قبل المیلاد در باختر بود و باش داشتند آریائی ها در آفریقا قوت حیات بسیار ساده و طبیعی بشکل خانواده گی داشته، و بتدریج از حالت چوپانی بحالت نیمه مالداري و نیمه زراعتی انتقال کرده اند، اداره خانواده ها هم در دست پدر های قایل بود، بعد از آنکه قلعه های مستحکم، قریه ها و شهر ها بمیان آمد، روسای قلعه و قریه پیدا شدند، تا آنکه در شهر بخدی دارای بیرقهای بلند اولین پادشاه آریائی افغانستان زمام حکمداری قوم را در دست گرفت.

بخدی شهر بیرقهای بلند : بخدی اولین شهر بزرگ و مشهور

تاریخی افغانستان است که از هزار ها سال پیشتر مرکز

پادشاهان آریائی آریانا به تصرف درآوردند است ، کتاب اویستا که
معتبرین یادگار تاریخی این مملکت است شهر بخدی را بشکل

يك « شهر بزرگ و زیبا » و « دارای بیست و نه قهرمانی
بلند » وصف میکند ، بخدی هرگز باختر و اولین شهر تاریخی آریانا -

است که در آن نظام شاهنشینی کشور بمیان آمده است .
تفسیر آریاییها در داخل آریانا : معلوم است در مدت سه هزار

سال که آریاییها در شمال هند و کش در ولایت باختر زندگی
میکردند ، در حیات اجتماعی خود آنقدر مرقی گردیده بودند که
شهرها پر از نفوس شده ، مالداري زیاد ، و چراگاهها غیر کافیه

شمرده میشد ، لهذا آریاییهای باختر شروع به مهاجرتها نمودند .
در حدود دو هزار سال قبل المیلاد و قتیکه خانوادهها و عشیره

های آریایی باختر دسته دسته بصفحات جنوب هندو کش سرا-
زیر شده و به آهستگی از نقطه بنطقه دیگر حرکت میکردند
اساس نظام اجتماعی آنان با زهمان خانواده و عشیره بود ،

همچنین از ده نشینی شروع و بشهر نشینی رسیدند از چند
خانواده یا کولا (Kulas) يك عشیره یا کوترا و گوستی

(Gosthi Gotra) تشکیل میگرفتند و چند کوترا هم يك قبیله بزرگ
یا يك اجتماع را بنام گرامه (Grama) بوجود می آورد ،

ویس یا ویسه (Visah - Vis) بالاتر از گرامه و بر ساکنین چندین

قریه اطلاق میشد در هر حال دسته های آریایی باختر از هندو کش
عبور و صفحات جنوب این گویه مشهور را با تمام وادیهای شرق

مملکت اشغال کردند و همچنان از باختر بطرف غرب حرکت کرده
ولایات غربی و جنوبی کشور را مسکون ساختند . این دسته های

مهاجر و قتیکه از هندو کش عبور نمودند وارد حوزه کاپیسا یا

کوه دامن شده و از اینجا برا های کابل ، نجر او ، تگا و ، سروبی ،

لغمان ، حوزه کنر ، تاحوزه رودخانه سوات

پراکنده گردیده اند هم چنین دسته دیگر از کوه دامن و کابل

با ستقامت جنوب پدا مان سفید کوه (سپین غر) و دره های گرم
و کوهل و غیره منتشر شدند . دسته دیگر نیز بجانب حوز
ارغنداب شتافتند .

از باختر دسته جات دیگر آریائی ها که با ستقامت غرب
حرکت کرده بودند در میمنه و اند خوی و وادی هریرود منقسم
شده و قسماً بطرف وادی های هیرمند و ارغنداب پسا ن
گردیدند . تمام این مهاجر تهای داخلی کشور افغانستان بین
سالهای ۱۹۰۰ و ۴۰۰ ق ، م تخمین کرده شده است آریائی
های افغانستان کلمه آریا و جمع آن آریانا را برای همیشه در
مورد رودخانه ها ، شهر ها و قبایل خود حفظ کرده و نام مملکت
را نیز «آریانا» یعنی (مسکن نجبا) گذاشتند ، حدود اربعه این
آریانا نیز بقرار ذیل بود :- شرقا رود بار سند ، غربا خطی که
ولایات کرمان و اپارتیا را داخل افغانستان گذاشته و فارس و مدیا
را از آن جدا میکرد ، شمالا رودخانه جیحون بلکه سیحون ، جنوبا هم
اوقیانوس هند .

مهاجرت آریائی ها به هند و ما دو فارس : وقتیکه دسته جات

آریائی در جبهه شرق مملکت آریانا در کنار رودخانه سند
رسیدند مدتی در آنجا توقف کرده ، و آن رودخانه را (سندھو) نام
نهادند ، تا آنکه بالاخره رود را عبور و در ماورا رودخانه سند
یعنی در مملکت شرقی و همسایه آریانا قدم گذاشتند .

مشهور ترین این دسته جات قبیله بزرگ (بهارته) بود که بعد
(مهابهارته) یعنی بهاراته های بزرگ موسوم شدند . اینها
اراضی بین رودخانه سند و کنگا را (بهارته ورته) یعنی
چراگاه بهاراته نام نهادند . و این اولین نام مشخص و ملی هند
است ، آریائی ها در هند همینکه با ساکنین قدیم و بومی کشور
هند برابر شدند ، آنها را بنا م (داسیو) یاد نمودند ، و ایشان
را بنظر نفرت و بیکانگی دیده بجنکهای سختی مقابله کردند
تا بالاخره آنها را بطرف جنوب راندند ، طبقه بندی مردم نیز بد
سته جات چهار گانه در هند نتیجه همین منافرت بود که
تفصیل آنرا در تاریخ هند با ید خواند .

چنانچه آریانا بعد از دو هزار سال قبل المیلاد از هندی بطرف جنوب هندو کش سرآزیر شده و بالاخره در مملکت هند منتشر گردیدند . هم چنان دسته جات دیگر آریائی ها بجهه غرب باختر شروع به مهاجرت نموده ، راهای مجرای رودخانه هریرود ، هیرمند و قراهر رود را تعقیب و بالاخره در صفحات غرب یعنی ماوراء دشت لوط داخل شدند ، مهمترین این قبایل مهاجر (امادها و پارسوها) یعنی مادی ها و فارسی ها بودند که با عشایر و حیوانات متعلقه خود ها از کهواره آریائی یعنی افغانستان به جستجوی علف و چراگاه ها باستقامت غرب حرکت کرده بودند ، در آنوقت آثوریهای سامی نژاد مثل مهاجمین بین النهرین که سه هزار سال قبل المیلاد در اراضی جنوب بحیره خزر پیدا شده و مد نیست (پروتو عیلامی) را بمیان آوردند در خاکهای فارس آمده و جای گرفته بودند ، هم چنین سیاه پوستان فی در سواحل خلیج فارس زیست داشتند که چندان اصلیت آنها معلوم نیست .

در هر حال مادیها پیشتر از فارسی ها بحرکت آمده و سواحل بحیره خزر و دامان جنوبی آن را که نسبتاً قابل زرع بود مسکن خود قرار دادند ، اما فارسی ها که پسان تر کوچیده و از مادیها در عدد و قوت کمتر بودند اول به علاقه کرمان جای گرفتند و بعد از آن چون علاقه های شمال را مادیها و غرب را سامی ها در دست داشتند لاچار در اراضی جنوبی و سواحل بحر که خشک و لم یزرع بود قهراً فروه آمدند .

مادیها که زود تر و نژاد یکترا با آثوریهای سامی تماس پیدا کردند وزیر سلط و نفوذ آنها واقع بودند پیشتر تحت تأثیر چندین قرنه عرق و خون نژاد سامی قرار گرفتند . فارسی ها نیز در امتداد سواحل اوقیانوس مسکن وزیر تسلط سامی ها و متعاقباً مادیها رفتند ، و لهذا هر دسته کم و بیش در عناصر هیکانه به تحلیل رسیدند . حتی مادیها اینقدر رنگ سامی گرفته بودند که مورخین بین آنها و آثوری ها فرق نکرده اند .

هر حال چنانچه دیدیم آریائی های مهاجر افغانستان بعد از آنکه دو هندو فارس رفتند تحت تاثیر محیط های نو و اختلاط عرف های بیگانه قرار گرفته و هر يك بتدریج چه از حیث خون و نژاد، و چه از پهلوی عرف و عادات و آداب ها و چه از نظر خواص و زبان و غیره تغیر کرده، و بهدفع های مخصوصی روان شدند؛ بدرجه که مثلاً تمام مظاهر ا ت زندگی ما دو فارس از قبیل معماری، شیوه رسم الخط و تحریر، اصول اداره طرز حکومت و در پار، طرز لباس، اصول مانند نریش و موی سر و غیره هو به هو نقش قدم سامی است. گرچه آریا های مهاجر در هند طبقه بندی مردم را سد تاثیر عرف بیگانه در خود قرار دادند. مع هذا ازین تاثیر محفوظ نماند. اینست که حالا میرویم تا بینیم سرگذشت آریائی در مهد اصلی شان یعنی افغانستان از چه قرار است:

تمرکز مدنیت آریائی ها در آریانا: بایستی دانست را جمع بدوره قدیم حجر مملکت آریانا یا افغانستان فعلاً چیزی نمیتوان گفت، زیرا هنوز تحقیقات و حفرياتی درینخصوص نشده است، ولی در دوره اخیر و جدید حجر که در آن فلزات و ظروف تیکری یتکجا بکار افتاده و معمولاً دوره «کلکولی تیک» (۱) «یاانه اولی تیک» (۲) خوانده میشود، در حصص شمال، جنوب، غرب، و شرق آریانا در نتیجه حفريات آثارى بدست آمده که تاریخ آن را در حدود سه، چهار هزار سال قبل المیلاد میرساند. با این ترتیب که در صفحات شمال آریانا یعنی حوزه سفلی اکسوس امرو دریا از دو تپه مقام «انو» نزدیک «مرو» آثار وادوات سنگی، مفرغی

و تیکری هر بسوط بدوره کلکولی تیک در سال ۱۹۳۳ مسیحی از طرف یک هیئت امریکا ئی تحت نظر مستر پومپلی (۳) مکشوف شده که با آثار مکشوفه از سیستان افغانی مشا بهت دارند هم چنین قرار تحقیقا تیکه در بعض نقاط بلوچستان از قبیل «نال» و «جاله وان» نزد یک کویته شده، معلوم گردیده که شواهد مدنیت کلکولی تیک درینجا موجود بود، و مثل وادی سند انبساط داشت. مسیوها کن و مسیو گر شمن (هیئت حفریات فرانسه در افغانستان) در سال ۱۹۳۶ مسیحی از مقامات «نادعلی» محل «زرنج» و نزدیک «تارو سار» سیستان افغانی آثار دوره کلکولی تیک بدست آوردند که تاریخ آن عجاتا بیکهزار سال قبل المیلاد میرسد، این آثار مکشوفه با آثار مکشوفه مرو شباهت دارند. کذا بعد از سال ۱۹۲۲ مسیحی تجسسات در حوزه سند شروع شده و «سرجان مارشل انگلسی از مقامات «مرو - هنجودیرو» و «هرپه» و غیره در سواحل راست دریای سند آثاری راجع بدوره کلکولی تیک کشف نمود که تاریخ آن به سه و چهار هزار سال قبل المیلاد میسر شد، گرچه این آثار بیشتر منسوب به بومیان قدیمی وادی سند است که پیشتر از ورود آریائی ها زندگی داشتند و فعلاً بنام «درادیدی» یاد میشوند، ولی چیزیکه مهم است اینست که سرزمین آریانا در مدنیت با ثقافت دوره کلکولی تیک آسیای غربی و مصر موافقت داشت، و این همان مدنیتی است که وقتی از حوزه سند تا وادی نیل یکساحه وسیع زمین را اشغال کرده بود، البته با پاره اختصاصات و امتیازات محلی طوریکه میگویند فلزات از همین حوزه اکسوس با سومیر ها در نقاط غربی نشر گردیده است؛ و در خاکهای شرقی مس بار اول در حوزه مذکوره (انونزدیک مرو) و نواحی قفقاز در حدود شش هزار سال قبل المیلاد بمشاهده رسید، و از

اینجا در عیلام، مصر، اراضی بین سواحل خزر و خلیج فارس بمیان آمده است.

بعلاوه وجود لاجورد در بدخشان افغانستان که درازمنه متقدمه منحصر بهمین خاک بوده و در سایر ممالك از آریانا فرستاده می شد: روابط دیرینه این کشور را با ممالك کهن جهان در زمانه های قبل التاریخ و عصرهای تاریخی قدیم نشان میدهد. آثار وادوات لاجوردی از قبه «سیالك» کاشان، سرزمین سومرا مقابر شاهان ایور «Ur» بین النهرین (از طبقه مجدت نصر) و مصر و (مقبره توتان خامون) و عیلام (از خزانه شو شیناک) کشف شده اند که تاریخ آنها از چهار هزار تا دوهزار سال قبل المیلاد میرسد. در هر حال وقتی که آریانی ها وارد افغانستان شدند چنانچه قبلاً گفته شده، بتدریج از حالت بدویت به مدنیت انتقال کرده اند، و اگر اینها اصلاً اهالی آریانا نبوده اند هم دوره حیات کلکولی تیک خودشان را درین وطن جدید بسر برده اند. باختر کانون و مهد اولی آن کتله آریائی است که در افغانستان، فارس و هندوستان منتشر گردیده اند. حتی وجود زبان مادری آریائی را در باختر و حوالی قریبه آن در حدود هشت هزار سال قبل المیلاد معین می کنند، شباهت بسیار نزدیک زبان زنده افغانستان و سانسکریت هندوستان هکذا تشابه در آئین اوستائی و وید، معتقدات و افسانه همه منوید این عقیده است که کانون نخستین ملل فارس و هند هم در باختر بوده است.

آریائی های افغانستان در مدت چند هزار سالی دورهای مالداري، نیمه مالداري و نیمه زراعتی، زراعتی، هکذا حیات خانواده گی، عشیره وی و قبایلی را طی کرده، بالاخره شهرها و بلده بوجود آورده اند. و این تحول و انتقال اجتماعی آریائی هادر آریانا، مملکت را اولین و بزرگترین مرکز مدنیت آریائی قرار داد.

مدنیت ویدی آریانا ؛ قبلا باید گفت آریائی های باختر در آریانا از قدیمترین ازمنه یکنوع منظومه ها و سرود های داشتند که آنرا (ادبیات شفاهی) با ید دانست ، این ادبیات قرن ها و ده ها بدینی گشته و در سینه ها محفوظ مانده است ، پدر هر خانواده سعی داشت اولاد خودش را از فرا گرفتن این ادب بهره ور سازد ، بهمین سبب تا رسیدن موقع خط و کتابت قسمتی از آن منظومه و سرود محفوظ ماند . البته علت سرودی این منظومه ها بیشتر تخیلات مذهبی و ستایش بوده است ، چونکه مفکوره آئین مذهبی آریائی ها مبنی بر ستایش عناصر طبیعت است لهذا توصیف این عناصر در منظومه ها زیبنده و جلوه گر میباید شد گویندگان این سرود ها «ریشی» ها بودند که بعلاوه منزلت روحانی صفت خطابت ، شاعری هم داشتند ، ریشی ها مرد و زن بوده در بین جامعه حیثیت متفکرین ، راهنما . یان ، و نزد پادشاهان احترام داشتند . «وید» یا ودا مجموعه سرود های معلوم آریائی است که بما رسیده ، یعنی قسمت های خیلی قدیمتر آن شاید بوده و از میان رفته - وید به چهار دسته «ریگ وید» «یجور وید» «اتروید» و «سام وید» منقسم گردیده ، و برای معلومات تاریخی ، ادبی ، زبان ، لغات ، اعلام تاریخی و جغرافی ، داستان ها و همزات عرف و نژاد و دیگر سجایای کشور افغانستان مدرک و منبع قدیمترین میباشد ، این سرود ها در طی مدتهای طولانی و شاید چندین صد سال بوا سطة اشخاص و خانواده ها ترتیب یافته است که تاریخ آن بین پنجصد تا دو هزار سال قبل المیلاد تخمین شده است . البته سرود های قدیمی تر در شمال هندو کش و باختر و سرود های دیگر در جنوب هندو کش غرب سند ، بمیان آمده ، و بعد ها قسمتی از مجموعه ریگ وید و سه کتاب دیگر ویدی در صفحات پنجا ب یعنی در آنطرف دریای سند سروده شده است .

حیات اجتماعی : از سرود های مذکوره معلوم میشود که اول حیات آریائی ها باساس خانوادگی بوده پدر مقدم وزن (مادر) محترم و با شوهر مساوات داشت ، دختر جوان در خانواده گرامی و مثل پسر از تربیه بهره میگرفت . پدر وظائف قربانی کردن و خواندن

سرود ها را ایفا، و مادر در امور خانه داری مختار بود.

هر حیات عشیره وی سر کرده اغیل ها را که بمنزله سر کرده عشیره مرکب از خانواده بزرگوتر پاتی (۱) میخواندند، این شخص از طرف خانواده های يك عشیره انتخاب و مستحق اطاعت عموم شناخته می شد، چرا گاه عشیره هم مشترك بود، عشیره مثل يك خانواده بزرگ بوده، بچه ها و دختر های آن میان خود روابط خویشاوندی داشتند.

عشیره بزرگتر گرامه (۲) و سر کرده آن گرامینی (۳) خوانده می شد. وقتی که اجتماع از عشیره بزرگتر شده و بچندین قریه تعلق میگرفت، ویسه (۴) خوانده شده، و رئیس آنرا ویسپاتی یا راجان (۵) میگفتند. از اجتماع چند ویسه يك جانا (Janah) تشکیل شده، و رئیس آن راجانا پادا (۶) یعنی پنج قبیله میخواندند؛

محل سکونت پادشاه که شکل قلعه مستحکم داشت بنام (پور) خوانده میشد و تا امروز در افغانستان باقیست از قبیل شیرپور، فتح پور و غیره - آریایی های افغانستان در آن عهد بیشتر مالداري نموده و قسماً از جانی بجائی حرکت میکردند یعنی کوچی بودند، وقتی که از استقرار آنها در يك منطقه قریه های ثابتی تشکیل شد، میان قریه ها راه های آمد و رفت بوجود آمده، سر کرده گان قوم، تجار و غیره کراچی ها می داشتند که بواسطه اسب کشیاده می شد، تمام قری و قصبه ها را بطرف پور یعنی از گشاهی داشتند طبقه بندی مردم و اختلاف دسته جات بشری مثل هند و چودداشت. وظایف روحانی را پدر هر خانواده، و زراعت و دفاع را عموم مردم بجای می آوردند. پادشاه یکعهده حواشی روحانی داشت که یکنفر از ایشان مشا ورمذهبی شمرده شده، گاه می عوض شاه مراسم قربانی را اجرا میکرد، و هنگام جنگ با خواندن دعا های مذهبی زمینه فتح را آماده میکرد.

Gotrapati (1)

Groma (2)

Gramani (3)

Visah (4)

Rajan—Vispati (5)

Janapad (6)

حکومت : در آریانای ویدی حکومت شاهی در اثر احتیاج عموم و توسیع دامان قبایل و قریه ها بمیان آمده ، و پادشاه انتخاب می شده است بعضاء ارثی بوده است ، در انتخاب پادشاه آرای ریشی ها ، روسا ، قریه جات ، مجالس عوام و اعیان «سمتی و سبها» و هم اخلاق ، قوت بدنی و کفایت شخص شاه مداخلت داشت ، وقتی که پادشاهی ارثی گردید شاه راجع بمعنی نجیب موسوم و دارای البسه فاخره مزین به طلا و جواهرات بوده ، قبیله او هم محترم بود ، مشاوری مذهبی قریب تخت او می نشست ، روسا قبایل و عراده ران شاهی (سو تا Sati) سپهسالار (سنانی - Seneni) باو مشوره میدادند . اردو را در جنگ شخص پادشاه اداره میکرد ، سواره نظام و عراده های جنگی از و حمایت میکردند .

عایدات پادشاه مالیات و آنهم بیش تر جنسی از رعایا بود ، مسکن او هم اربک شاهی بود . شك نیست که اولین نظام شاهی آریانا در باخترا اساس گذاشته شده و مطابق سرودها نسب بعض پادشاهان تا به ارباب انواع بالا رفته است : آریانی های افغانستان مالیات دولت را بخوشی ادا ، و فرو شکوه شاه را از ارباب انواع میخواستند .

مجالس مشوره : در قریه های بزرگ مجلسی بنام سبها (Sabha)

موجود ، و محل و اطاق معینی داشت که همه مرد و زن در آن اجتماع کرده ، معاملات و مشا جرات خود شان را بحث و فیصله میکردند ، ازین محل برای اجرای باز یها هم استفاده می نمودند . بعلاوه یکنوع مجلس دیگری نیز بنام «سمیتی» داشتند که دران فقط ریشی ها و اعیان «ما لکین عراده ها و رمه» اجتماع می نمودند ، و دیگر توده مردم شمولیت نداشتند ، درین مجلس شخص شاه هم حضور بهم میرسانند نظیر این مجالس را هنوز در جرگه های افغانستان میتوان دید .

عروستی : زنان و مردان آنروز زندگی آزادانه داشته و در مجامع

عمومی مخصوصا در «سامانه» که یکنوع میله عمومی بود جمع شده و جوانان باسای عشق همسرا اختیار میکردند یکی از سرودها میگوید: -

«جوانان صدای دختر جوان را بقدری دوست دارند که رب النوع ستایش خود را از زبان بشر بشنود» دیگر میگوید: - «برای آنکه فرشته با آوازهای مسرت انگیز خود در خوشحالی عمومی شرکت جویند باید داماد جوان و عروس قشنگ باشد.» زشتی را مثل گرزی میدانستند که مرد را میکوبد. سرودها لزوم ازدواج را چنین بیان میکنند: - «زن برای مرد همان اندازه ضرور است که زه برای کمان.» در هر حال دختران بدرنگ برای شوهر پیدا کردن گرفتار مشکلات بودند، و دختری که بدون عشق با مرد متمولی از دواج میکرد منفور بود. در ازدواج رضای طرفین و بعد از رضایت والدین و برادر هم دخالت داشت بعضا دختر را برضای او دزدی کرده میبردند. ریشی های دانا را مردم بیشتر دخترا میدادند چه معرفت آنها را احترام میکردند. روز ازدواج داماد لباس نو پوشیده با اقارب بخانه عروس میرفت، و دست عروس را گرفته بالای تخته سنگی میرآمد و باو میگفت:

«من مرد هستم و تو زن، من سامان «Saman» هستم و توراك RC» من آسمان هستم و تو زمین، اینجامن و تو یکجامیشویم و از ما اولاد بعمل می آید.» آنگاه عروس را دست گرفته بدور آتش خانوادگی میگرددانید. و باز در عراذه مزین به گل های خودر و که بواسطه گاو های سفید کشیده میشد با ساز و آواز بخانه خود میرد، و رسم خوشی چند روزی دوام میکرد.

آریانی ها معمولا يك زن میگر فتند و با او علاقه داشتند، سرودها میگوید داماد عروس را طوری تعقیب میکند که آفتاب از عقب شفق درخشان ظاهر شود.» و یا: - «زن در خانه شوهر هانند ستاره قطب ثابت قدم است.»

مقام زن: دختر و پسر یکسان تربیه می شدند، و دختر جوان

مثل ستاره خانه بود ، یکسلسله ریشی های زن در عصری ویدی
افغانستان پیدا شده اند که مثل ریشی های مرد شاعر و با معرفت
بوده اند و ازین مقام احترام زن معلوم می شود .
بازیها ، ورزش ها : آریا ئی های افغانستان در آئیند بشکار

توسط تیر ، سگ ، دام و غیره مشغول میشدند ، و بسواری اسب
و اسب دوانی و عراده سواری شوق مفرطی داشتند یکنوع بازی
یواسطه طاس هم می نمودند که عدد طاس از سه تا پنج میرسیده .
اتن ورقص را نیز دوست داشته در میدان های آزاد جوانان بسا
کاکلهای دراز چرب کرده و آرایش خود با گلها رقص می نمودند .
اما معلوم نیست زن و مرد یکجا رقص میکردند یا جداگانه اتن
و صدای دهل مرد را در میدان حرب نیز بهیجان می آورد ، رقاصه
ها هم موجود بود که بطور کسب رقاصی میکردند ، در عروسی ،
و مرگ رقص های مخصوصی اجرا می شد . دختران جوان هم
رقص میکردند . هم چنین آریائی ها خواندن و موزیک داشته ، آلات
ساز را آنچه تار داشت و آنچه بدست زده و یا به پف دمیده می
شد می شناختند «میله عمو می موسوم به «سامانه» آریا ئی ها
یک نوع میله عمومی بود که در آن زن و مرد جمع شده هر یک
هنر نمای میکردند ، پهلوانی ، اسب دوانی ،
شعر سرائی ، بازیها ، رقص ، ساز و آواز همه معمول میکردید
این میله یک روز یا یکشب دوام می نمود (مثل میله جبه امروز) .
اسلحه و جنگجویی : آریا ئی ها مردم سلحشور و جنگجویی

بوده ، روحانیون و شعراء بواسطه ادعیه و اشعار روحیه شهادت را
در ایشان تقویه می کردند ، پادشاه و نجبای کشور در میان
عراده های جنگی دو نفره سوار شده و جنگ میکردند ، سر باز
طرف راست و عراده ران طرف چپ عراده می نشست ، قبا یل
پیاده جنگیده دارای دسته های خورد خورد بودند ، اسلحه شان
عبارت بود از تیر و کمان ، نیزه ، تبر ، قله و فلاخن ، زره هم

پوشیده و کلام خود بر سر میگذاشتند. اینها قمه را بکمر زده ، کمان بدوش می افکندند ، تیرشان از نی و پیکان شاخی یا فلزی داشت ، تیر زهر الودهم استعمال می کردند ، عراد های جنگی بواسطه اسب کشیده می شد ، اما معلوم نیست که سواره نظام داشته اند .

البسه : لباس آریائی ها از پشم گوسفند و عبارت از دوسه

پارچه بود ، پارچه های پوست را هم مثل لباس استعمال می کردند . علاوه زن و مرد خود را بزبور های طلائی و غیره چون بازوبند ، گردن بند ، گوشواره ، حلقه ، انگشتر مزین می ساختند ، مرد ها ریش گذاشته کا کل ها را چرب می نمودند .

زراعت و مالداري : آریائی های افغانستان با مور زراعت

و مالداري هر دو اشتغال داشتند ولی میل بمالداري زياد تر بود ، گله های گاو ، گوسفند ، خر ، اسب ، بز داشتند . سگ نگاه می نمودند ، قوبله آنها يك حصه فلزی داشت که زمین را می شکافت ، و دانه پاشیده می شد ، آبیاری بطریقه جویهای سرباز ، در و بواسطه داس ، پاك کردن باغربال بعمل می آمد ، اما پوره معلوم نیست چه میکشند گندم بود ، یا دیگر چیز ، تنها اینقدر میدانیم که دانه کشتنی را «یاوا» میخواندند ، در نورستان تا امروز ناز نازك ارزن را یاوه میگویند و حد خریداری و تبادل اجناس در آن عهد بیشتر هم گاو بود !

صنعت : آریائی ها از صنعت بیخبر نبودند نجاری نزد آنها

مخصوصاً برای ساختن عراوه و کراچی اهمیت داشت ، ظرف خانگی هم اکثراً چوبی بود ، فلز کاری هم مهم بوده ، کوره شن با بال جانور پکه شده و سنگ معدنی را میکداخت و از آن ديك و غیره ظروف ساخته می شد ، دباغی نیز داشتند ، بوریابافی میدانستند ، و رویه مرفته صنعت کار آنوقت شریف و با افتخار شمرده می شده .

خوراك : اغذیه آریائی ها شیر ، مسکه ، حبوبات ، سبزی ،

میوه جات، گوشت قربانی بوده، از ترکیب شیر و مسکه و حبوبات
 یکنوع کلچه نیز می ساختند. مشروب مشهور آنها عبارت از
 «سوما» بود که از عصاره یکنوع گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته
 می شد، این مشروب عمومی و دارای جنبه مذهبی هم شده بوده،
 بعلاوه مشروب خمار آورده یگراز عصاره حبوبات بنام (سورا)
 نیز داشتند.

عقیده: آریانی ها عناصر طبیعی

را احترام و ستایش می کردند، گرچه دین آنها را فعلاً نمیتوان
 به معنی اصل کلمه شرح داد، ولی اینقدر معلوم است که در دیانت
 عصر ویدی افغانستان یکسده قوای سری مظاهر عناصر طبیعی
 بنامهای (وارونا) یعنی آسمان پرستاره و (اندرا) رب النوع جنگ
 (سوریا میترا) مهر و آفتاب، (اگنی) آتش، (سوما) مشروب،
 (ماروت) بد، آسمان، زمین، شفق، شب، روز، ستاره، صبح
 شام، غیره و غیره نام برده شده است. هکذا اسماء بعض پادشاهان
 ذکر یافته که از آن پرستش اجداد معلوم میشود. از رسوم مذهبی
 فعلاً تنها مراسم قربانی و نوشیدن سوما را میدانیم. این
 رسوم در بین خانواده و هم در خارج خانه بعمل می آمد. اولی
 را روزانه پدر خانواده، و دومی را سالانه ریشی ها عملی می کردند،
 ریشی هادر عروسی و مړك و در دادن آتش خانواده گوی نیز مداخله
 می نمودند، باین ترتیب معبد و محل خاصی برای اجرای رسوم
 مذهبی نداشتند. البته بتدریج این قوای طبیعی صاحب شخصیت
 و نام و صفحات جداگانه گردیده اند. چنانچه تمام عناصر مفیده
 را بنام (دووس) = Dava یعنی ذرات درخشان، و قوه مافوق همه
 را (دوومی پاتر) می کردند. مهمترین عناصر که صنعت ارباب
 انواع را نزد آنها شت بقرا رذیل است:

دیوس = آسمان - پریتی وی Prithivi زمین. سوریا، ساء
 ویتار، یوشان، میترا، رود را و غیره = آفتاب، وایو، واتا.

ماروت ، Marut-Vata = با داگنی Agni = آتش - اندرا

Indra = فرشته رعد یا جنگ سومنا = مشروب مخصوص »

وارونا = رب النوع آسمان ستاره دار. در جمله ارباب انواع آریائی یکی دوی آن قهار بود و بس ، قربانی مهم مذهبی کشتن اسب بود . مرده را هم در خاک دفن میکردند .

زبان آریائی ها در وقت زندگی در مهد اصلی و اولی خود

طبعاً بزبان واحدی تکلم میکردند که آنرا (هند و اروپائی) میخوانند ، وقتکه امواج مهاجرت اینها بطرف غرب آسیا و اروپا و یا جنوب و غیره شروع شد ، البته در نقاط مختلفه جهان اینها خانواده های بزرگ هند و اروپائی را تشکیل و السنه متعدده هند و اروپائی را بمیان آوردند . منجمله آشاخه هند و اروپائی که وارد افغانستان شده و شاخه آریائی باختری را تشکیل کردند زبانی داشتند که بنامهای «باختری» یا «آریا» و «ایرانی» یاد میشود . بعدها ازین زبان دو شاخه بزرگ «ایرانی و هندی» در خود آریانا پیدا شده و متعاقباً در ممالک هند و فارس منتشر گردیده است . در هر حال از زبان آریایا باختری و یا هند و ایرانی در زمانه های قدیم زبان هند و آریائی (Indo-Aryen) یا زبان «ویدی» بوجود آمد که بیشتر زبان مذهبی و علمی بوده ، در آریانا مخصوصاً جنوب شرقی کشور ما پخته شده است ، و هم در همین جا ها انشعاب لهجه ها از زبان ویدی آغاز کرده ، و اخیراً تحولات آن بنام سانسکریت معروف شده است ، زبان پشتو نیز یکی از آن السنه قدیم ماست که از زبان باختری یا آریائی مستقیم یا بالواسطه مشتق گردیده است و لهذا طبعاً دارای خواص لهجه های هندی و ایرانی هر دو است ، و همین است حال زبانهای دسته داری افغانستان (Dardie) از قبیل لهجه های نورستانی ، پشه تی ، ارمری و غیره . باین ترتیب میتوان فهمید که السنه و لهجه های افغانستان واجد خواص السنه شرق و غرب خود یعنی هند و فارس میباشد .

مدنیت اویستا ئی : تار یخ قدیم افغانستان بعد از مرا حل

قبل التاريخ ، مدنیت پیش از ویدی ، و عصر ویدی در حدود هزار سال قبل المیلاد یعنی ظهور مدنیت اویستا ئی خا تسمه میا بد . در حدود و دهزار دو صد سال قبل المیلاد مقدمات مدنیت اویستایی چیده شد . و در حدود و دهزار سال قبل المیلاد آثار مثبتیه آن آشکارا گردیده است در حال باید دانست مدنیت اویستای آریانا عینی مدنیت ویدی است که اصلاح شده و تکامل کرده است ، و یا در اثر تحولات شکل جدیدی اختیار کرده است ، مدنیت اویستائی آریانا را میتوان زیر عناوین کوچک ذیل شرح داد :

طبقات اجتماعی : چون در دوره اویستا ئی مذهب شکل معین بخود

گرفته ، و امور اداری تمرکز اختیار ، و زراعت وسیع شده است لهذا طبقات سه گانه ذیل روی کار آمده است : - خوتو = روحا - لیون . ورزن = دهاقین . ایریامن = نجبای جنگجو و سوار کار - احتمال میدهند که طبقه چهارم هم بنام «هونی تی» = اهل حرفه و پیشه « موجود بود ، این طبقات مثل سایر مردم بوده و هیچکدام پسترازدیگری شمرده نمی شد ، یعنی عموماً در حقوق مساوی و برابر شمرده شده باهم خویشاوندی می نمودند ، اویستا همه را یکسان بدون استثنا به پندار نیک . گفتار نیک ، کردار نیک ، توصیه نموده است .

صحت و زیبائی بدن : اویستا به صحت ، زیبائی بدن و اندام

اهمیت بسیار میدهد ، نگاه تیز ، چشموشن ، قد بلند ، تناسب اعضای قوت ، سنه فراخ ، شانه پهن ، پاشنه کوچک ، و بازوی رسا و هم چنین چهره درخشانده و زیبا ، چشم بزرگ ، ساعد سفید ، انگشتان نازک خانم هارا اشاره و ستایش کرده است . سن بلوغ هم در جامعه اویستائی افغانستان سال پانزد هم عمر پشمار میرفت .

عروسی : پسر و دختر بعد از سن پانزده به ازدواج مکلف بوده

و نداشتن همسر گناه شمرده میشد و شخص مطعون بود .
صرف مراجعه بغرض از دواج حاصل می شد دختر
و بعضاً خود دختر قرار میگرفت . مراسم عروسی بواسطه تماس
دست عروس و داماد و خواندن ادعیه انجام گرفته و عروس آرا-
یش شده بخانه داماد بعنوان «صاحب اختیار خانه» برده می شد
زن امور داخلی خانه و شوهر امور خارجی را اداره و در مراسم
مذهبی یکجا شامل میگرددند شوهر از زن عفت تمام میخواست ، و در
صورت خلاف طلاق واقع میشد ، فقط در دوره اوستائی بر عکس
دوره ویدی مزاجت بین خویشاوندانی که اشتراك خون داشتند
هم آزاد و جایز بود ، هم چنین احتمال میدهند که درینو قت تعدد
زوجات ممنوع نبود .

ترقی زراعت : در عهد ویدی مهاجرت ها آریائی ها در داخله

کشور و در ممالك هند و فارس خاتمه یافته بود ، در دوره اویستائی
آریائی ها در نقاط مختلف آریانا ساکن و مستقر بودند لهذا بر
عکس دوره ویدی که مالدار ی نسبت بزراعت بیشتر طرف توجه
بود ، زراعت وسعت و ترقی زیاد تر حاصل کرد ، این ترقی
بدرجه بود که میتوان گفت عامل ممیزه خاک افغانستان بااراضی
بیگانگان بشمار میرفت در اویستاراجع به اهمیت زراعت ، دهقانی ،
بذر حبوب غرس اشجار ، کشیدن نهر ها بسیار توصیه شده ، و
چون مملکت سرسبز و خرم گردیده بود به صفت (زمین اعلی)
ستوده شده است . حتی خدمت درین راه با اساس قانون اویستا
که عبارت از جنگ نیکی بابدی است جزو وظایف مذهبی بشمار
میرفته است .

جنگ و ادوات جنگی : افغانستان عهد اویستا دارای مردم

سلحشور و جنگی بوده ، و نظر بظهور مخالفین توریائی و عناصر
آریائی و سامی در شمال و غرب پیشتر احساسات جنگجویی
شان تحریک میکرد ، جنگهای آریا و توریانام مقابله های

آریائی و تورانی همان داستانهای مشهور رزمی افغانستان است که از عهد اویستا پیچیده حتی امروز بزرگترین قصص و عنایه ملی را فراهم کرده است. مردم آنوقت با ستثناء پیر، زن و طفل همه در وقت جنگ زیر پرچم پهلوانان خانواده ها و پادشا و شهزاده گان وظایف خود را انجام میدادند. قشون را «سپاده» (۱) مینامیدند، و بیرقها و علائم در اردو استعمال میکردند، اسلحه تعرضی شان هم از اسلحه دفاعی بسیار تر بود. عراده جنگی، زره، جوشن، کلاه خود، چهار آینه کمربند، زان بند، شپر، گرز، یکنوع ژوبین بنام وزره (۲) تبرزین، نیزه، تیرو کمان خنجر، فلاخن و شمشیر اینهمه راشاخته و داشته و در پیکار بکار می-انداختند علامت نیروی سلطنتی شخص پادشا هم خنجر مزین به طلا کاری بود.

زبان : چنانچه قبلاً گفته شده زبان «ویدی» یا «هند و آریا»

دراز منه قدیم از زبان «باختری» یا «آریا» یا «هند و ایرانی» مشتق و در افغانستان آنروز معمول، و بعد از یکدوره حیات از آریانا بسرزمین ماوراء سند سفر نمود، همچنان از شاخه زبان باختری موآزی با زبان ویدی السنه دیگری هم در افغانستان مشتق شده که یکی از آنها زبان مشهور «زند» یا «اویستا» است که در دوره اویستا نی خیلی نشوونما یافته، و قدیمترین قسمت اویستا «گاتها» در آن سروده شده است. و چنانکه از زبان ویدی بعد از زبان سانسکریت و پراکریت های دیگر دو نقاط شرقی آریا نیا و هندوستان بعمل آمد، هکذا از زبان زند نیز پسانها فارسی قدیم در فارسی و بعضی زبانهای دیگر در شمال شرقی افغانستان مثل تخارستان «بدخشان و قلعش»

وجود رسیده ، از قبیل السنه غلجه ، مینجی ، واخلی ، شغنی ، اشکا شمی . در هر حال در دوره اوستائی کشور افغانستان زبان زند معروفتر و منبسط تر از همه السنه دیگر بود .

تشکیل دولت اریائی بخدی :- پارا داتها ، کاویانی ها ، اسپه ها

اریائی های افغانستان برای اولین بار در بخدی تاسیس نظام سلطنتی نموده ، و از آنجا در تمام اریانا حکمرانی کرده اند ، سرود ویدی ازین پادشا ها ن بطور پراکنده ذکر می کند ، و اویستا این موضوع را خوب تر روشن مینماید .

اولین دسته پادشا ها ن قدیم افغانستان سلسله پارادا تا «پیشداد یان» یعنی حکمداران زمان های اولیه و موسسین عدل و داد میباشد ، که از ازمنا قبل التاریخ پیش از آنکه اریائی های کتله باختری متفرق شوند بر همه یکسان حکومت می نمودند . پاراداتها : گرچه پادشا ها ن قدیمی اریائی از «گوپت شاه» یا

کیومرث اولین پادشاه اریائی آریانا و بجه شروع میشود . و هم از پادشا ها ن دیگری بنام «هو شیا نغا» (۱) و «تخمه اروپا» قبل از سلسله پاراداتها در اویستا ذکر می شود ، معذرا قسمت دوم کمتر از همه همان سلسله پاراداتها است که در «بخدیم سریرام اردو در فشام» یعنی «بلخ زیبادارای بیرقهای» بلند به حکومت پرداخته اند .

موسس سلسله پاراداتها «یما پادشاه» پسر «وی وانگا نا» است ، پدرش برای بار اول عصاره نبات «هوما» را کشید ، و پسرش پادشاه شده ، در راه تر قی زراعت ، آبیاری ، غرس اشجار و امنیت سر زمین خود مسا عی زیاد و رزید بدرجه که دور او را دور خوشی و خرمی مادی و معنوی میدادستند ، پایتخت یما پادشاه شهر بخدی دارای بیرقهای بلند بوده است ، یما پادشاه و خواهر بنام «یامی» و «آریا» نیز ، داشت یما در پایتخت

نمود از انسان و حیوان جورهای سالم ، قشنگ و قوی جمع ، و
برای ترقی نسل خدمت کرد . یما پادشاه «دیوها» یعنی مردمان
غیر اویستانی را نیز در نقاط دودستی مغلوب نمود .

بعلاوه یما پادشاه اولین شخصی است که ترقی زراعت و اصول
حرف و نساجی ، تشکیل طبقه روحانی و نظامی ، استعمال اسلحه ،
فلزات و اصول معماری آریانا را با و نسبت میدهند ،
ادویه طبیعی و عطر در وقت اومعمول و جشن نوروز یعنی روز
اول سال از مقررات اوست .

روپهر فته یما پادشاه را میتوان همان «جمشید جم» شهنامه
ها دانست که در سرود ویدی یا ما راجان ، و در اویستا
«یما خشاته» موسوم است . علامه و شعار پادشاهی او نیز «جام
هومایا جام جم» عصای سلطنتی ، نگین پادشاهی ، گاو آهن ، و
شمشیر بود مرکز حکمرانی اش «وارا» یعنی ارگ شاهی در
بندی ، و عبارت از قلعه بود که آب جاری ، چمن های سرسبز ،
عمارت ، توزه خیابان ، يك دروازه بزرگ ، و یک هزار و نوصد
نفر زن و مرد نفوس داشت ، و همین جا بود که به تدریج وسیع
شده شکل شهر مشهور بندی را بخود گرفت .

مگر در اواخر دوره یما سامی ها بزیر اداره «از هی دها کا» یا
ضحاک شهنامه ها از جبهه غرب بسلطنت آریائی جمشید حمله و
موقته او را سقوط داده اند ، ولی متعاقبا «تری تونا» یافریدون
آریائی ایشان را مغلوب و از آریانا طرد کرده خودش پادشاه
شده است .

تری تونا : یا فریدون پسر «اتویا» و منسوب بخاندان توانا-

فی بود ، و او بود که بقصد سرکوبی دشمن سفر و دجله را
در بین التهریس عبور نموده ، بعد از کشتن ضحاک ، «ارنواک»
و «سوان ها واك» دختران اسیر جمشید را خلاص و در بندی می
آورد . فریدون برد یو های «مازانا» یعنی بومیان غیر آریائی
مازندران حمله و آنها را نیز مغلوب نموده است .

«کرساسپه» پسر «تزی تا» سومین پادشاه سلسله پیشدادی است که پدرش در عالم طبابت اظهار لیاقت نموده، و خودش در عالم سیاست، کرساسپه در مقابل مخالفین داخلی و مخالفین خارجی آریانا رشادت بخرج داده، و صفحات جنوب هند و کش را از کابل و کنداراتا حوزه ارغنداب و هامون منیستان صحنه فعالیت خویش قرار داده است. کرساسپه بعلاوه پهلوانانی را که دشمن او بودند «هیتاسپه» قاتل برادر خود را نیز کشته و نعش او را به عراده جنگی خویش بسته است. کرساسپه که در قهرمانی مثل رستم شهرنامه‌هاست بعقیده بعضی همان کرساسپ پهلوان معروف کابلی است.

«ایور واک شایا» برادر کرساسپه مقنن بزرگی بود و قوانین حیات را تدوین کرده است.

بعد از کرساسپه چندین فرد دیگر جزو سلسله شاهی پیشدادی ذکر شده، که مشهورتر آنها «ایریو» و پسرش «منوچیترا» است که بعد از منابع جدید از آنها «ایرج» و «منوچهر» ساخته است.

در هر حال سلسله پاراداتای آریانا قدیمترین پادشاهان با عدل و داد کشور افغانستان میباشند، که جای خودشان را بسلسله «کاوی» یا «کوانی» یعنی گیانی‌های آریانی آریانا گذاشتند.

کاویانی‌ها : بعد از انقراض سلسله پاراداتای پیشدادی

سلطنت به خانواده دیگری بنام «کاوی» رسیده که آنرا «کاوه»، «کوانی» و «گیانی» هم گویند.

«کاوی کواتا» یا کی کوات یا کیقات سر سلسله اینخاندان

پادشاهی بوده و در بخدی به تخت سلطنت عروج کرده است، این شخص تمام مساعی خود را در راه حفظ خاک آریانا و تهنیت و باختری از تجاوزات دشمنان توریا یعنی اریه‌های بدوی

ماورای دریا های جیحون و سیحون بکار انداخته است .
بعد ازین آدم چندین نفر دیگر بسطنت رسیده اند که در ابتدائی
نام همه کلمه کاوی داخل است از قبیل : - کاوی اپی و اینو ،
کاوی یوسادان ، کاوی ارشان ، کاوی پسینسا ، کاوی بیاوشان ،
کاوی سیاور شان ، کاوی هوسراوا و غیره ولی مشاهیر آنها
اشخاص ذیل است .

« کاوی یوسان » یا « کاو یوسا » یا « کی کاوس » کی کاوسی

پسر کیقباد بوده و بعد از وی که پادشاه شد بسمت غرب
مسافرت ، و دشمنان ما ز قدرانی را که در او ایستا « دیو و شیطان »
خوانده شده اند مغلوب نمود و اراضی آنها را ضمیمه خاگ افغان
نستان ساخته ، حکامی در هر حصه از طرف خود مقرر نمود .
کی کاوس پادشاه مقتدری بوده و مثل جمشید بدنای و سیعی
حکمرانی میکرد ، ولی در اواخر متکبر و مغرور شده فر شاهی
از و برفت .

« کاوی سیاور شان » سو مین پادشاه خانواده کیانی بوده ،

با تور یاها جنگ کرده و بالاخره بصورت فاجعه ناکی از دنیا
میکشود . کاوه سیاور شان یاسیانش شهنامه ها در ماورای
شمال اکسوس قلعه مستحکمی « کنگه » بناء کرده بود که پسرش
کیخسرو در آنجا تولد یافت .

« کاوه هوسراوا » یعنی کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد ، و امور

پراکنده کشور را اصلاح کرد ، او مردم را متحد و پهلوانان
قوی قریبه کرده به توران حمله نمود ، و « فرانکر آسیانا » یعنی
افراسیاب تورانی و برادرش « کرسه وزده » یعنی کرسیوز
و سایر پهلوانان تورانی را بخون پدر خود کشته ،
با ینصورت جلو هجوم دشمنان تهدیب آریائی باختر را گرفت .
یکی از پهلوانان مشهور کیخسرو « تورزا » یا طوس پسر
« ناو تار » یعنی « نوزر » و نواسه « منوچهر » بود که از او دراویستا

ذکر یافته است . در هر حال کیخسرو از مشهور ترین پادشاهان
سلسله کیانی آریانای قدیم میباشد . بعد از کیخسرو جای
این سلسله را سلسله دیگری بنام «اسپه» در تاریخ افغانستان
میگیرد .

اسپه ها : سر سلسله خاندان اسپه ها که در باختر به تخت

سلطنت جلوس نمود «اروت اسپه» یا لهر اسپه میباشد که معنی «صا-
حب اسپان تندرو» را دارد، این احتمال موجود است که لهر اسپ
به منوچهر نسب میرساند ، در هر حال لهر اسپه دو پسر داشت
پنا مهایی «ویست اسپه» یا ویشتاسپ که بعد ها کشتاسپ
شده است و «زری واری» که بعد ها «زریر» گردید .

لهر اسپه بعد از آنکه پادشا شد آبادیهای زیادی در باختر
لموده و در اواخر سلطنت او به پسرش کشتاسپ رسید ، شهرت
بیشتر لهر اسپه هم بواسطه نام همین پسرش بوده است .

ویست اسپه : یعنی کشتاسپه بعد از پدر پادشاه شد که تاریخ
سلطنت او را در حدود یک هزار سال قبل المیلاد قرار میدهند این
شخص مرد بسیار دلیر و قوی بوده ملکه بنام «هو تاوسا» داشت ،
پسر کشتاسپه «سپینتو داتا» اویستائی یعنی همان «اسفندیار»
مشهور شهنامه هاست در هر حال کشتاسپه پادشاه جنگجو و
توانائی بوده ، و چیز یکه بیشتر باعث شهرت او گردید همان
ظهور زرتشت در عهد او است . زرتشت در بلخ بدر بار کشتاسپه
رسید روز یکه سی نفر عالم ودانشمند طرف راست و سی نفر
دیگر طرف چپ شاه نشسته بودند ، بعد از سه روز مباحثه و قانع
شدن علما بالاخره کشتاسپ ، و ملکه هو تاوسا و شهزاده اسفندیار
وزریر برادر پادشاه و تمام اعضای خاندان شاهی یکی بعد
دیگر همه داخل دین جدید زرتشتی شدند ، خاندانهای مشهور
هم از قبیل خاندان «هوگوا» و مردان نامدار آن خانواده چون
«جم اسپه» وزیر کشتاسپ و «فراشو سترا» برادر او و غیره .

باین مذهب گردیدند، کشتاسپ این دین را بصفته دین رسمی تمام مملکت قبول، و حکم کرد اویستارا به آب طلا روی پوستهای گاو نوشته، و در تمام معابد مملکت تقسیم نمایند. باین ترتیب آیین زرتشتی عمومی، و آتشکده ها از طرف کشتاسپ و اسفند یار در بلخ و دیگر جاها آباد گردید، کشتاسپ جنگهای متعددی با عناصر آریائی بدوی و غیر آریائی بین سیحون و جیحون نیز نموده که مشهور تر از همه جنگ با «ارجت اسپه» یا ارجاسپ از خاندان افرا سیاب تورا نی بود، کشتاسپ و برادرش زریر در بلخ و حوزه هیرمند و سیستان بسیار آبادی و عمرانات نمودند، حتی بناء شهر بست را نیز بایشان نسبت میدهند.

در عهد و یشتاسپ فتوحات آریانا تنها بشمشیر منحصر نبوده، بلکه اصول، مفکوره، قانون، تهذیب و مدنیت آریائی کشور و آریانا، در اطراف خارج مملکت مخصوصاً در اراضی توریا نشین نیز بسط یافت. بعد از کشتاسپ وقایع تاریخی خاندان اسپه خاتمه یافته و نظر بعد مآخذ و مدارك نمیتوان داخل تفصیلات شد. فقط اینقدر متذکر میشویم که دوره سلطنت های پاراداتا (پیش دادی) و گاوی (کیانی) واسپه ها که از ازمنه ما قبل تاریخ کشور افغانستان شروع شده، و تا داخل دوره تاریخی دوام مینماید، دوره ایست که اساس سلطنت آریائی در افغانستان گذاشته شده، و تهداب مدنیت و کلتور، تهذیب و عدل و داد قایم گردیده است، این تمدن و تهذیب نه تنها بواسطه پشتی بانی قوت و نیروی مملکت از دستبرد دشمنان آریائی و غیر آریائی شمال اکسوس و حوزه سر دریا و اقوام مغلی همجوارشان و همچنان سایر میها و عناصر غیر آریائی مازندران و طبرستان و سایر مخالفین حفظ شده بلکه دشمنان مغلوب گدا پی سیاسی و نظامی آریانا گردیده است، حتی تهذیب اویستارانی

باختری بعد از ظهور زر تشت و اویستا در خارج سر حدات آریانا
 بجه در شمال و چه در غرب منتشر شده است ، بقول بعضی در حدود
 پانزده قرن قبل المیلاد امپراطوری بزرگی در باختر وجود داشت
 و شاید از همین جاست که اویستا بعضی پادشاهان پیشدادی و
 گیانی آریانا را پادشاه « هفت کشور » خوانده است . در هر
 حال بعد از کشتا سپ و اسفندیار گر چه احوال پادشاهان کشور
 آریانا معلوم نیست ولی عدم مدارك نمیتوان دلیل این شد که
 اصلاً سلطنتی در تعاقب سلسله اسپه ها وجود نداشته ، و تا
 تجاوز هخامنشی های فارس یعنی در مدت پنجصد سال ، آریانا
 بی اداره سیاسی و دولت ملی بوده است ، شهنامه ها این
 خالیکاه را نیز بدستگاه پادشاهان متعدده آریانا از قبیل
 گورنگ شاه زابلی و غیره برگردانده اند . مدافعات مرتب و
 متوالی از حملات آتوریا ، هخامنشی ها و یونانی ها هم مویده
 آن داستانها است ، که گویا در دو طرفه هندو کش رشته حکومت
 ملی بکلی از بین نگرفته هنوز وجود داشته است .
 زر تشت و اویستا : از دوهزار سال قبل المیلاد تا یک هزار سال

قبل المیلاد در مدت ده عصر راهنمائی معنوی و اجتماعی ملت
 آریانی آریانا در دست ریشی های فرزانه و دانا بود در حدود
 هزارم سال قبل المیلاد زمینه حیاتی ، فکری و مذهبی آریانا
 برای ظهور یک ذهنیت جدید و انقلاب فکری مساعد بود ،
 بالاخره این تطور و انقلاب هم در شخصیت یکنفر ریشی بزرگ
 آریانی یعنی « زر تشت سپنتمان » تجلی نمود ، بیشتر این اسم را
 در معنی « صاحب اشترزود » و یا راهنمای اعلی از خانواده و
 یا نژاد سفید دانسته اند . در هر حال زر تشت پسر « پورو شسپه »
 نواسه « پیترا سپه » کواسه « هچا تاسپه » بود و نسب او را به
 موچهر میرسانند . بقول اویستا زر تشت سه پسر بنامهای « ایست
 واستر » « اوروت فرا » « هورچیترا » و سه دختر داشت که نام
 خوردترین او « پورچیتست » بود ، زر تشت از خانواده نجبا

بوده دختر «فراشترا» برادر جام اسپه وزیر گشتاسب را بزرگی
 گرفته بود، و همچنان دختر خود پورچیست را بخود جام اسپه بزرگی
 داد. در هر حال زرتشت يك مرد دانا، و يك ریشی با اطلاع، و
 يك شاعر حکیم قدیم است که بر مقررات کهن عصر ویدائی
 عالم بوده و آنچه را از آن مفیدتر نسبت بزبان و مکان میدانست،
 جدا، و بعضی را توضیح، قسمتی را تبدیل، و برخی را حفظ، و
 هم افکار تازه و جدیدی بسا آن علاوه کرده است، و باینصورت
 خودش را در جامعه آریانا موسس و فورم اویستانی ثابت
 نمود، زرتشت موفق شد که پادشاه باختری آریانا را به
 آئین خویش پیرو ساخته، و بقوت او این طریقه جدید را در
 تمام کشور نشر نماید. زرتشت با خاندان خود در باختر بد نیا
 آمده در هما نجا زندگی و خدمت نموده و هم در همانجا از دنیا
 گذشت، زرتشت خودش گذشت ولی از خود کتابی بیادگار گذا-
 شت که با تصرف حوادث روزگار هنوز قسمتی مهم از آن در دست
 است، و این همان قسمتی است که امروزه هم اقلا در مورد
 تدوین تاریخ و جغرافیای کشور افغانستان از منابع معتد و بن
 قیمتی بحساب میرود.

کتاب اویستا مخصوصاً «گاتها» عبارت از یکعده هدایا و
 قوانینی است که زرتشت از طرف «هرمزد» آورده بود.
 اویستا بر بیست و يك کتاب تقسیم شده، و اویستای باختری
 یا اولی را نمیتوان گفت چه وضعی داشته و چقدر آن از بین
 رفته و چه مقداری باقیما نده است. زیرا بعد از چند قرن
 دوره هرج مزج آریانا شروع، و حملات آتوریها در اراضی ماه

و فارس و احساس فشار شاهان در حواشی غرب آریانا و باختر و
هکذا جنگهای سخت هخامنشیها با آریانا اینهمه عواملی بود که
میتوانست نسخ اصلی اویستا را از بین ببرد. اما هخامنشیها
که خود زیرتأثیر این آئین آریانا آمده و با خود در فارس بردند
البته موهومات قدیم سامی و بابلی با آن آمیخته شد.

در قرن اول میلادی شاهان پارتی فارس دوباره به جمع آوری
کتاب اویستا پرداختند و هر اندازه که توانستند جمع کردند
و همین مجموعه آنها بود که قاضی دولت ساسانی فارس
هاقیمانند، اردشیر پسر بابک موسس سلسله ساسانی و شاپور
پسرش در قرن سوم میلادی به جمع آوری بقیه اوستا و تکمیل
اویستای عصر پارتی نیز کوشیدند، معهده تمام این مجموعه
ها زیاده از ثلث اویستای اصلی باختری را نمیتواند نمایندگی
کند.

این اویستا در پنج حصه: یسنا، ویسپرد، و نبدیداد،
یشت، خورده اویستا تقسیم میشود که هر یک نیز به اجزا
دیگری منقسم میگردد، منجمله «گاتها» که فصل هفدهم قسمت
یستارا تشکیل میکند، قدیمترین حصص اویستا و در زبان شعری
میباشد. باوجودیکه اویستا مثل سرود ویدی جنبه مذهبی
دارد. از نظر جغرافیه، تاریخ، قبایل، عرف و عادت، سوییه
و زندگی مردم افغانستان قدیم هم اهمیت دارد.

در هر حال آئین اویستا نی بر اساس مبارزه بین دو قوه
نیکی و بدی بناء یافته و انسان را در اختیار یکی از یسندو
مختار میداند، و بهمین لحاظ به پندارنیک، گفتار نیک، کردار
نیک توصیه میکند. اویستا «اهورا مزدا» را حاکم مطلق و برتر
از هر دو قوه نیکی و بدی می شناسد. در آئین اویستا نی
مثل ویدی پرستش عناصر طبیعی نبود. ولی احترام آن باقی

ماند، من جمله آتش مقام مهمتری داشت . ارباب انواع اویستا نی
 مثل ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبوده بلکه فقط شخصیت
 معنوی داشتند از ینقرار : - و هیومانو = فکر خوب آشاهیشته
 = تقدس بهترین . خشته تر دریا = سلطنت عالی . سپنتا
 ارمیتی = حس اعتدال هروتات = سعادت و صحت . امر تا
 = جاودانی . (۱) از جمله ارباب انواع اویستا نی مشهور تر
 از همه «اناهیتا» رب النوع آب، و میترا یعنی آفتاب بود، او
 یستا به فناروح عقیده نداشته و لهذا ارواح گذشته کان را جاو
 دانی و محترم می شناختند .

آئین اویستا در باخترا از ظهور خود تا پنجصدسال صاف و خالص
 ماند ، بعد از آن وقتی که در فارس هخامنشی رفت مغلوب
 با معتقدات سامی گردید ، در دوره فتوحات اسکندر مقدونی
 در افغانستان باز آئین اویستانی دو چار بحرانات زیاد گردید
 در عصر سلسله پارتی های بلخی که در فارس جانشین یونانیان
 گردیدند شروع به جمع آوری خاطرات قدیمه و جزوهای
 اویستا شد . در عصر ساسانی های فارس
 مجدداً آئین اویستا نی در قلمرو آنها تجدید و احیا شد ، و در
 دوره فتوحات مسلمین انحطاط آن آغاز گردید .

اویستا و جغرافیای سیاسی آن عصر : در صفحات پیشتر خواه

نده اید که اویستا از نظر تاریخ و جغرافیای افغانستان اهمیت
 دارد ، اینک در اینجا تفصیلات جغرافیائی از روی فرگاد اول
 (و باب اول) و ندیداد «حصه سوم» اویستا داده میشود
 مهمترین این تفصیلات عبارت از توصیف شانزده قطعه زمینی
 است که از نظر اصلیت خاک آریائی ، واستقامت مهاجران
 آنها، و هم چنین از حیث انبساط آئین اویستانی و پهنائی حدود
 آن وبالاخره از نقطه نظر تعیین قلمرو سلاطین باخترا یعنی

Ashn—Vehista—Vhou—Mano (1)
 Spent—armati—Khshathrd—Vatya
 Amaertat—Hervatat

جغرافیای سیاسی آن عصر بسیار قیمته دار گفته میشود . ۱- یسمن
شانزده قطعه زمین در چهار طرف هندو کشن بلافاصله واقع ، و شامل
حدودی است که جغرافیا نگاران و مورخین کلاسیک برای مملکت
آریانا یعنی افغانستان قدیم داده اند . بعلاوه اویستا از یکدسته
گوها ارتفاعات ، رودخانه و دریاچه ها هم ذکر میکند که داخل
همین شانزده قطعه زمین میباشد . فهرست شانزده قطعه زمین
مذکور به ترتیب تذکر خود اویستا بقرار ذیل است :

۱- ایر یا نم ویجو (Airyanemvaejo) بین رود جیحون و سیحون

۲- سغده (Sughdha) سغدیان .

۳- مورو (Mouru) مرو (حوزه مرغاب) .

۴- بخدی (Bakhdi) بلخ .

۵- نیسایا (Nisaya) میمنه (بین بلخ و مرو) .

۶- هرویو (Haroyu) ولایت هرات .

۷- ویکرته (Vaekereta) حوزه کابل .

۸- اوروا (Urva) علاقه ارگون .

۹- خنتا (Khenenta) گرکان .

۱۰- هره ویتی (Haravaiti) حوزه ارغنداب .

۱۱- هیتومنت (Haetumant) وادی هیرمند و سیستان .

۱۲- راغا (Ragha) علاقه راغ - بدخشان .

۱۳- کخره (Kakhra) غزنی .

۱۴- وارنا (Varena) وانا وزیرستان .

۱۵- هپته هندو (Hupta Hindu) حوزه سند .

۱۶- رانگه (Rangha) اراضی متصل سرچشمه سیحون .

این شانزده قطعه زمین در اویستا بصفت «سر زمین اعلی»
یاد ، و بعضی پارچه های آن با و صاف مخصوصی مذکور
گردیده اند مثلاً حوزه ارغنداب بصفت «قطعه قشنگ حوزه هیرمند»
بصفت (خط درخشان و با افتخار) غزنی بصفت «توانا» و بلخ بصفت
«زیبا و دارای پیر قهای بلند» و غیره .

آثورها و آریانا؛ راجع به آثورها در فصل مخصوص

آن قبلاً تفصیلاً تـی داده شده که محتاج تکرار نیست در اینجا فقط قسمت تما س آن مردم با مملکت آریانا شرح داده میشود : وقتیکه آریانا کانون مدنیت و تهذیب اقوام آریا نی بود ، بین النهرین کا نون تمدن و تهذیب اقوام سامی نژاد شمرده میشد ، سامی ها شهرت و اقتدار آریانا را بنظر خوب نمیدیدند ، از همین جهت بود که وقتی ضحاک سامی نژاد تا صفحات باختراعسکر کشیده و جمشید پادشاه پشیداد آریانا را مزاحم شد و لـی پچنانچه خوانده اید بزودی دشمن از طرف فریدون جانشین جمشید پادشاه افغانستان طرد و تبعید ، و متعاقباً در ماورای رود خا نه دجله سر کوبی سختی یافت .

بعد از آنکه دولت آثوری در کانون مدنیت سامی قوی شد ، بر ماد ها و فارس ها تغلب جسته حکمران قوی و ظالم آنها گردیدند ، اینست که آریانا با چنین نو واردی مقابل گردید . در حدود یک هزار سال قبل المیلاد «نینوس» نام مرد مقتدری پادشاه آشور گردیده ، و دامنه فتوحات آفکشور را از مدیا و فارس و ارمنستان تا سواحل بحر مدتی رانه امتداد داد ، این شخص حریص و قهار برای بار اول در صید شد که مثل ضحاک تا مرکز دولت آریانا بتازد ، و چون از نیرو و قدرت آریانا مسبوق بوده ترتیبات بزرگ عسکری گرفته و با قشون بسیار عظیمی مرکب از سواره ، پیاده و عراده های جنگی با متقا مت آریانا حرکت کرد ، اردوی نینوس خیلی زیاد و از تمام ملل و اقوام تابعه دولت آثوری تشکیل شده ، و تعداد آن را متجاوز از

يك مليون نفر قصه میکنند . پادشاه آریانا هر وقت «زور استر»
و یا «او گزیارتس» (۱) نامداشته ، و بمجرد مطلع شدن از
حرکت دشمن ، سپاه و پهلوانان جنگی خود شش را در حدود چهار
صد هزار نفر جمع و بغرض دفاع تا صفحات غرب کشور حرکت
نمود .

دسته جات آثوری از دره ها عبور ، و در جلگه فراخ متمرکز
می شدند ، پادشاه آریانا مجبور شد با ایشان حمله هو لنای
نمود ، و تقریباً صد هزار عسکر آثوری را در میدان قتال هلاک
کرد ، ولی دسته جات عقبی دشمن معجلاً رسیده و بجنگ مشغول
شد در نتیجه آثوریها به سبب تفوق عددی توانستند عساکر
هاختری را عقب بزنند . پادشاه آریانا با قسمت بزرگه اردوی
خود شهر «بکترا» پایتخت آریانا را حصار گرفت ، آثوریها دو
سال با تمام قوای خود بجنگ این شهر مشهور مصروف ماندند
ولی فتح چنین شهر و قوتی آسان نبود . ازین جاست که پسر
فتح شهر «بکترا» قصه سمیرامیس «قشنگترین زنان عصر بمیان آمده
مشارالیهها در طفلی بسدست شبانی موسوم به «سیماس» افتاده
و پرورش یافت ، زیبایی این دختر آنقدر سحرانگیز بوده که
حکمران شامی موسوم به «اوانس Oannes» با او
ازدواج کرد ، در ینجنگ بکترا شوهر باز نشن حاضر بود
تدبیر سمیرامیس در فتح شهر مستحکم بکترا مفید افتاد و نینوس
مس بعد از ناامیدی فاتح شد ، در عوض ، سمیرا میس ملکه
آثور وزن نینوس گردیده . و او بود که سبب اعمار شهر مشهور
هابل گردید .

در هر حال بطور یکه قصبه میکنند نینوس بعد از تسخیر
 بکترای بزم تصرف ماورای سند حرکت کرد، ولی تا کام از سواحل
 سند عقب نشینی نمود. این جنگ و جدال آثور یها با آریانا
 در منزله يك واقعه نظا می بود و اهمیت بیشتری نداشت، زیرا
 بعد از رفتن نینوس مجدد ادولت آریانا قایم و مملکت مامون
 گردید. گرچه ازین بعد آریانا تا زمان «تیکلت پیلسر» دوم پادشاه
 مقتدر آثوری دیگر با آنها تماسی نداشت، ولی چنین معلوم می -
 شود که پادشاه مذکور در قرن هشت قبل المیلاد بعد از جنگهای
 ماد و فارس داخل سرحدات غربی آریانا شده و تا هامون سیستان
 و حتی حوزه ارغنداب رسید هاست، زیرا در کتیبه پادشاه
 مذکور که در «کلاخ Chalilh» مکشوف، و تاریخ آن بسال ۷۴۵
 قبل المیلاد، در ذیل اسمای مناطق مفتوحه او اسم «ارا کوتی
 =حوزه ارغنداب» نیز برده شده است، معینا این تسلط آثور یها
 نیز دوام نداشته و بزودی از صفحات غربی آریانا بر افتاده
 است چنانچه در کتیبه که از اراضی مفتوحه جنگ دوم پادشاه
 آثور نام میبرد دیگر نام «ارا کوتی» آریانا داخل نیست.
 آثوریها در طی این دو تماسی که با افغانستان نمودند، در
 آئین اویستانی کشور نظریاتی حاصل کرده، اسم «نورا ستر»
 و بعضی از اصول و فلسفه حیات اویستانی را در خارج آریانا نشر
 نمودند.

فارسی ها هخامنشی و آریانا: هخامنشی ها قبیله کوچکی از
 قبیله بزرگ «پارسا گاد» پارسواها و یا فارسی هاست که
 بعد از مادی ها برای بار اول در مملکت فارس به تشکیل یک دولت
 آریائی پرداخته اند، امراء این خانواده تا عهد سیروس یا

گوروش چندان اهمیتی نداشته تقریباً جنبه امراء محلی را دارا بودند ، ولی سیروس و قتیکه به امارت رسید دارای قوت و قدرتی شده در حدود ۵۵۰ سال قبل المیلاد استیاگ پادشاه ماد را در جنگ مغلوب و دولت ماد را منقرض نمود ، و این شخصیکه فقط صفت امارت علاقه «شوش» را داشت در ۵۴۶ ق . م عنوان شاه پارس اختیار نمود ، و الحاصل سیروس بعد از جنگهای بابل و لیدی بامادها متوجه ممالک شرقی فارس شده و از سال ۵۴۵ تا ۹۳۹ ق . م در مدت پنج شش سال با مملکت آریانا داخل جنگ و نبرد بود ، در اینوقت هنوز سلطنت و حکمرانی آریانا بصورت ملوک الطوائفی در دست سلاله های پادشاهان آریائی افغانستان بوده و دنباله همان عظمت و اقتدار سلاله های پیشدادی ، کیانی و اسپه های مشهور شمرده میشد ، گرچه اسماء و کارنامه های این پادشاهان هنوز مستور و در تاریکی تاریخی مدفون است مع هذا اینقدر میتوان فهمید که قوای ملی آریانا چندین سال در برابر هجوم هخامنشی و سیروس مقاومت و ایستادگی کرده است ، در هر حال سیروس باآنکه در محاربات آریانا دوچار مشکلات زیادی شد بالاخره توانست در ولایات باختر ، هزارهجات ، سیستان و گندهار آریانا غلبه و نفوذ حاصل کند ، سیرویس بر طوائف اسکائی های سیستان هم دست یافته و از آنجا به مکران - بلوچستان

توجه نمود، سیروس در جنگهای کاپیسا (کوه‌ها من) و قسمت
های ریگستان جنوب غریب سیستان تلفات زیاد داد، و
خودش هم در جنگ با (دربیک‌ها) که از طوائف شرقی افغانستان
بود بزخم تیری هلاک گردید.

بعد از کشته شدن سیروس تا زمان داریوش هخامنشی اوضاع
آریانا با هخامنشی‌ها پوره معلوم نیست، جز اینکه جنگهای چندین
ساله داریوش با آریانا مدلل می نماید که فتوحات سیروس
درین مملکت دوامدار نبوده، و با آنکه گاهی نائب الحکومه هم
مقرر نموده اند اقتدار در دست امراء و روسای محلی آریانا بوده
است.

داریوش وقتی که پادشاه شد مجدداً با آریانا داخل جنگ گردید.
و او مثل سیروس درین کشور گرفتار مشکلات زیاد گردید،
معهد او دامنه فتوحات خودش را از سیروس کرده بیشتر وسعت
بخشید و علاقه سند را نیز فتح نمود، سیروس قبل از فتح سند
هیشتی بزیاست یکنفر یونانی موسوم به (Sylex سیلاکس)
از راه کابل فرستاده بود تا معلوماًتی از دلشای سند بدست
آوردند. سیروس بفرض جلوگیری از جنگجویان آریانا مملکت
را بیک عده ولایات تقسیم کرده و در هر یک حکمرانی خواہ از
طرف خود و خواہ از بین امراء محلی کشور مقرر، و مالیاتی
برایشان معین نمود. گرچه این اوضاع تا زمان داریوش سوم
در آریانا دوام داشت، ولی روح سلطه و نفوذ هخامنشی را بعد
از داریوش اول درین کشور رستنی فرا گرفته بود. زیرا اهالی

آریانا در تمام طول مدت سلطه هخامنشی هوای آزادی در سر داشته و در کمین اعاده اقتدار دست رفته خویش بودند .

انقلابات و نهضت‌های ملی آریانا در عصر تغلب عسکری هخامنشی ها : آریائی های آریانا مردم آزاد طبع و دلیر و مملکت آریانا کوهستانی و مستقل بوده ، دارای داستانهای با افتخار و قدیمی شمرده می شدند ، اینها از زمان پیشدادی به بعد دولتهای متمدن و مقتدری داشته ، هیچگاه حاضر بقبول سلطه دیگری نبودند . اینها مهاجمین و متجاوزین سامی نژاد از قبیل ضحاک ، کینوس و تیکلات پیلزر را عقب زده ، و با عساکر سیروس رزمهای سخت نموده بودند ، لهذا بزودی تن به اطاعت هخامنشی ها نداده ، و سر به انقلاب و نهضت برداشتند ، چنانچه وقتی که داریوش اول پادشاه شد مجبور بود که برای نشان دادن آتش ایمن مخالفت ها مجدداً در آریانا سرقیات نماید .

در وقت حکمرانی اردشیر اول هخامنشی ، مرد بزرگی از ولایت باختر آریانا بنام «ویست اسپه» که شاید از خاندان شاهی اسپه های کشور بود ، سلطنت خودش را اعلام نمود ، اردشیر مجبور گردید که بچنگ او با استقامت باختر حرکت کند . ویست اسپه قوای ملی خودش را متحد ساخته و پغرض مقابله حاضر شد ، دو سال جنگ بین آریانا و فارس دوام داشت ولی جنگ اخیری بصفاد دشمن تمام ، و ویست اسپه در میدان جنگ کشته شد .

معهدا وقتی که در ۳۳۶ قبل المیلاد داریوش سوم هخامنشی پادشاهی رسید ، حکمرانی ولایات مفتوحه آریانا آنقدر قوی شده بود که حکومت میرانی هر خانواده

گرددیده بود . حتی افغانستان شرقی (حوزه سند) یکی از تحت تسلط ییگانه آزاد شده بود . «بسوس» حکمران باختر ، همچنان نائب الحکومه های هرات و سیستان (ساتی بارزانس - و - بار سائنس) آنقدر قوی بودند که در وقت جنگهای هخامنشی ها و اسکندر مقدونی ، هر سه نفر متفقا جنبش بزرگی در سر قاسر آریانا تولید کردند و قتیکه داریوش از سکندر مغلوب و بطرف آریانا عقب نشست در سرحدات کشور افغانستان با این جنبش ملی مقابل ، و بالاخره از دست بسوس فرمانده قوای ملی آریانا گشته شد ، بسوس پس از انجام اینکار در باختر عودت نموده و سلطنت خود ش را اعلام نمود ، «نار بارزانیس» یکی از سرداران دیگر محلی آریانا و همکار بسوس بود .

سکندر و آریانا - نهضت های ملی و مقابلات آریانی ها - بسوس

و سیتامن : اسکندر مقدونی مشهور به کبیر پسر فلیپ و پادشاه یونان بود ، مشاور و الیه کینه ها منشی های فارسی را از پدر بمیراث داشت ، پدرش در ۳۳۶ قبل المسیح بغرض استخلاص بلاد آسیای صغیر از دست هخامنشی ها سوقیات عسکری نموده و بعضی قطعات ساحلی را هم جنرالهای او متصرف شده بودند ، ولی فلیپ بزودی در یک حادثه داخلی کشته و پسر بیست ساله اش جانشین او گردید ، این جوان بیست ساله که خودش را از طرف پدر به هر کولیس نیمه رب النوع ، و از طرف مادر به اشیل قهرمان افسانوی یونان منسوب میداد - نسبت ، فوق العاده آدم جنگی ، سوار گار و عصبی المزاج بود ، اسکندر نگاه نافذ ، چشمهای مختلف اللون ، جرده سفید و قامت پستی داشته ، موسیقی و شعر هر دو را دوست داشت ،

در هر حال اسکندر بغرض استخلاص بلاد یونانی آسیای صغیر و گرفتن انتقام حملات هخامنشی ها در یونان ، به عسکر کشی در آسیا مبادرت نمود .

دار یوش سوم پادشاه هخامنشی فارس که شخص بیکفایت بود برای مقابله حاضر و عهد و عسکر خودش را تزئید ، و عهد و هم از مردان یونانی سپاه اجوره کار جمع کرد ، تلافی طرفین در «گرانیکس» (دریائی در شمال غرب تورکیه است که به مار مره میریزد) واقع ، و بعد از جنگ سختی که نزد یک بود خود اسکندر را هم کشته شود جنگ به نفع یونان خاتمه یافته ، او سپاه اعزامی دار یوش مغلوب گردید .

متعاقباً جنگ دیگری بین طرفین در موضع «اسوس» رخداد ، اینجنگ نیز با آنکه فرمانده اردوی فارس شخص دار یوش بود - به غلبه یونان تمام شده ، فارسی ها مغلوب و بارگاه شاهی بدست دشمن افتاد . اسکندر از این بعد با راضی فنی که تا خته ، و شهر مشهور صود را بعد از جنگ سختی اشغال و بیرحمانه قتل عام کرد ، زن و طفل هم اسیر و مثل برده فروخته شدند . اسکندر از اینجا به مصر کشید و آن مردم که از هخامنشی هادلی خوش نداشتند بدون جنگ تسلیم ، و گاهن معبد امون خود اسکندرا لقب «پسر امون» داد ، و این همان لقبی است که قبلاً فراعنه مصر داشتند . بعد از آن اسکندر بطرف موصل رانده و دار یوش برای مصالحه و دادن قسمتی از مالک خودش را تا رود فرات بدشمن حاضر شد ولی اسکندر رد لیر تر گردیده از قبول مصالحه استنکاف نمود . دار یوش بناچار در بابل به تهیه جنگ پرداخت .

استفاده و دجله را عبور کرد. میدان جنگ «گوگاملا» نزد يك
موصل قرار داده شد، در میدان جنگ اسکندر توانست شخصا با اندام
نخت ژوبین عراده ران شخص دار یوش را سرنگون نماید،
دار یوش فرار کرد و بساط هخامنشی برای ابد بر چیده شد.
اسکندر بیمانی بلاد فارس را یکی بعد دیگر اشغال و حتی در
شهر مشهور «پرسی پولس» در يك مجلس شراب نوشی به خوا-
هش «تائیس» محبوبه آقنی خودش قصر خیشار شاه را آتش زد.
دار یوش چنانچه قبلاً گفته شده بجانب آریانا فرار کرد،
ولی از طرف بسوس باختری کشته شد، و در افغانستان مجدداً
دولتی تشکیل گردید، اما اسکندر مجال نداده در همان سال
۳۳۰ ق م از فارس با استقامت آریانا حرکت کرد، و بلافاصله
از بین ولایت پارتیا (ولایت مشهد) عبور، و وارد شهر «سوزیا»
یا طوس گردید. «ساتی بارزارس» نائب الحکومه هرات نزد
او رسیده تسلیم، و حورقتا اسکندر را خاوش نمود، اسکندر
باستقامت ولایت باختر که مرکز دولت جدید آریانا بوده، و
بسوس با لباس ارغوانی خودش را پادشاه مملکت در آنجا اعلان
کرده بود - به حرکت افتاد و لی همینه چند روزه راه دور شد
ساتی بارزانس ترتیبات عسکری گرفته و خواست خطوط مواصله
و ارتباط اسکندر را از پشت سر با فارس و یونان قطع نموده.
و وقتی که بسوس از پیش روی با اسکندر مقابله می نماید، او
از عقب درآمده و دشمن را محصور و برای همیشه در سر زمین
آریانا دفن نماید، پس باین فرض برای آفکه از نقشه او اسکندر
اطلاعی بهم نرساند، انا کسیب قومساند ان ساخلوی یونانی را
با همرا هانش از تیغ کشید. اما بهر طوری بود، اسکندر از قضیه

آگاه و معجلاً از راه رفته برگشته بیست فرسخ راه را به دور و ز
 طی ، و وارد هرات شد ، سردار آریائی ساتی بارزانس مقابله
 را بی سود دانسته برای جستجوی قرار گاه دیگری از هرات خارج
 و عساکر او در جنگل انبو هی نزدیک شهر تستر اختیار نمودند ،
 سکندر جنگل را آتش زده ، آنها را بعضاً دستگیر و بسته بزنجیر ،
 و بعضی را از دم تیغ گذشتانده و خود قشله عسکری «آریانا
 الکزا ندریه» را در هرات بنا نهاد . از آن بعد اسکندر آرزا-
 مس (ارشك) را در عوض ساتی بارزانس مقرر ، و خود بعد از
 رسیدن عساکر عقبدارش بجانب سیستان حرکت نمود ، و قتیله
 او در پایتخت سیستان پروقتاریا (شاید پشاوران) رسید ، نائب
 الحکومه آنجا «بار سائنس» از همکاران بسوس و ساتی بارزانا-
 نس قبلاً سیستان را گذاشته بود ، و لهذا دشمن مقاومتی ندید ،
 اسکندر ازینجا بسمت شرق حرکت خود را دوام داده و وارد
 ایالت «آریا سپی» گردید ، در اینجا شنید که ساتی بارزانس با
 سواره نظام خود مجدداً بهرات حمله ، و یونانی ها را ضرر به
 های سختی زده است . سکندر از این سخن مشوش شده «کارانس»
 نام افسر خودش را با شش هزار پیاده و ششصد سوار یونانی
 بهرات اعزام نمود و خود بعد از دو ماه توقف بطرف شمال حرکت ،
 و داخل قندهار شد ، اسکندر در ینجا نیز بعبادت قدیم بفرض
 حفظ حکمرانی خودش چهار تن دیگری بنام «اسکندر یه اراکوزی»
 آباد وعده ساخلو مقیم ساخت ، و خود خواست بجانب باختر
 حرکت کند ، ولی باز شنید که آن مرد مشهور آریائی ساتی
 بارزانس حمله سختی بیونانیان هرات کرده است بسوس
 هم از پنج دو هزار نفر بمدا و فرستاده است ، پس سکندر

عسکر زیاد ازینجا با سرداران مجرب یونانی چون «آرتی باز یوس»
- ایری زیوس - و کارانوس «بهرات اعزام و «فرا تا فرو ن»
والی پارتیارا با تمام قوا پیش جنگ ساتی بار زانس احضار
نمود، ساتی بار زانس با آنکه از هر طرف محصور شده بود مردانه
برای نجات وطن جنگ و انقدر در رزمگاه مقاومت نمود تا کشته
شد.

اسکندر مطمئناً بجانب پارو پامیزاد حرکت کرده ولی در مناطق
غزنی و جبال هزار قدم بقد م با مقاومت مردانه قبا یل دوچار
میشد تا آنکه وارد کابل گردید و چون زمستان بود فوراً عبازم
کوهستان و کوهدامن شده و او بیان توقف نمود، او درینجا
نیز قلعه نظامی بنام «الکزاندریه قفقاز»
تعمیر نمود، و به فاصله یکروزه راه يك دو قلعه دیگر
بساخت که در آنها هفت هزار مقدونی و سه هزار عسکر ایلجا-
ری وعده از عساکر اجوره کارجا بجا شدند اسکندر زمستان را
گذرانده در بهار ۳۲۹ ق. م با تقریباً شصت هزار عسکر یونانی
بجانب بلغ حرکت و هندو کش را عبور نموده وارد اندراب گردید.
بسوس صفحات باخترا را که معبر اسکندر می شد خراب، آذوقه
را تباه، و خود چیهون را عبور و کشتی ها را سوخت، اسکندر
با زحمت تمام و کم غله کی، وارد باخترا شده، قلعه جنگی «الکزا-
ندریه اور نوس» را بنانهاد، و خود بعد از رسیدن عسا کس
یونانی هرات چیهون را بوسیله یکتو جاله مشکی عبور و داخل
سغدیان شد بسوس مصر و ف ترتیب عسکر در حدود شهر سبز
بود که او را مرض از پای در آورد و عساگر باختری او که
هفت هزار نفر بودند پراکنده شدند. سکندر از مراتب آگاه و

او را بواسطه بطلیحوس دستگیر و با او رفتار وحشیانه نمود .
اسکندر تاسیعیون پیش رفت و شهر ها را گرفته بعضی را
خراب و قتل زیادی نمود ، و در بعضی جاها قلعه های نظامی
آباد کرد که مشهور ترین همه آن «اسکندریه اقصی» است در
نزدیکی نجند حالیه .

بعد از اسیر شدن بسوس ، مرد دیگری در آریانا بر ضد
اسکندر قیام کرد که «سپیتانوس» نام داشت ، او پساگر باختری
از سوس و نیت سکندر را جمع بقصد از بین بردن آنها بیاناتی داد .
مردم را جمع و متحد و مسلح ساخته به «مراکندا» (سمرقند)
حمله نمود ، ساخلوی یونانی از اسکندر استمداد کرد قوای تازه
دم یونانی برای نجات ساخلوی مذکور رسید ولی سپیتانوس اولاً
در جنگل تستر نموده آنها را ناگهان مغلوب و قسمت بزرگ
شان را محو و بقیه را دروادی رودخانه زرافشان تعقیب و
محصور و بالاخره دو هزار پیاده و سه صد سوار شان را از بین
برد اسکندر شخصاً بطرف مراکندا حرکت کرد اما سپیتانوس قبلاً
بجانب باختر عودت نموده بود اسکندر از آمدن زمستان بباختر
کشید نوزده هزار یونانی هم تازه از یونان وارد اردوی او
شدند ، حکام اسکندری هرات و پارتیا هم وارد شده حکام بسوس
سی ولایات مذکوره را اسیر آوردند ، سکندر از اینجا بسوس
را در محکمه نظامی محکوم باعدام نموده ، در طبر آن فرستاده تا
گشته شود .

در ینوقت سوزیانه مجدداً شورش کرد و اسکندر امر داد
پساگر خودش در پنج ستون داخل آنجا شده بلاد را یکی پی دیگری
اشغال و در مراکندا جمع شدند ، خود اسکندر در بهار ۳۲۸ ق م

به مرگیانا (مرو) حمله نمود ، «آریمازس» رئیس آنجا مدا فعه
دلیرانه نمود تا بالاخره مغلوب و اسیر و با امراء خود یکجا بدار
زده شد .

اسکندر در حدود سرخس و مرو چاق دو قلعه نظامی تعمیر ،
و خود ببلخ برگشت و در عرض راه چهار قلعه دیگر در میمنه ،
اندخوی ، شبرغان و سر پل بنانهاد . بعد از آن از بلخ به ثمرقند
کشید . سیتیا نس مجدداً در باختر ظهور و بر ساخلوی
«زای - اسپه» حمله ، و «په ئی تون» قوماندان یونانی را اسیر

نمود ، حملات این سردار آنقدر قوی بود که سکندر والی خود را
از باختر مقهورا موقوف و دو نفر قوماندانان دیگر با عسکر زیاد
به جنگ آنسردار سوق نمود . بالاخره در جنگ سختی که بین
طرفین رخداد طایفه مسازیت که مردم بدوی و مهر گاب سیتانوس
بودند با و خیانت نمودند و شکست واقع شد ، مسازیت ها
وقتیکه از سوقیات سکندر بجانب خود خبر گرفتند ، خیانت
سابقه را تجدید نموده سیتیا نس آنسردار نامی آریانسا را سر
بریده و نزدیک اسکندر فرستادند (۳۲۸ - ۳۲۷ ق.م) اسکندر
ازین بعد توانست شور شهای باختر را خاموش و قاندين ملی
را دستگیر کند ، یکی از اینها اکسیار خص رفیق قدیم بسوس
و پدر رخشانه قشنگ (رکسانه) بود که اسکندر دختر را قبلاً در
حمله اسرا دیده و عاشق او شده بود ، اسکندر باین دختر ازدواج
و او را ملکه خود قرار داد .

اسکندر در بهار (۳۲۷ ق.م) با یکصد و بیست هزار عسکر که
متجاوز از نصفش آسیائی بودند هندو کش را عبور و از راه خاوالار
وارد کوه دامن شد درین وقت «آمبهسی» شاه تکیلا بحضور

اسکندر رسیده و هدایا تقدیم نمود. اسکندر از اینجا یکعه عسکر بقوماندانی «هفستیون» و «پردیکاس» از راه مجری رود گابل بجانب رود سند حرکت داد و خود براه لغمان و کنر روان شد. اینها دو تمام عرض راه بامدافعات مردانه قلاع و قبایل و روسای محلی کشور مقابل شده. جنگهای سختی نمودند و تلفاتی بسیار دادند. اسکندر، بطليموس و یکنفر سردار بزرگ دیگر هم زخمی شدند، و الحاصل در وادی و دره های جلال آباد، باخیر، لغمان و کنر، صوات و باجور و بونیریونانیان باچنان جنگهای صعبی پیش شدند که مورخین یونان آنها را با افتخار زیاد ذکر نمودند. اسکندر بعد از این جنگها، مجدداً راه سواحل اندس را تعقیب و از غرب بشرق رود را عبور نموده وارد تکسیلا (دومیلی را - ولپندی) گردید (۳۲۶ ق. م) شاه تکسیلا چون قبلاً تسلیم شده بود لهذا مجدداً در علاقه خود مقرر شد، و اسکندر در ساحل رودخانه جیلیم «پورس» حکمران پنجا ب رزم داده غالب، و پورس در میدان جنگ اسیر شد.

اسکندر از پنجا گذشته دریا ی «راوی» را عبور و هفده هزار نفر را گشته بجانب دریای «پیا» پیش شد، ولی اردوی اسکندر گذشتن از آنجا را امتناع کردند، و اسکندر مجبور بمراجعت گردید، اسکندر در مراجعت پسه ستون اردوی خود را حرکت داد، دسته اول براه قندهار و سیستان، دسته دیگر بواسطه یکصد گشتی و دوهزار ملاح از راه دریا و خودش بسواحل اندس حرکت و در حدود ملتان با جنگ مردم مقابل و زخمی گردید، عسکر او در خونریزی و انتقام نهایت مبالغه کردند، لهذا در وادی

سفلی اندس هشتاد هزار آدم را بقتل رساندند ، در هر حال اسکندر داخل بلوچستان شده ، راه شوش در فارس گرفت ، عساکر او همه در بابل جمع شدند ، چون اسکندر در صحرا های خشک و خالی فارس دو چار تب لرزه شده بود لهذا در شب ۱۳ جون ۳۲۳ ق.م در بابل فوت نمود .

تقسیم آریانا بین نکاتو و موریائی ها : اسکندر یکی از

جنر الهای مقتدر دنیا بود و در مدت کمی امپرا طوری بزرگسی تاسیس کرد ، او در ده سال لشکر کشی های خود شش سال را مصروف جهانگیری در آسیای صغیر ، شام ، مصر ، بابل ، فارس و غیره بوده ، و چهار سال تمام را در کشور آریانا مصروف ماند بعد از مرگ او بین جانشینانش جنگها و اختلافات بسیاری در ممالك متصرفه اور خداد ، بالاخره این امپرا طوری وسیع بین سه نفر منقسم شد: اول «بطلیموس» که مصر را گرفته و سلسله پادشاهی تاسیس نمود که تا سی سال قبل المیلاد دوام کرد ، آخرین این سلسله هم ملکه «کلویا تراست» دوم «انتی گونس» که در مقدونیه پادشاه شده و خانواده او تا سال ۱۴۶ قبل المیلاد در یونان و مقدونیه عمر نمود . سوم «سیلیو کوس» ملقب به «نکاتور» در سوریه و فارس و اخیراً در آریانا اقتدار پیدا کرد این شخص و پسرش «انتیو کوش» شهرهای یونانی در آریانا بنا نمودند ، و مدتی هم زبان یونانی زبان رسمی کشور قرار گرفت ، ولی حملات بطلیموس ثانی مشکلاتی برای شاهان ملیوسی فرا هم آورد ، و این موقع بدست والی باختر «دیودوتس» داد گشته استقلال خودش را اعلان نمود .

در هر حال بعد از مرگ اسکندر مطابق تصویبی که در مجلس

سران یونانی در طرابلس شام شد آریانا در چهار حصه بزرگ
منقسم و بچهار نائب الحکومت یونانی و آویائی داده شد مثلاً
قندهار و بلوچستان به «سیبیرتیا» و هرات و سیستان به
«ستساندر» قبرسی، و باختر به «ستاسانور» و ولایات جنوبی
هندو کش (کابلستان و اطراف آن) به «اکزریاتس» پدر رخشانه
که از روسای ملی بود سپرده شد.

در ماورای سند هم تقریباً همین اوضاع تطبیق شده و ویالات
متصرفه سکندری بواسطه جنرالهای یونانی و حکام پنجاپی
اماره می شد ولی بزودی اختلافات داخلی یونانی ها در
پنجاب، موقع بدست یکنفر مرزقابی بنام «چندراگوپتا» داد که
او مؤسس اولین امپراطوری هندوستان بشمار رفت، این شخص
که منسوب بخانواده «موریا» بود «بستیاری یکنفر برهمن
موسوم به «ساناکیا» سلطنت (مکده) را در هند سقوط داده و
قوت زیادی حاصل کرد، پنجابی ها هم که بر ضد یونانی ها از سبب
قتل ناحق امپری شاه تکسیلا بدست یکنفر جرنیل یونانی - شده بودند
بچندر گپتا پیوستند، و لهذا گپتا توانست بزودی دامنه سلطنت
خودش را بین اندس سفلی و کنک توسعه بخشد.

سلوکس نکاتور جا نشین اسکندر در شرق هم از با بل
بفارس کشیده و از اپارتیا در حدود ۳۱۱ ق م داخل آریانا شده
بعد از تأمین هرات و بلخ بسراة کابل عازم پنجاب شد. چندر-
گپتا با اردوی کافی در سا حلی چپ رود سند بمقابله او شتافت،
نکاتور نخواست جنگ نماید و یکنجنگ نموده مغلوب
شد در هر حال در ۳۰۵ سال ق م بین هر دو امپراطور معاهده عقد
شد که مطابق آن نکاتور صفحات جنوبی هندو کش را از قبیل

گایلستان، زابلستان و بلوچستان تا رودخانه سند برای چند روزه
 گیتا گذاشت، در عوض شاه موریائی پنجصد فیل به امپراطور
 یونانی اهدا کرد، نکاتور سفیری هم بدربار گیتا مقرر و
 هم دختر خود را بشاه مذکور بزنی داد.
 ازین بعد سلطه موریائی هادر ولایات جنوبی هندو کش آریانا
 منبسط شده و مبلغین «آشوکا» پسر «هندوسارا» نواسه چندر گیتا
 دین بودائی را در نقاط شرقی افغانستان انتشار دادند، و وقتیکه
 این دین با رویه هیکل تراشی یونانی صفحات شمالی هندو کش
 تلاقی نمود سبک صنعت جدیدی مشهور به گریکو - بودیک بمیان
 آمد. در هر حال بعد از معاهده نکاتور و گیتا ولایات شمالی
 هندو کش در دست حکام یونانی باختری باقیماند، یعنی برای
 بار اول مملکت آریانا بدو حصه شمالی و جنوبی هندو کش بین
 هندو یونان منقسم گردید. معاهدات تا جائیکه معلوم است
 موریائی ها از تمام صفحات جنوبی هندو کش بولایت گندهارا
 (از کابل تا سنه) نفوذ خود را ادامه داده توانسته اند و بس و
 درینجا هم اوضاع ملی آریا نسایشان را به نرمی و ملایمت
 زیاد وادار میکرد، و این هردو مطلب از مضامین فرمایان
 سنگی آشوکا بوضاحت آشکار میشود، چونکه در فرمان مذکور
 اولاً غیر از گندهارا اسم دیگر ولایت افغانستان ذکر نیافته، و
 ازین معلوم میشود که منطقه نفوذ آنها منحصر بهمین ولایت بود.
 است. دوم مردم گندهارا درین فرمان با لهجه نهایت نرم و ملایم
 خطاب شده اند. بعلاوه معلوم است که موریائی
 های هند برای دلجوئی اهالی دلیر مناطق مفتوحه افغا-
 نستان، بغرض جلوگیری از هجوم احتمالی یونانی های

باختری احتیاج سیاسی نداشتند، در هر حال بعد از چندین
 گیتا موریای (۳۲۲ - ۲۹۸ ق.م) پسرش «بندوسارا» تقریباً سی
 سال سلطنت کرد، و آنسگاه نوبت پادشاهی به «آشوکا» رسید
 که از (۲۷۳ تا ۲۳۲) قبل المیلاد حکومت نمود. بعد از آشوکا
 اقتدار موریایا در جنوب هندو کش رو به زوال نهاده، و در
 اواخر قرن سوم قبل المیلاد «سوفاکاسینوس» نام حکمدار مستقل
 کابل زمین بحساب میرفت. باین ترتیب معلوم است:
 سلطه و نفوذ موریایا در جنوب هندو کش بسیار دوامدار
 نبوده و همینکه نهضت ملی آریائی ها در باختر شروع، و
 منجر به تشکیل دولت مستقل آریائی (یونانی و باختری) گردیده،
 نه اینکه صفحات جنوبی هندو کش بدولت آریانا الحاق، بلکه
 دایره فتوحات این دولت در ماورای سند هم وسعت یافت.
 نهضت ملی باختر و تشکیل دولت آریائی (یونان و باختری): بعد
 از رفتن سکندر از آریانا مملکت آریانا بدست یکمده حکام
 ملی و یونانی باقیماند، اختلافات جانشینان اسکندر بالاخره منجر
 بر تجزیه امپراطوری او شده، و من جمله سلوکس نیکاتور
 در شام مرکزی تشکیل، و در صدد آن شد که تمام اجزا مفتوحه
 آسیای می اسکندر را در دست داشته باشد، او با قصد سفری
 هم در افغانستان نمود، و لسی سوای آنکه صفحات جنوب هندو-
 کش را بخانواده موریایا بازپسارد کاری نه نمود، آریائی های
 آریانا البته منتظر فرصت مساعد بوده و خیال استقلال کامل در
 سر داشتند، و لهذا اتحاد با یونانی های باختری شده راقا-
 یمر نمودند. «انتیو کوش» پسر سلوکس که بعد از پدر در شام

پادشاه شد نیز سودای تملک قطعی آریانا را عملی کرد .
 نتوانست ، و باین قناعت کرد که «دیودوت» یکتفر یوآنایی
 باختری را بصفت نایب الحکومه باختر و سغدیان بوده میخواست
 دیودوت که در فضای باختر تربیه شده و استقلال آریانا
 را در نظر داشت ، بمجرد حصول وقت مساعد در سال ۲۵۰ ق . م
 در باختر اعلان استقلال نموده و لقب (منجی) حاصل نمود .
 دیودوت عجلتا حکمران ولایات باختر و سغدیان بوده میخواست
 صفحات جنوب هندو کش را نیز الحاق و تمامیت اراضی آریانا
 را تامین کند ، ولی عمر و وقت او کفایت نکرد . دیودوت موسس
 سلطنت مستقل (یونان و باختری) محسوب ، و سکه های نیز از او
 بدست است .

بعد از دیودوت اول پسرش دیودوت دوم (۲۴۵ - ۲۲۰ ق . م)
 سلطنت باختر رسیده و بسادولت پارت که از طرف یکتفر
 بلخی اساس گذاشته شده بود ، روابط اتحادیه قایم نمود ، بر-
 عکس نسبت بدولت سلو سنی شام چندان نظر خوبی نداشت .
 پادشاه بلخی پارت که در غرب آریانا بر ضد دولت سلو سنی شام
 داخل اقدامات بود این نظردوستانه دیودوت را مغتنم می
 شمرد ، و دیودوت تسراست حدود دولت خودش را در غرب
 شامل حوزه هری رود (ولایت هرات) بسازد . مسکوکات
 این شخص هم بدست است . بعد از دیودوت دوم سلطنت باختر
 بخانواده «ایو تیدم» در حدود سال ۲۲۷ ق . م رسیده و بسیار
 قوت گرفت . ایو تیدم قبلاً از طرف دیودوت دوم نایب الحکومه
 سغدیان بوده ، و به تحریر یک دربار سلو سنی شام بر ضد
 پادشاه متبوع خود اقدام ، و او را بقتل رسانیده و خود پادشاه

باختر گردیده ولی برخلاف توقع سیلوسی های شام از یس
 تبدیل پادشاهی نفعی عاید آنها نگردید. انتیو کوش سوم پادشاه
 شام در حدود ۲۱۲ ق. م. شخصاً برای غلبه بر دولتهای مستقل
 پارت و باختر بسوقیات پرداخته و «تری واتس» شاه پارتی را
 مغلوب و در سال ۲۰۸ ق. م. داخل ولایت هرات شد، یوتیدم
 او را در کناره هریرود مقابل و بعد از چند جنگ مرا جعت
 و شهر مشهور بلخ را استحکام گرفت، انتیو کوش دو سال
 جنگ نمود ولی کاری از پیش نبرد، لهند مصالحه نموده
 استقلال باختر را تصدیق و دختر خود را به «دمتریوس» پسر
 یوتیدم داد، و خود براه کابل و قندهار و کرمان عازم مملکت
 شام گردید. یوتیدم يك عسده عسکری همراه او تا جنوب هند
 و کش اعزام و باین وسیله «سرفا گاز نوس» کابلی نائب
 الحکومه کابلستان را که بنام دولت موریایا حکمرانی میکرد
 بخود مربوط و صفحات جنوب هندو کش را بدولت باختری
 آریانا الحاق نمود. یوتیدم یکی از مشهورترین پادشاهان آریانا
 است، او نه تنها حدود مملکت را از شرق تا سند رسانید بلکه
 در شرق شمال تمام و لایست بدخشان، و در غرب تمام حوزه
 هرات و قسمت مهم پارتیا را تا طوسی به افغانستان الحاق و با
 منصورت، خاکهای طبیعی و از دست رفتگی کشور را یکان
 مسترد و يك آریانای مستقل و قوی بوجود آورد، حوزه سغدیان
 و فرغانه قبلاً جزو باختر بود، و یوتیدم در حملات فاتحانه
 خود در، ماورای پامیر کاشغر، یارکند و ختن را نیز فتح و جز
 و امپراطوری افغانستان قسراً داد، فقط بلوچستان و سند باقی
 ماند که آنرا هم پسرش باافغانستان مسترد ساخت. نائب
 الحکومه های بزرگ یوتیدم که غالباً شهزاده ها بودند هر
 يك در منطقه خود سکه ضرب میکردند. یوتیدم نه تنها

پادشاه عسکر و فاتح بلکه مدنیت پرور و مدبری هم بوده ، در آبادی و عمران ، کشیدن راه ها و ترقی زراعت و تجارت بسیار کوشیده است . نکل را هم همین پادشا ه از ماورای پامیر آورد ه و سکه زده است . باختر در عهد یوتیدوم از کثرت آبادی اسم «هزار شهر» بخود گرفت . آریانا در عصر یوتیدوم روابط تهذیبی و تجارتی با ممالك هند ، و تورکستان چین قایم نمود ابریشم از جانب سنگیانك ، و عطر و ادویه از هند وارد می شد ، و تهذیب باختری به هندوستان داخل میگردد .

بعد از یوتیدوم سلطنت آریانا به پسرش «دمتریوس» (حدود ۱۶۰ - ۲۰۰ ق . م) رسید ، این شخص مرد مشهوری بشود ه پتیاله ، تاگمیلان ، و سورا شتراو بعض حصص پنجاب را فتح و جز آریانا قرار داد ، جنرال های دمتریوس در ماورای سند و حوزه کنک تاپا تالی یوترا و مرکز امپراطوری موریاهای هند پیشرفتند و حصه از کجرات و سورت را گرفتند . با پس ترتیب حدود امپراطوری آریا ناز صحرای فارس تا وسط گلکان امتداد یافت . و شهر سیالکوت نزدیک لاهور برای دو قرن دیگر مرکز انتشار تهذیب آریاناندر هندستان قرار گرفت ، و همچنان در اراضی سنگیانك ادب ، صنعت و تهذیب باختری ترویج گردید .

چنانچه خانواده یوتیدوم جای خانواده دیودوت ها را در آریانا گرفته بود ، اینك بعد از دمتریوس برای اینهارا خانواده دیگری بنام «ایوگراتید» اشغال نمود ، و ابتدای سلطنت آنها با شخص ایوگراتید در حوالی سال ۱۷۵ قبل المیلاد آغاز یافت این شخص نیز یکی از جرئیل های باختر بوده و به تحریک انتیوگوش

چهارم شامی در نجیاب دمتریوس که در هند بود، تمرّد کرده و
امپراطوری آریانا را مالک شد، دمتریوس در مساعی اعاده تاج و
تخت ناکام و در حدود ۱۶۰ ق.م از دنیا گذشت. گرچه ایوگراتید
فعلاً شاه آریانا بود ولی متصرفات هندی افغانستان در
دست اخلاف دمتریوس جدا گردید، ایوگراتید همان است
که لقب (کبیر) گرفته و سکه طلا ضرب زد و شهری هم بسا
نمود. ایوگراتید گرچه بزحمت توانست داخله آریانا را از دست
هواخواهان دمتریوس خارج کند، ولی نتوانست نفوذ خود را در
ماورای اندوس برساند. در عهد ایوگراتید آبادی و عمران،
صنایع حکاکی، مهرکشی و هیكل تراشی افغانستان بسیار ترقی
کرد، ولی افسوس که او عمر درازی نداشت، و از دیگر طرف
لحظرات اسکائی ها، پارتها از شمال و غرب و خطر اخلاف
دمتریوس از شرق متوجه امپراطوری آریانا شده و بالاخره
هواملی که در عصر پسرش خراهم آمد منتج بسقوط دولت یونان
و باختری در شمال هندو کش گردید.

در هر حال ایوگراتید وقتی که بعزم تسخیر هندوستان در
صفحات شرق مملکت مشغول مسافرت بود، دولت پارت در
۱۱۹ ق.م از غرب به حدود آریا ناساتجاوز نمود، ایوگراتید بعجله
بفرض مقابله از شرق مراجه و به غرب شمال متوجه گردید،
در جنگهای که بین این پادشاه و مهر داد شاه پارت اتفاق افتاد
ایوگراتید بدسیسه مخالفین داخلی کشته شد.

سلطنت آریانا بعد از ایوگراتید بدست پسرش (هلیوکلس)
افتاد، که مشارالیه جوان بیست ساله و وکیل پدر در باختر بوده
ولی اوضاع مملکت مشغولش گردیده اسکائی ها در شمال

ظهور ، و پارتها از غرب پیش آمده ، بعد از گشته شدن ایوگراتید
 مصروف پیشرفت بطرف باختر و فتوحات در سیستان و قندهار
 شده بودند ، هلیو کلس گر چه در اثر پیشرفت مهر داد پارسی
 کمزور شده بود معهدا باخت ، مرو و سغد یان را از دست نداد .
 بعد ها در اثر فشاری که از طرف اسکائی ها وارد شد هیلو-
 کلس مجبور شد از صفحات شمال بجانب صفحات جنوب هندو کش
 فرود آمده در سال ۱۳۵ ق . م مرکز دولت را در کاپیسا منقل
 نمود ، و ولایت گنداها را از ملکه «اکا توکلیا» زن مناندر
 و نرال د متریوس که در صفحات شرق آریانا حکومت مسغلی
 تشکیل کرده بود متصرف شد ، هیلو کلس از شرق تا رود خانه
 جیلم متصرفات سابقه آریانا را مسترد ساخت . باین ترتیب او
 گر چه صفحات شمال و غرب مملکت را از دست داده بود در
 ولایات بامیان ، کابلستان ، سمت مشرقی و پشاور ، سوات و بو-
 نیر ، پنجاب غربی و تا کیسلاقتدار بهم رسانید .
 بعد از هلیو کلس منطقه حکمرانی او تجزیه شده . در
 کابلستان سه نفر یکی پسی دیگری جانشین او شد که
 اولی (انتیال کیداس) بوده و تقریباً در حدود ۱۲۰ ق . م
 سلطنت کرده است . دومی (امین تاس) است که تاریخ حکمرانی
 او را در حدود یکصد سال قبل المیلاد میرسانند . سومی (هرما-
 یوس) نامدارد که در حوالی (۴۵-۴۰ ق . م) حکمرانی کرده
 است ، هرما یوس آخرین شاه یونان و باختری در حوزه کاپیسا
 بود ، و در عهد او خطر تجاوزات پهلوا ها و اسکائی ها بیشتر
 گردیده است . از تمام این شاهان تلافی مسکوکات نقره و مسی پیدا
 شده که بعضاً برای دوزبن یونان و پراکریت محلی میباشند .

اما در صلح‌ات هرق و ماورای سند شش نفر دیگر جا نشین‌های
هلیو کلس به ترتیب ذیل بشمار رفته اند : - دیومدس - پاندروس -
فیلو گزنوس - ارتمیدور - پروکو لاوس - پان کولائوس -
ارکه بیوس .

در هر حال «اسکائی‌ها» و باخترا سلطنت یونان و باختری
آریانا را خاتمه داد . و پس از بنام «پهلواها» که از اختلاط
عناصر «ساک» و «پارت» بعمل آمدند ، بقیه حکومت یونان
و باختری را در کابلستان و جنوب هندو کش نیز در نصف
اول قرن اول ق م سقوط دادند ، و بالاخره دولت یونان
و باختری از قلمرو متصرفی هندوستان از بین رفت ، و با
اینصورت حکومت تقریباً دو نیم‌صد ساله یونان و باختری معدوم
شد .

حیات اجتماعی و تہذیبی : - ورود سکندر در آریانا نظام

قدیم اجتماعی را تان داد ، و تعلقات تہذیبی بین قلب آسیا و
سواحل مدیترانه را افتتاح نمود ، در دوره سلطنت یونان و باختری
این تعلقات انبساط یافت ، و با اینصورت مبادی تہذیب قدیم
ویدی و اویستانی با مفکوره جدید یونانی حتی ہندی مخلوط
گردید ، ازین اختلاط تحتی در زمینه دیانت ، صنعت
معماری ، ادب ، زبان ، رسم الخط و دیگر مظاهر زندگی
بعمل آمده ، انتشار دین بودادر افغانستان و مقابل شدن آن
با مفکوره حیاتی و صنعتی یونان زمینه را برای ظهور صنعت
گریکو بودیک باختری مسا عید نمود . و از طرف دیگر سہ دستہ
افکار مذہبی در آریانا جمع شد : اول دستہ اویستانی ملی ، دوم
یونانی ، سوم بودائی .

دین: باین ترقیب اریبا با انواع میتالوژی و افسا لئوی
یونان در میان اهل ذوق و در بارو صاحبان هنر و صنعت قبول شده،
و اپولون، هر کول، دبونیزوس و غیره در نقاط مختلفه آریبا یا
پیروانی پیدا کردند، و افسانه‌های یونانی مروج شد.

همچنین آئین بودا از نصف قرن سوم قبل المیلاد در مدینه
نیم قرن از حوزه سند تا باختر انبساط یافت، گرچه این دین
بصورت رسمی قبول نشده بود معینا در نصف شرقی آریبا یا
بواسطه استقبال مردم بیشتر مروج گردید. آئین ملی اویستا
هم هنوز در تمام نقاط کشور کم و بیش و در صفحات شمال
مخصوصاً غرب بیشتر پیروان داشت، اضاہیتای آریائی و
میترای باختری مقام معنوی و جلال خودش را گم نکرده بودند.
صنعت: در صنایع و صنعت آریانا هم همین نوع تبدل و اختلاط واقع

شده از یکطرف صنایع مشهوره «یونان و باختری» موجود و
مترقی شد، و از دیگر طرف صنعتی «گریکو بودیک»
بمیان آمد، در هر حال محبت سازی آریانا با اصول مدرسه
«لی سپ» یونانی ترقی کرد.

نقاشی و رسامی هم بهمان و تتره پیشرفت، و الحاصل صنعت
یونان و باختری آنقدر ترقی کرد که نشر آن انقلابی در زمینه
صنعت آسیائی تولید نمود صنعت ساسانی فارس هم ازین
منبع آب خورد.

طرق و تجارت: در دوره یونان و باختری کشور آریانا
بین ناشغراختن، و حوزه تارم والتای و حوزه کنک راههای
تجارتی را باز کرده، و از باختر بجانب فارس و قلمرو امپراطوری
سلوسی شام تجارت را پیشبرد، ارتباط تجارتی آریانا را با چین
میتوان بتاریخ اوائل قرن دوم قبل المیلاد منحوب نمود.

صادرات کشور ظروف شیشه‌ای، جواهرات و غیره بیشتر بطرف چین بوده و واردات از چین ابریشم، پارچه، لاک، پوست، نکل، طلا و نقره و غیره شمرده می‌شود. نقره از پنجشیر و طلا از بدخشان نیز بدست می‌آید. و رودخانه‌های آمو و سند دارای کشتی‌های تجاری قبی باختری بودند و امتعه افغانستان و ترا نریتی هندوستان از راه بحیره خزر تا بحیره سیاه مسیر سید و در آنوقت کنال طبیعی دریا چه اورال - ریزش گاه جیحون - را با دریای خزر متصل می‌ساخت و بهمرفته کشور آریانا در دوره یونان و باختری در آسیا رول مهم تجارتی را بازی می‌کرد.

خط و زبان :- در دوره یونان و باختری بر علاوه السنه اصلیه باختری، زبان و خط یونانی نیز در آریانا شیوع یافته و بالجه‌های محلی اختلاط نمود. شاهان یونان باختری السنه آریانا و یونانی هر دو را احترام کرده، و بکار میبردند. در مسکوکات جنوب هند و کش‌زبان برا کریت و حتی رسم الخط خروشیتی محلی که مبدا الفبای آن آرامی است با زبان و خط یونانی یکجادر دو روی سکه ضرب می‌شد.

اما برور زمان زبان یونانی مثل خودی مردم یونانی در زبان‌های آریانا نازل شده و موجودیت خود را باخت، و رسم الخط یونانی هم جایش را بر رسم الخط خروشیتی گذاشت.

اسلحه و اردو :- در دوره یونان و باختری، دولت آریانا دارای اردوی منظم و قوی بوده فتوحات زیادی در حوزه کنک نمودند. بیشترین قسمت اردو را صنوف سواره تشکیل، و

مجهز به تیر و کمان، زو بین و نیزه، شمشیر و قله بودند. اردوی آریانا مثل قدیم عراده‌های جنگی استعمال و فیل‌ها را بکار می‌انداختند، فیل‌های جنگی در میدان رزم با هودج و سر بازان خود مثل بید جی مسلح بنظر می‌آمدند. صنوف پیاده اردو، مجهز با تیر و کمان، نیزه و سپر بودند، این اردو و خنجر دود مه و یکنوع زره‌فلزی را هم شناخته و استعمال می‌کردند.

موسیقی و نمایش: در افسانه‌های چینی گفته شده که چهار هزار سال قبل آنها «لنک لن» نامی را در باختر برای بدست آوردن (نی) فرستادند، هیكل‌های مکشوفه هده و تابلو‌های رنگه بامیان هم از اسباب موسیقی توله، رباب، پربط، سه تاره طنبور را نمایش میدهند که بعد از قرون دوم مسیحی از آریانا بچین رفته است. البته در دوره یونان و باختری در ردیف سائر صنایع و آرت که در حال نشو و نما بودند، موسیقی هم در آریانا به مقامی رسیده است. هم چنین احتمال داده میشود که نمایشات تیاتر در دربار شاهان یونان و باختری آریا ناحتی در بار امراء آنها دهند هم نشان داده می‌شد.

چند کلمه راجع بدولت پارت: ولایت پارت عبارت از حوزة هریرود و اترک و علاقه‌های شاه رود، جویین، سبزوار، نیشابور، طوس، و ترشیز بوده از ولایات شمال غربی آریانا شمرده می‌شود این ولایت نام «پارت» را از طایفه مهاجر آریائی گرفته اند که از باختر با نجا هجرت نموده اند، پارتها شاخه از قوم آریائی با ختری «پکت» پخت بوده و رقتیکه

علاقه بین سواحل خزر و هریرود را مسکن قرار دادند بنام خود
«پارتیا» خواندند.

در حوالی ۲۵۰ ق. م یکنفر پارتی دیگر بلخی بنام «ارساس»
از باختر به پارتیا رفته و بر علیه تسلط یونانی های سلوسی
اعلان استقلال ، و دولت جدیدی تشکیل کرده است ، و این همان
آدمی است که «ارشک» هم خوانده شده ، در هر حال ارساس یا
ارشک برادری بنام «تبر داد» (تری داتس) داشته ، و پسر
«فری یاپت» و نواسه «ارشک» بود .

ارساس وقتی که در پارتیا با رفقاء خود از بلخ آمد ، مردم را
بر ضد یونانی ها تحریک ، و خود «فرکلس» حاکم یونانی را
کشته ، دولت خود را اعلان نمود ، و اردوی قوی ترتیب کرد ، و
با دیودوت دوم پادشاه آریا ناروابط دوستانه قایل گردید .

تیر داد یا ارشک دوم بعد از برادرش پارت شده و دولت پارت را
قوی گردانید ، و با دیودوت دوم باختری اتحاد خود را نگهدار
شت ، تیرداد بعضی قلعه ها نیز نزدیک ابیورد ساخته ، و
یکبار هم در جنگ با کائی نیکوس سیلو کی مغلوب گردید .

لرتیان پسر تیر داد (۱۹۶ - ۲۱۴ ق. م) وقتی که پادشاه شد
همدان را فتح نمود ، و لسی انتیو کوش سوم سلوسی غالبانه
مملکت او را عبود و بجنگ باختر کشید .

اشک چهارم (فری یاتس) بعد از پدر پادشاه (۱۹۸ - ۱۹۶ ق. م)
پارت شده ، و بعد از و برادرش فرماتس (فرهاد) اول به سلطنت
رسید ، دوره اینها با ضعف دولت پارت توأم بود .

وقتی که سلطنت به میتردی داتس (مهرداد) اول رسید
(۱۷۴ - ۱۲۶ ق. م) دولت پارت ترقی و در شرق و غرب

وسعت اختیار کرد، مهر دادعلاقه‌های «تیوریا» و «تراکز-
یان» (حوزه کشف رود و طوس) را از هرات و هکدامرو را
اشغال، و متعاقباً در باخترسوقیات نموده هیلو کلس را
ضعف‌تر ساخت، و از آنجسایه جانب سیستان و قندهار متوجه
گردید. مهر داد در غرب هم‌موجه اراضی فارس و بابل شده
با سیلوسی‌ها جنگهای متعددی نمود.

بعد از مهر داد اول جانشینان او فرهاد دوم و ارتبان دوم بیشتر
بجانب غرب متوجه شده و از شرق فراموش کردند، بهمین جهت
بود که اسکائی‌ها و تخارهای درباختر مستقر شده که دولت
یونان و باختری را بصفحات جنوب هندو کش رانده بودند،
متوجه غرب شده وارد حوزه‌های رود گردیدند، و از اینجا بایارتی
ها که در جنگهای سیلوسی‌ها کمزور شده بودند تماس پیدا
کرده و در جنگهای که نمودند، فرهاد از دست اسکائی‌ها وار-
تبان از دست تخارها کشته شدند، و نفوذ پارت بین‌سالهای
(۱۲۴-۱۲۰ ق. م) در حواشی غربی آریانا کمتر گردید.

اما چون نوبت سلطنت پارت به مهر داد دوم رسید، او در
نتیجه جنگهای سختی جلوبیشرفت اسکائی‌ها را در شرق
گرفته و نگذاشت داخل پارت تپاشوند، آنها هم بجنوب ما بیل
شده داخل ولایت سیستان گردیده و آنها را بنام خسرو
«ساکستان» موسوم ساختند. مهر داد دوم با ارمنستان و دولت
روم هم جنگهای زیادی نمود. اینجنگها مرکز ثقل دولت پارت
را از شرق بیشتر بغرب انتقال داده، و جانشینان مهر داد دوم
با مملکت آریانا تماس نداشتند. بالاخره هم «اورودس» پایتخت
دولت پارتی را از غرب آریانا به «استزیفون» در کنار دجله انتقال

داد و لهذا تاریخ پارسی ها هم از چو کات تاریخی کشور آریا تا
الخارج گردید .

اسکانی ها : اقوام سیستی یکی از شاخه قبایل «هند»

و اروپائی است که در مهد اولیه «آریانا و یجه» بین حوزه علیای
آمو و سردریا زیست می کردند، به مدتها بعد از هجرت طوایف
هند و اروپائی در باختر و آریانا و هند و فارس و اروپا سیتی ها
مسکن اولیه را وسعت بخشید و در شرق حوزه سردریا دامان
دو طرفه کوها «تیان شان» و علاقه سنکیا نک یعنی تور کستان
شرقی ، و در غرب اراضی شمال بحر خزر و بحر سیاه را اشغال
و تاکوه های ارال پیش رفتند ، اینها چون بادیه نشین و سوارکار
بودند لهذا به چپاول و غارت ممالك اطراف می پرداختند، آریا-
نی ها آریانا و فارس و ما دوغیره که معروف این چپاول
ها می شدند بصورت دومدارد رجلو گیری اینها ترتیبات میگر-
فتند ، و بدینصورت سیتی هادر مناطق علفزار جنوب روسیه و
شمال آمو و بحر خزر و بحر سیاه باقی ماندند آثوریها آنها را
«اشکوزی» (Achkazai) یونانی ها «سکوت و» (Skuthai) و
چینی ها «سی» (Sai) و غیره خوانده اند و بهمرفته سیتی ها
و شاخه دیگر شان سکائی هاریش گذاشته و کلاه گوش بتک
نوک تیز ، پراهن و شلوار فراخ پوشیده ، اسب ، تیر و کمان
رفیق دائمی شان بود کراچی ها بمطابق شهر های سیار اینها
بمساب میرفت ، البته مجاورت و تماس ایندسته آریائی با
طوائف هیونک نو ، توکیو و مغل تاثیرات ایشان را هم در عرف
عادت ، لباس و غیره قبول کرده است . در قرن هشت قبل المیلاد
قسمتی از سیتی ها در جنوب روسیه جای «سیمیری» ها را

اشغال ، و آنها را بطرف آسیای صغیر و هنگری راندند ، و
قسمتی هم بعد از عبور قفقاز از راه در بند با اتوریها تماس
حاصل نمودند ولی بعد ها از طرف دولت ماد در مآوای
قفقاز بجنوب روسیه عقبزد شد ند در این جاه تقریبا هفتاد
سال برای مدئیت جنوب آسیا و غرب اروپا خطراتی فرا هم
کردند ، هخامنشی ها در قرن شش قبل المیلاد با ایشان داخل
مجادلات شد در هر حال سه قرن دیگر سیتی ها از کانسو سرحد
چین تا علاقه «تراس» و «پونت» جابجا ماندند .

از طوایف مشهوره سیتی یکی سرمت ها (Sarmte) بود .
و غربی ترین آنها در دلمان اورال و اور نبرگ و غیره بشما و
میروند ، طائفه مشهور دیگرشان «مساجت» ها بوده از حوز
سر دریا با شمال خزره یست میکردند ، طائفه مشهور دیگر هم
«ساک» یا اسکائی است اینها بیشتر در کاشغر ، فرغانه و
مواحل راست سیحون و خوالی دریاچه اورال بود و با هم
داشتند ، طائفه چهارم سیتی «یوچی» ها هستند که شرقی
ترین همه بوده و در آنطرف حوز تارم و تورکستان شرقی و
وادیهای کوتاه ، قره چار ، توئن هوا نک و کانسو اقامت
داشته و با نژاد زرد در تماس بودند ، بعد ها اینها بطرف غرب
حرکت و در شمال جیحون بهمین نام زیست میکردند ، تا آنکه
آمو را عبور و وارد باختر شد و بابا ختربا اختلاط و بالاخر
میلطنتی بزرگ بنام (کوشان) تاسیس کردند .

باید دانست در دو قرن قبل المیلاد طوائف (هون) در چین
که دشمن امپراطوری چین بود و دیوار بزرگ چین هم بمقا بل

ایشان ساخته شده بسود ، و در کانسو مسکن یوچی ها حمله و
ایشان را از جایشان بیجا نمودند ، بیجا شدن يك ملیون نفر یوچی
و حرکت بطرف غرب سا نسر طوائف عراض راه را در تورکستان
در قس و حوزه سیحون متاثر ، و یکی را بفشار بالای
دیگری مجبور نمود اینست که يك جنبش و حرکت از شرق
غرب در سرتاسر این نوا حی بعمل آمد . و قتیکه یوچی ها
پاین صورت تا حوالی دریا چایسک گول رسیدند بدو حصه
منقسم و یکی بنام «یوچی کوچک» در حوالی «تبیست»
مستقر ، و دومی بنام (یوچی بزرگ) بطرف غرب پیش رفته
در سینکیانگ و حوزم سیحون جای اسکائی ها را اشغال کردند ،
اسکائی ها بناچار رود امور عبور و وارد باختر و بدخشان شدند ،
و این در حدود دو قرن قبل المیلاد بود درینوقت در ولایت
تخارستان یعنی قطغن و بدخشان که چینی ها آنرا بنام (تا هیا)
یاد کرده اند اهالی ملایم طبیعت و تجارت پیشه وجود داشت .
در هر حال این اسکائی های که وارد باختر شدند بنامهای
چدا گانه و قبیله وی هم یاد گردیده اند از قبیل : - ازی تی -
ها ، پازیانی ها ، ساکار ولسی ، تخاری . این نام اخیری بود که
بعد ها خیلی بزرگ و مهم گردیده : حتی حوزه علیای آمو در یسا
بنام ایشان تخار و تخارستان خوانده شد ، و گاهی تمام یوچی
ها بنام تخار یاد گردید .
اسکائی ها بعد از فشار و ورود در باختر بواسطه سلسله هندو -
کش خواستند دولت یونان و باختری را که در جنوب هندو کش
انتقال یافته بود تعقیب کنند ، و لهذا بغرب متوجه شده در

حوزه هریرود با درون پارتی مقابل و آنها را شکستند، مگر جلوگیری
مهر داد نگذاشت اینها خط حرکت خود را بیشتر بطرف غرب
امتداد دهند لاچار بجنوب فرود آمده و حوزه هلمند و ارغنداب
را اشغال کردند، ولایت «د زانجیان» قدیم هم بنام ایشان
«ساکاستانا» موسوم گردید که بعد سبستان و سیستان شد.

اسکائی ها چون حوزه ارغنداب را از مرکز حکمرانی دولت
یونان و باختری جنوب هندو کش و هم دولت پارتیا دور دیدند
خود به تشکیل دولتی پرداخته و دامنه آن را بطرف جنوب تا
حوزه سفلی سند انبساط دادند بهمین جهت این علاقه در ماخذ
یونانی بنام «هند و سیتا» (۱) یعنی سرزمین رود خانه اسکائی
ها یاد گردیده است، ماخذ چینی هم آنرا بنام (کی - پن =
Kipin) خوانده اند درینجا کی پن عبارت از ولایت قند هار
و نصف بلوچستان تا حوزه سفلی سند بود.

موگا اولین شاه اسکائی علاقه کی پن است که در سکه ها
بعنوان «شاه کبیر» یاد شده و تاریخ آن بسال ۷۴ قبل المیلاد
میرسد چنین معلوم میشود که این شخص ولایت پشاور (کندها -
را) را تا قزیه بدست آورد است.

ازس دومین پادشاه اسکائی در حدود ۵۸ ق، م می باشد.
یک نفر دیگری هم بهمین نام سلطنت کرده است که او را
(ازس) دوم میخوانیم که شاید پسر ازس اول (Azas) بوده
است (از یلزس) بعد از ازس پادشاه شده و در حدود (۴۵-۴۰)
قبل المیلاد سلطنت کرده است. و بعد از و سلطنت بنام
ازس دوم رسیده است که قبلاً نام او مذکور شد.

مسکوکات این پادشاهان اسکائی در خط های یونانی و خروشتی و زبان های پراکریت و یونانی به تقلید سلاطین یونان و با ختری ضرب شده و بعضاً دارای لقب پادشاه بزرگ نیز بوده اند مسکوکات اینها از مس و نقره بوده دارای اشکال گاو، فیل و بعضی ارباب انواع است گویا سکه طلائی نداشته اند.

علاقه کی پن که اسکائی ها بران سلطنت میکردند دارای آب و هوای گرم، مزارع گندم، برنج، باغها بوده مردم درهیکل تراشی، کنده کاری فلز، معماری، نساجی، خامک دوزی کارهای دستی فلزی و طبخ طعام مهارت داشتند، و اینها از یاد داشتهای زایر چینی (هوان تسنگ) مربوط بقرن هفت میلادی بر می آید. پهلواها: مردمان پارتی قبلاً در حواشی غربی آریانا مثل حوزه

هیرمند و سیستان پراکنده شده بود، اینها بعد از ورود طوائف اسکائی در سیستان و غیره با آنها مخلوط شدند این عنصر مخلوط نام پهلواها بخود گرفت، و بعضی ایشان را «سیت و پارت» خواندند ارمنی ها اصلاً پارتی ها را (پهل) میگفتند و بعید نیست اسم پهلواها از همین جا گرفته شده باشد.

در هر حال مرکز سلطنت و اقتدار پهلواها هم مثل ایسکائی ها همان حوزه هیرمند و قندهار و بعدها از اینجا بطرف شرق تاهند و بطرف شمال شرق تا کابل پیشرفته و آخرین شاه یونان و باختری را سقوط داده اند سلطنت پهلواها و اسکائی ها مقارن همدیگر آغاز کرده، و با هم خیلی مخلوط اند، موسس سلسله شاهنشاهی پهلواها (و نونس) Vonones در حدود ۱۲۰ ق.م محسوب است

که بعد از آنکه پارتها در غرب مرکز سلطنت را به کنار دجله انتقال دادند، او بفکر تاسیس سلطنت جداگانه در شرق افتاد و مسکوکات خود را در زبانهای یونانی و پراکريت افغانستان بر سم الخط یونانی و خروشتی ضرب زد، این شخص خودش را شهنشاه خوانده و مسکوکات سلاطین یونان و باختری آریانا را تقلید نمود، برادران او هم بنام خود سکه میزدند، و در سکه ها بعضاً ارباب انواع را انقر مینمودند، حکام این شخص در پنجاب غربی هم مقرر میشد. (اسپالاهورا) یا (اسپالسی-ریزس) برادر و نونس بعد از حدود ۱۱۰ ق.م پادشاه شد، و جای او را برادر دیگرش (سپالسی-ایزس) در حدود (۹۰-۱۱۰ ق.م) گرفت و در سکه ها خودش را شهنشاه کبیر خواند. مشهورترین همه شاهان پهلوانی همان (گندوفارس) است که بین (۹۰-۴۸ ق.م) سلطنت کرده است. و صاحب عناوین شاه شاهان و منجی و غیره بوده است. این پادشاه بر تمام حصبه های جنوبی آریانا و در شرق تا سند و پنجاب حکمران و مرکزش در حوزة ارغنداب بوده، و بر حکومت یونان و باختری کابل هم خاتمه داده است این پادشاه خیلی مقتدر بوده، و ترقی پهلوانها با او بکمال رسیده است.

(ابدا گاسا) بعد از گندوفارس پادشاه و شاید برادر - زاده او بوده باشد، بعد از این شخص نوبت سلطنت پهلوانها بشخص دیگری رسیده که موسوم است به (اور تاگنس) و تاریخ سلطنت او به نیمه دوم قرن اول مسیحی میرسد. (پاکورس - یا - پاکورا) بعد از اور تاگنس در حدود (۷۰-۷۵ میلادی) تاجشاهی پهلوانها را بسر گذاشته و لقب شهنشاه کبیر اتخاذ کرده است. بعد از این شخص نوبت دولت از پهلوانها گذشته و بدست پادشاهان کوشانی می افتد که در باختر

ترقی کرده بودند .

یوچیا : در اوائل بین «توئن هوا نک» و «کی لین» بود و باش

داشتند چینی ها ایشان را در قرن سوم قبل المیلاد میشناختند ، و «هوا نک نوها» یا هو نهها با این دسته هند و اروپا نسی دشمنی زیاد وزد و خورد داشتند ، بالاخره یوچی ها در اثر فشار های دشمن مجبور به ترك مسكن شده از راه حوزه رود «ایلی» و «تارم» گذشته وارد منطقه بین سیحون و جیحون گردیده ، اسکا ئیها را بجنوب جیحون را ندند (قرن دوم ق.م) یوچی ها در حدود هفت قرن قبل المیلاد رود جیحون را عبور ، و به كمك تاهیا یا تخارها که متحد شان بود ندر باختر نفوذ پیدا کردند ، ازین بعد نامهای یوچی و تخار مترادف هم شده ، منابع هندی یوچی ها را که پادشاهان کوشانی آر یا ناز ایشان نشئت کرده است با اسم تخار یاد کرده اند .

مقارن ورود یوچی ها در شمال هندو کش اوضاع تاهیا (تخارستان) یعنی قطنین و بدخشان حالیه از ینقرار بود که مردم آن ولایت یعنی تاهیا ، یا «داهی» یا تخار طائفه متمدن و تجارت پیشه بوده با یوچی های شمال جیحون مناسبات دوستانه و خویشاوندی داشتند ، یوچی های بدوی در اثر معاشرت با اینها بود که از حالت بدویت خارج و بتمدنیت نزدیک شدند ، و وقتی که یوچی ها جیحون را عبور بین مردم تاهیا سکونت اختیار نمودند ، باز بدستیار ی آنها بود که بعدها در باختر تسلط بهم رساندند .

ولایت تخار قبل از ورود یوچی ها در پنج علاقه و امارت هین منقسم و در هر يك رئيسی حکومت میکرد . یوچی ها بعد از ورود و نفوذ خود در تخارستان این تقسیمات را حفظ کرده و

بعد از هفتادم سال قبل المیلا ددارای همین تشکیلات پنجگانه در تخارستان بودند ، و بعد هارئیس کوشانی یو چی یکی ازین هلاقه ها بود که چهار ر ئیس دیگر را مغلوب و پادشاهی خودش را علان نمود .

تشکیل دولت کوشانی : «کوزولو» یا «کجولو کد فیزس» اول

پادشا کوشانی آریانا است که چهار شهزاده دیگر را مغلوب و خود پادشاه شده است ، این شخص بعد از تصرف باختر ولایات کابل و قندهار را نیز الحاق ، و حتی میگویند به پارتیا هم هجوم نمود ، امپراطوری کد فیزس اول از سر حد پارتیا تا اندوس امتداد داشت ، اقتدار این پادشاه نفوذ خاندانهای حکمران یونان و باختری و پهلوا ها را در دره کابل معدوم نمود ، کد فیزس عمر درازی کرده ، و تاریخ سلطنت او بین قرن اول میلادی محصور ، و فوتش در حدود سال ۷۸ بعد المیلاد اتفاق افتاده است .

(و یما کد فیزس) یعنی کد فیزس دوم بعد از پدر پادشاه و تا حدود سال ۱۱۰ مسیحی سلطنت کرده است ، این شخص در هاورای رود ابا سین پنجا برانیز فتح و ضمیمه امپراطوری آریانا نموده است ، کد فیزس دوم بعلاوه شهنشاه صفت پسر آسمان را نیز لقب خود قرار داده و طرفدار دین بودا بود ، کد فیزس دوم بواسطه ارسال یکنفر ایلچی بدر بار امپراطور چین خوا هش ازدواج با دختر او نمود ، و لی ایلچی در عرض راه با قوماندان چینی (پان چاو) نام برخورد که با سپاه بسیاری بقصد تسخیر ولایات غربی از کاشغر تا سواحل بحیره خزر در حرکت بود ، پان چاو از مطلب ایلچی آگاه و او را واپس به آریانا طرد نمود

کدفیزس دوم ازین رفتار متغیر ، و اردوی مرکب از هشتاد هزار
سوار تحت قوماندانی «سیی» نام از راه پامیر بحمله چین اعزام
نمود، ولی البته عساکر او بواسطه صعوبت طرق پامیر تلفات بسیار
داده و در مقابل عسکر چین شکست خوردند .

کدفیزس دوم با امپرا طوری رومن روابط دوستانه قایم کرده
و نمایند های او بدر بار «تراجان» رسیدند ، و روابط
تجارتی بین طرفین وسعت اختیار، و طلای زیاد روم در «آریانا»
داخل شد .

کدفیزس دوم بعلاوه پنجاب در قسمتی از حوزه گنگا در هندو-
ستان نیز فتوحاتی کرده و آن علاقه ها را ضمیمه امپرا طوری
افغانستان نمود.

بعد از کدفیزس دوم تقریباً دو سال سلطنت کوشانی رایکنوع
فترت استیلا کرده و در همین دوره شخصی بنام «سوتر مگاس»
(۱) یعنی «منجی کبیر» در بعضی ولایات سکه ضرب زده است و بعد
ازین با جلوس (کانیشکا) دورۀ دوم امپرا طوری کوشانی باز
میشود ، (کانیشکا) در حدود ۱۲۰ میلادی به تخت سلطنت
آریانا جلوس کرده و او از مقتدرترین امپرا طور ان کوشانی
افغانستان است ، نام این شخص در ممالک هندوستان و چین نیز
مشهور ، و دامنه امپرا طوری او بعلاوه آریانا شامل حوزه
تارم و تورکستان چین و شمال غرب هند و سواحل گنگا بوده
است . کانیشکا لقب «شاه کندهارا» داشته ، و بعد از فتح
کشمیر چندین معابد و حتی شهری در آنجا بنام «کنیشکاپورا»
تعمیر کرد کانیشکا بر علیه پارتی ها نیز بجنگ

لَا تَجَا لَسَه پَر دَا خْتَه ، و در سوقيات شمال شرق مملکت
کاشغر ، ختن و بار کند را فتح نموده است و باین تر تیب
منطقه امپرا طوری آر یانا بسین چهار رود خانه بزرگ جیمون ،
سند و گنگا و تارم منبسط گردیده . کانیسکا در جنگهای چین فاتح ،
و یر غملهای بسیاری آورد . آنها را محترمانه حفاظت میکرد
که در آن جمله هم یکنفر شهزاده کاشغرستان بنام (شن پان) وجود
داشت .

(وایشسکا = پسر Yasishk) کانیسکا ی کبیر بعد از فوت
پدر پادشاه شد ، تاریخ کتیبه های او با سالهای ۲۴ - ۲۶ - ۲۹
جلوس کانیسکا میرسد ، زیرا مبداء تاریخ کوشانی ها بعد از
کانیشکا سال جلوس او قرا و گرفته است . وایشسکا قبل از
جلوس پیاد شاهی از طرف پدر نائب السلطنه (ماتورا) بود .
است .

سکه او تا حال بدست نیست ، کتیبه او هم از همانجا پیدا
شده ، در يك کتیبه دیگر که به حکم پسرش کنده ، و از سواحل
سند کشف شده است نام او با جزئی تحریفی (واچا شکا) تحریر
شده .

(کانیشکای دوم) پسر وایشسکا بوده بعد از پدر
پادشاه شده است ، تفصیلات زیادی راجع باو در دست نیست ، جز
اینکه او عناوین پادشاهان اربعه دنیا را جمع و اختیار کرده است
باین ترتیب مهاراجا ، مهنشاه ، پسر آسمان ، قیصر . که اینهمه
القاب پادشاهان هند ، افغانستان ، چین و رومن ها بود است .

(هو ویشکا) بعد از کانیشکای کبیر مشهور ترین پادشاهان
کوشانی بوده تا سال ۴۰ در حصص مفتوحه هند پادشاه و معاصر

کان یشکای دوم در افغانستان بوده ، و بعد از سال مذکور
پادشاه آریانا گردیده و در سال ۵۱ عنوان امپرا طور اختیار کرده
است ، این شخص مثل کانیشکای کبیر در انبساط دین بودا و اعمار
معابد سعی زیاد ورزیده ، و راماتورا معبد بزرگی بنام خود آباد کرده
است .

(واسو دوا = Vasudiva) بعد از هوو یشکا در حدود ۱۸۲
میلادی بسلطنت رسیده و نام اصلی او «واسو شکا» بوده
است این شخص بیشتر هندی شده و حصص آریانا بتدریج
از سلطنت او هجری شده است ، در مسکوکات او هم ارباب انواع
هندی از قبیل «شیوا» و «گنا و نایندی» و غیره نقر گردیده است .
در همین وقت دولت ساسانی فارس قوی شده میرفت ، و امپرا-
طوری کوشانی آریانا رو با انحطاط بود ، زیرا از عهد واسودوا
بیشتر کوشانی ها رنگ هندی بخود گرفته و در متصرفات
وسیع هندوستان آنقدر غرق شدند که دیگر باصل مملکت آریانا
رسیده گی نمیتوانستند ساسانی ها ازین وضع استفاده و بتدریج
در ولایات اپارتیا سیستان مر و و خوارزم داخل شدند آنها مناطق
مفتوحه آریانا را آنقدر اهمیت میدادند که باید پادشاه فارس
در دوره و لיעهدی خود ش حتما نایب الحکومه گی خراسان را
طی میکرد ، نایب الحکومه های خود را در اینجا نیز لقب
(کوشان شاه) میدادند ، در هر حال بعد از فوت واسودوا (در
حدود ۲۲۰ مسیحی) امپراطوری عظیم کوشانی سقوط می نماید .
ولی بقایای ایشان در شمال هندو کش (ولایت باختر) و در
جنوب هندو کش (ولایت کابل) سلسله های حکمران تشکیل و

چراغ ضعیف دولت کوشانی را تا قرن پنج مسیحی زنده نگه داشت
ارند.

مدنیت کوشانی : دوره عروج امپراتوری کوشانی در آریانا

یکی از مهمترین ادوار تاریخی افغانستان بوده ، و در هر شعبه
حیاتی مملکت : صنعت ، دیانت ، ادبیات ، تجارت ، معارف و غیره
ترقیات محسوسی رخ داده است ، ایندوره را میتوان از نظر ادب
عمر رنسانس النسه آریانا (سانسگریت ،
پراگریته ها و سیتی کوشانی) دانست . کانیسکا بغرض
جلب «اسوا کوشا» ادیب معروف «اود» بدربار خود ، با پادشاه
(مکده) داخل جنگ گردید ، برای اصلاح قوانین مذهبی یک
مجلسی که از علما تشکیل شد در آن پنجمصد نفر عالم شمولیت
ورزید ، و البته اینها نشانه ترقیات عرفانی است .

تجارت آریانا : در دوره امپراتوری کوشانی بسیار ترقی کرد

و مملکت مرکز تجارت و روا ب اقتصادی بین ممالک چین ، هند ،
روم گردید ، ابریشم تر کستان چینی از راه افغانستان در هند
و امپراتوری روم میرفت ، پشم ، لاجورد ، صمغ و غیره مواد آریانا
را تجار ممالک شرقی بحر روم خریده و در امپراتوری روم
می فروختن ، سرمایه افغانستان در چین خریدار زیاد داشت ،
عایدات مهم آریانا در آنوقت از محصول ترا نشی
اموال ممالک چهار اطراف بعمل می آمد . ولی از
اواخر قرن دو بعد اول پارتها و باز دولت ساسانی فارس قوی
شده بین آریانا و ممالک امپراتوری روم سد کشیده رفت و آمد
قوافل تجارتی را سخته دار نمودند . از دیگر طرف هونها در سرحدات
تورکستان چینی تخریبات نموده و در نتیجه روابط تجارتی

افغانستان با چین منقطع شده و این تنزل تجارتی قرنهای طول کشید تنها بحریه تجارتی رومن ها به دلتای اندس وارد می شدند .

زبان و رسم الخط : در دوره کوشانی بعلاوه لهجه های باختری

و تخاری و پراکریت های بومی و سانسکریت ، زبان موسوم به «ساکائی» یا «اریائی شمالی» نیز که زبان کوشانی ها بود بکار افتاده در کتیبه ها و مسکوکات ایشان استعمال شده است . رسم الخط آریانا هم دو نوع بود یکی بومی که بنام «خروشتی» یاد ، و از الفبای «آرامی» اشتقاق ، و در عصر هخامنشی ها وارد گردیده ، و در تحریر السنه محلی از وقت «ایوگرا تیدس» تا اخیر دوره کوشانی بکار میرفت و زبان ساکائی نیز درین خط نوشته میشد . دوم رسم الخط یونانی که با یونانی ها وارد شده و با زبان آنها یکجا بکار افتاده و در دوره کوشانی ها فاسد شده و از خوانندگان برآمده است . بعلاوه این دو رسم الخط ، آثار رسم الخط برهمی هند هم در دوره کوشانی ها در آریانا پیدا شده است .

دین : کوشانی ها خود اصلاً دینی نداشته ، در آریانا تحت

تاثیر محیط آمده پیروان یا ن مختلفه و منجمله دین بودائی گردیدند ، دین بودا بسعی آشوکا موریائی در افغانستان مسیوع یافته بتدریج از شمال جنوب تا شمال هندو کش از قرن سه تا قرن دوی قبل المیلاد دامنه کشید ، و چون دولت یونان و باختری افغانستان آزادی مذهب را احترام میکرد لهذا در باختر ارباب انواع یونانی ، هندی با آئین اویستانی یکجا پیروانی داشته و پرستش می شدند . در عهد اسکائی ها و پهلوا هم این طریقه محفوظ ماند ، ولی بود یزم نسبتاً روه

ترقی بود ، کوشا نی ها هم این ترقی را احساس کرده و به انبساط آن کمک کرده اند ، تو جه کوشا نی ها در تبلیغ این مذهب اعمار معابد مجلل و با شکوهی که روز گار نظیر آنرا کمتر دیده بود ، ساختن هیکل های عظیم از قبل مجسمه های بزرگ ۳۵ و ۵۳ متری بامیان و غیره همه ترقی و پیشرفت این دین را در افغانستان آنروز نشان میدهد ، مع هذا چنانچه گفتیم ادیان مختلف زرتشتی ، برهمنی ، شیوایی هم موجود بوده و ارباب انواع یونا نی پرستش می شد ، و البته این تعداد ادیان یکی از پر خطر ترین مراحل زندگی ملت آریانا بشمار میرفت ، و وحدت ملی و بقای قوم را تهدید سختی می نمود ، در هر حال کوشانی ها بود یزم را بیشتر استقبال کردند چونکه این ها چشم در تصرف هند داشته و قبول این مذهب را وسیله اجرای مقصد میدانستند ، اما دین بودا خود در افغانستان شکلی دیگری اختیار کرد ، با ین معنی که در هند اعتقاد بخدا و پیغمبری نبوده تنها بود ایشواورهنما بود ، ولی در افغانستان بود اجز و ارباب انواع قرار گرفت ، و در عصر کائیشکا بعد از مجلس علمای کاپیسا ئی و گنداری آریانا در پشاور (پایتخت زمستانی کوشانی ها «۱») طریقه جدیدی در دین بودا بنام (مهایانا = راه بزرگ نجات) ایجاد گردید که بعد ها در آریانا قبول شد .

(۱) پایتخت تا بستا نی امپرا طور های کوشانی شهر بگرام در حوزه کوه دامن بود .

ترویج مذهب بودائی از طرف آریانی ها در چین و اقصی شرق؛

کوشانی ها برای ترویج و تعمیم دین بودائی خدمت بسیار کردند،
اولاً با تسلط این ها در آسیای مرکزی (کاشغرستان) و بعد
ماورای جیحون دین بودا داخل شد، جنرال چینی «پان چاو» در
مراجعت از ماورای جیحون و کاشغر مجسمه ها و تصاویر
بودائی را با خود بدربار امپراتور چین بردند، «مینگ تی»
امپراتور از دیدن آن ها دلچسپی گرفته و در صدد فهمیدن
حقیقت این دین برآمد، کوشانی ها دو نفر مبلغ گندا هاری بنام های
(مانتا گا) و (گوبها) و یک عدد کتب مذهبی بدربار امپراتور
اعزام نمودند و او پیرو این طریقه گردید، باین صورت از
نصف ثانی قرن اول میلادی را چین برای استقبال از مذهب بودا
باز شد، در نصف قرن دوم میلادی هیئت های مبلغین باختر-
ی، بامیانی، کوه دامن، کابلی، پشاور و کشمیری با ستقامت
چین حرکت، و در آنجا با پشت کار، استقامت، ثبات جرات
و زحمت کشی، از راه خطابه و تبلیغ خدمت زیادی به نشر
بودیزم در چین نمودند، متعاقباً يك هیئت هندی هم اعزام شد،
مشاهیر هیئت اول «چه چان» و «چوشوفو» بودند که در حدود ۱۶۰
مسیحی حرکت کرده بودند، و اوایل را شاهزاده یوچی میخواست
ندند، مشهورترین هیئت دوم که در سال ۱۹۰ مسیحی اعزام
شدند «دار ماراکسا» و «چه کین» پسر سفیر کوشانی در چین بودند
این ها در لویانگ - هونان مستقر و تعمیر معابد چندی نمودند
ند، در اوایل قرن سوم هیئت دیگری مرکب از علمای آریانا
و هند بطرف چین عزیمت نموده، اعضا مشهور این هیئت

«سنگ هوئی» پسر يك قاجر كنداری عالم قوانین بودائی و مترجم
چندیّن كتاب و «دار ماكساى (و م) مبلغ مشهور و استاد» چو-
شولان» این دونفر خانواده امپراطورى چين را بودائی ساختند
و (دها ر مالاكا) مترجم اصول معايد در چينائى ، شمرده ميشدند
و الحاصل باين ترتيب اخيراً در ۳۳۵ مسيحى فرمان امپراطور
چين بود يزم را دين رسمى چين اعلان نمود چند سال بعد دونفر
عالم ديگر گنداهارى «ويما ك لاساد هار ماميترا» و متعا قبائيك
كاپيسائى ديگر (گونا وارمان) از افغانستان بچين وسيلان
رفتند ، موخرالذكر از سيلان به جاواى برهمنى مذهب كشيده
و در سايه تبحر در علوم مذهبيه شاه و ملكه جاوار ابدين بود
داخل نمود «لويو» امپرا طور خانواده «سونگ» چينى در
۴۲۴ بواسطه حكامران چينى «تونكن» اين عالم
كاپيسا را دعوت و در معبد جوار قصر شاهى نانكن جا داد و او
مشغول ترجمه آثار بودائى در چينى گرديد . هكذادو نفر عالم
كابلى بنام (بودها ياسا- بودهاجى وا) در اوائل قرن پنج بچين
رفته و از تراجم كتب بودائى در چينى آثار زيادى از خود
گذاشتند . در قرن ششم در اثر ظهور و هجوم يفتلى ها بيشتر
از سه هزار عالم آريانا در توركستان شرقى ، سيلان ، برما ،
چين و حتى منگو ليارفته به نشر بود يزم
پرداختند «دبو خان» خان منگوليا هم بودائى شد . باين ترتيب
از قرن دوم تا ششم بواسطه علما آريانا مخصوصاً علمائى كابل ،
كوهدامن ، پشاور و هم چين علمائى هندى دين بودا در بين
نژاد زرد منتشر گرديد .

عروج فن گر یکو بود يك : بعد از آنکه یونانیان در با ختر
 مستقر شدند ، و از دیگر طرف در قرن سوم قبل المیلاد دین
 بودا و ارد افغانستان شرقی و در اوائل قرن دوم قبل المیلاد از
 تیغهای هندو کش عبور ، و داخل افغانستان شمالی گردید ، بین
 «بود یزم» و «هلینیزم» تصادم واقع ، و ازین مصادمه در صفحات
 دو طرفه هندو کش (باختر د شمال - کاپیسا و هده در جنوب)
 مخصوصاً صنعت ظریف گندارا «یا صنعت باختری» که بنام
 صنعت «یونان و هندی» (گریکو بودیک) نامیده میشود ، بمیان
 آمد در دوره کوشانی های آریانا این صنعت به منتهای مرا تب
 کمال و جمال خود رسیده ، هزاران مجسمه و تمثال بیاد گارآندوره
 مترقی باقیست ، این یادگار ها نه تنها در هیکل های جسیم و بی
 نظیر **بنا میا**ن بلکه در بهترین قسمت های
 موزه کابل و موزه «گیمة» پاریس دیده میشوند .

صنعت گریکو بودیک آریا نادر قرن پنج و شش مسیحی
 با مبلغین و علما آریانا در ممالك چین شمالی «شانسی - هوها ن»
 نیز منتشر گردید ، و چون قوانین صنعت هیکل تراشی یونا-
 نی با مفکوره مذهبی بودائی تخمیر شده
 بود با تمام اسرار و معانی خود در معابد مملکت ها حفظ می شد .
 چنانیکه در اروپا صنعت قدیم راهبایان غربی و دولت بیزانس
 و صومعه های روما حفظ نمودند ، علمای وطن ما عین همین کار
 را در آسیا کردند ، و صنعت را با مذهب زنند
 نگهداشتند ، هر يك از راهبین و علمای آریانا بر طبق قوانین
 اساسی هیکل تراشی در کشیدن تصویر و تراش هیکل مهارت

داشت ، پس با مسافرت اینها در اراضی شرق آسیا این صنعت از افغانستان با قافله های تور کستان از راه «ختن ، تمشك ، كوتجه ، تون هوا نك» بطرف چین و اقصای شرق رهسپار گردیده عاملاً رنسانس یا ترقی صنعت شرق اقصی در قرون شش و هفت مسیحی بشمار رفت ، تصاویر دیواری تور کستان شرقی هیکل های تالو نك و لانگمن صنعت عصر خانواده شاهی تو به و تانگ ، و در اثر آن صنایع اولیه زاپان اینها همه بصورت مستقیم و غیر مستقیم در اثر نفوذ آن صنعتی بزمیان آمده است که کائو نشی مملکت آریانا بود .

کوشانی ها كوچك - كیداریها : چنانچه گفته شد در حوالی قرن

سوم میلادی (۲۲۰) امپراطوری عظیم کوشانی در آریانا سقوط نمود ، باین معنی که در صفحات شرقی افغانستان و ماورای هند حکومت بدست نائب الحکومه های کوشانی و هندی افتاد ، در غرب آریانا نیز ولایات پارتیا و سیستان زیر تسلط ساسانی های فارس رفت ، معیلاً در مرکز آریانا یعنی شمال و جنوب هندو- کش هنوز دو حکومت كوچك کوشانی در باختر و کابل باقی ماند که «کوشانی های كوچك» خوانده می شوند .

اما حکومت كوچك کوشانی در ولایت باختر که بنام پادشاه معروفش حکومت «کیداری» نامیده میشود ، تقریباً نزدیک يك قرن دیگر در باختر دوام داشت : این حکومت كوچك از اوایل قرن سوم تا اواخر آن ، در مقابل تجاوز و نفوذ روز افزون و قوت بزرگ طوائف یفتلی (که پسران شاهنشاهی مقتدر یفتل را در آریانا تشکیل نمودند) و حکومت ساسانی فارس . بکمال رشادت پایداری و مقاومست ، و قلمرو سلطنت خود را در مدت

هشتاد سال حفظ کرده اند (از ۲۲۰ تا ۳۰۰ میلادی) و هم درین راه در برابر فشار یفتلی ها ثبات و مقابل تجاوز ساسانی ها جنگهایی نموده اند و قتیکه فیروز پادشاه ساسانی مطالبه خراج از دولت کیداری نمود ، اینها نه پذیرفته و برای مقابله حاضر شدند .

مشهور ترین شاهان کیداری باختر «کیدارا» و پسرش (گنگها س) است که در حفظ حکومت کیداری در دوره سقوط واضمحلال امپراتوری کوشانی و اقتدار دشمنان شان رول مهمی بازی کرده اند . در هر حال بعد از آنکه در اوائل قرن پنجم میلادی یفتلی ها وارد ولایت باختر شده و آنجا را اشغال نمودند ، کیدارای دوم با دولت ساسانی جنگ کنان هندو کش را عبور و با کوشانی های حکمران کابل یکجا شد و باینصورت آخرین بقایای امپراتوری عظیم کوشان در شمال آریانا معدوم گردید .

و اما حکومت کوچك كوشانی در کابل که تا بامیان سلطنت می نمود ، بر خلاف دولت کوچك كیداری باختر ، با دشمنان قوی خود بنا کار را به تدبیر و دوستی گذاشت نه شمشیر ، زیرا او نمیتوانست با قوتهای یفتلی ، ساسانی و گوپتا های هندی که از جهات ثلاثه شمال ، غرب و شرق او را تهدید می کردند به زور شمشیر متوسل شود ، در قرن چهارم (۳۵۰) پادشاه هند (سمودرا گپتا) با پادشاه کوشانی کابل که دارای لقب (پسر آسمان- شاه شاهان) بود ، روابط نزدیک دوستانه و علایق تجارتی داشت . البته بعد از آنکه حکومت کوچك كوشانی باختر سقوط و کیدارای

دوم شاه باختر وارد کابل شده و به خویشاوندان خود پیوست و روابط دوستانه کوشانی ها با حکومت هند بیشتر و محکم تر شد، چونکه خطر یفتلی ها بجنوب هندو کش نیز قریبتر شده میرفت، و حکومت کابل مجبور بود در برابر ایشان حکومت هند را در دست داشته باشند، همچنین در همان قرن ۴ هرمز دوم ساسانی دختر پادشاه کوشانی کابل را بزنی گرفته و خود را با ینخاندان منسوب نمود.

در هر حال تاریخ قرن سوم میلادی آریانا و کوشانی ها تاریک است، اینقدر میتوان گفت حکومت کوچک کوشانی کابل تا قرن پنجم میلادی دوام کرده، و بالاخره بدست یفتلی ها سقوط کرده است، ولی بعد از آنکه کابل را بدست یفتل ها گذاشته اند خود در گوشه شمال - شرق آریانا (چترال و کلکت) پناهنده شده آنقدر صبر کردند تا امپراطوری یفاتله آریانا مضمحل گردید، آنوقت مجدداً بکابل وارد، و حکومت آنجا را در دست گرفته اند.

باین ترتیب امپراطوری بزرگ کوشانی آریانا با بقایای کوچک خود از بین رفت، ولی جای آنرا مجدداً دولت مقتدر یفتلی آریانا پر نمود، و باز یک شهنشاهی مقتدر و نظامی تشکیل داد که بر تمام هرج و مرج های اداری و تشنت و تفرقه ملی و هم چنین بر نفوذ و تجاوز بیگانه ها خاتمه داده نه تنها ساسانی ها و هندی ها را مغلوب و با جگوار دولت آریانا ساخت، بلکه حد و دامپرا طوری آریانا را دوباره بوسعت قدیمش رساند (۱)

(۱) در تحریر این فصل از تاریخ افغانستان طبع کابل سال ۱۳۲۵ شمسی تالیف مورخ فاضل و معاصر افغانی احمد علی خان کهزاد استفاده شده است.

دولت یفتلی افغانستان

در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم میلادی قدرت سیاه‌سی
امپراتوری کوشانی افغانستان قوس نزولی خود شرا پیموده و
اخلاف اینها در ولایات شمالی و جنوبی هندو کش بطور امرا
محلی زندگی میکردند. در غرب افغانستان ساسانی های فارس
وضع تجاوز بخود گرفته، و در شرق کوپتا های هند و ستان
قوی شده بودند، امرا محلی کوشانی در هند یکی پی دیگری
از بین میرفتند و کیدار یهای افغانستان شمالی از ولایت باختر
در مقابل تجاوز ساسانی ها بطرف جنوب عقب می نشستند.
کیدار یهای کابل در حصص کوچکی میتوانستند موجودیت خود
را حفظ کنند که دولت مقتدر یفتلی افغانستان بمیان آمد.
یفتلی ها من حیث نژاد بقول اکثر مورخین شاخه از «یوچی»
یا «کوشانی» بوده ولذا جز خانواده «هند و اروپائی» محسوب
و به کتله «سیتی» یا «تخاری» انتساب بهم میرسانند.
یفتلی ها بین سالهای ۳۸۵ - ۴۲۰ مسیحی در باختر
افغانستان ظهور و بغرض تشکیل يك دولت قد علم کردند،
چینی ها ایشانرا قبل از تشکیل دولت یفتلی شناخته و
بنام «هوا» یا «هوا تون» و بعد از تشکیل دولت «یتا»
Yeta «یا «اپتا Epta میخواندند، و در علاقه کانتون
چین با اسم «یپتات Yiptat» و در کوریابه نام «یپتال Yeptal»
معروف بودند. نویسندگان بیزانسن بهیچ وجه و رسم الخط خودشان

یفتلی ها را با اسماء «افتهالی توی- او تهالی توی- نفتهالی توی ابد-
لوی یاد میگردند و بعضاً بایشان نامهای «لیکوی-اونوی-خونوی»
هم دادند، فارسی ها یفتلی ها را «هیطل» خوانده و عربها این
رسم را جمع عربی بسته «هیاطله» گفتند.

منابع آخری سانسکریت هند یفتلی ها را به اسم های «سیتا-
اونا- شوته هو نا» یعنی «خارجی سفید پوست» یاد کردند
در حالیکه در السنه عمده و ملی افغانستان یعنی پشتو و فارسی
«اتل» بمعنی پهلوان و «هیتال» بمعنی مرد قوی و دلیر بوده است.
شک نیست نام اصلی یفتلی های افغانستان «اپتل» بوده و بعد ها
به «افتل» و «یفتل» تحریر گردیده، و تا امروز هم بنام
یفتل علاقه های در بد خشان موجود و ساکن آن یفتلی خوانده میشوند.
در هر حال یفتلی ها طائفه بودند دارای جرده سفید و حیات
مدنی و زبان از شاخه هند و اروپائی، اینطائفه جنگجو عبارت
از یوچی های خورد بودند که بعد از هجرت از «کان سوی-
چین» بغرب آسیا از برادران یوچی بزرگ خود در آسیای
مرکزی جدا شده و مدتی در حوالی کوهای تبت سکونت نمودند،
و چنانچه یوچی های بزرگ از حوزه های تارم و سیحون و جیحون
بالاخره وارد باختر افغانستان شده و امپراطوری
گوشانی را در افغانستان تاسیس کرده بودند، یوچی ها صغیر نیز
همان راه را تعقیب و بالاخره در باختر
دولت یفتلی را اعلان نمودند.

یفتلی ها در حدود سال ۴۲۰ مسیحی از راست بسوا حل چپ
جیحون کشیده و در حدود ۴۲۵ مسیحی اولین پادشاه یفتلی در

تخارستان به لقب «ایتالیتو-یا-افتالینو س» (یعنی رئیس) تاج
شاهی بسر گذاشت، و از همین وقت است که تا مدتی شاهان
یفتلی را منابع خارجی رویهمرفته بنام ایتالیتو یا افتالینو س
یاد نمودند. میتوان فهمید که قلمرو این پادشاه در دو طرفه
جیحون از تخارستان تا مر و کشیده میشد، یعنی ولایات
قطغن و بدخشان و بلخ و سغدیانه داخل حوزه اقتدار این
پادشاه بود.

افتالیتو : افتالیتو بمجر دانتظام قلمرو خود برای قطع
کردن دست تجاوز ساسانی های فارس با دو صد و پنجاه هزار
عسکر از ولایت باختر بخط مرغاب بحرکت افتاد، بهرام گور
پادشاه مشهور ساسانی فارس نیز بمقابله شتافته در حوالی
مر و الرود بهمر سیدند در ینجنگ قشون افتالیتو مجبور بعقب
نشینی و شکست گردیده. بهرام غنایم زیادی بدست آورد، مگر
جانشین افتالیتو توانست درآینده این انتقام را از یزدگرد
دوم پسر و جانشین بهرام در جنگی که بین طرفین واقع
شد بگیرد بعد ازین جنگ که باز در نواحی مرغاب اتفاق افتاده
بود پادشاه یفتلی افغانستان (مهر پور) توانست قسماً اراضی
غربی را که بهرام از باختر تجزیه کرده بود مجدداً بدست
آرد، واین واقعه تقریباً در حدود نصف قرن پنجم میلادی اتفاق
افتاد.

اخشنور: درحوالی ۴۶۰ مسیحی پادشاه مشهور یفتلی افغانستان
«اخشنور» که زمستان در بلخ و تابستان در بدخشان اقامت
داشت طرح توحید تمام خاکهای آریانای قدیم را میریخت
اخشنور که دامنه قلمرو او غرباً تا هرات میرسید، بعد از کمی
با اردوی قوی خویش باسقامت حدود شرقی کشور فارس حرکت
کرد، و فیروز پادشاه ساسانی آن کشور بمقابله پیش آمد در
جنگ خونینی که در سرحد قلمرو این دو پادشاه بمعل آمد،
عسکر فارس شکسته و پادشاه و پسرش قباد با دختر فیروز

اسیر پادشاه یفتلی گرد ید ، اخشنور درین مورد حقیقتاً با دشمن ، تا جدار و اسیر خو دپادشا هانه رفتار و با احترام مقابله نمود ، فیروز شاه ساسانی بعد از آنکه در حضور تمام اراکین در بار یفتلی و ساسا نی درمقابل تخت اخشنور بخاک افتاده

طلب بخشایش کرده بود در مذاکره قبول نمود که اگر بخشیده شود آینده را از حدود معینه فارس تجاوز نخواهد کرد ، و هم مبلغی بعنوان باج و غرامات جنگ تادیه خواهد کرد ، بعلاوه تازمان ایفاء بوعده قباد پسر خود را در بار پادشاه یفتلی یرغمل میگذارد ، اخشنور این معاهده را قبول و فیروز را مرخص کرد . فیروز نیز تعهدات خود را عملی نمود ، و قباد پسر او پس از دو سال اقامت در دربار اخشنور اجازه عودت بدربار پدر یافت .

مگر فیروز ساسا نی بزودی عهدی که در مقابل اردوی خود و یفتلی در پای مناره سرحدی بمقابل دولت یفتلی نمود بسود فرا موش کرد ، و خواست انتقام چنان سرا فکنده کی عظیم و

تاریخی را مجدداً بواسطه جنگ و خون بکشد لهذا مجدداً با اردوی فارس در حدود سال ۴۸۶ مسیحی عسکر بجانب افغانستان کشید و از جانب اخشنور در میدان جنگ پذیرائی گردید ، نتیجه این جنگ برای ایران خوب نبود زیر اتمام اردوی فارس شکسته و ریخته در حالت انهزام معدوم شدند و فیروز با اراکین عمده خویش در رزمگاه کشته گردید ، لهذا تمام اراضی غربی و از دست رفته افغانستان مجدداً مسترد ، و کشور فارس بقبول تادیه

باج مجبور گردید ، و باین صورت دولت یفتلی افغانستان توانست در مدت چیزی بیشتر از نیم قرن و چهار جنگ بزرگ دست تجاوز دولت فارس را قطع و دیگر موضوع جنگ با همسایه غربی را از بین بردارد ، در طی این مدت بود که نفوذ ساسانی از ولایات غربی و حوزه هیرمند و اقتدار دولت محلی کیداری از کابلستان و ولایات شرق افغانستان بر افتاده و جای همه را

در سر تا سر افغانستان دولت بزرگ یفتلی اشغال نمود، و قبایل
مهمه یفتلی نیز در وادیه های جنوب هندو کش فرو ریخته و در
بسیاری نقاط سکونت اختیار نمودند که مهمترین ایشان همان
قبیله زاوولی در ولایت غزنی بود، و بعد ها مسکن آن ها بنا
زاوال و زابل معروف و پرورشگاه پهلوانان زیادی در تاریخ و دای
ستانهای ملی افغانستان گردید، در همان دوره دولت یفتلی راه
فتوحات هندوستان نیز بیشتر در سایه همت سران همین قبیله
باز گردید که مشهورترین ایشان همان «تورامان» و «مهراکولا»
است.

در هر حال بعد از قتل فیروز ساسانی پسر بزرگش «بلاش»
پادشاه کشور ضعیف ایران گردید و قباد برادرش بدربار یفتلی
افغانستان پناهنده شد، اخشنور دختر خود را که از خواهر قباد
تولد شده بود به او داد. چند سال بعد بلاش در فارس خلع و
قباد بكمك دولت یفتلی به سلطنت نشست و ازین بعد یعنی اواخر
قرن پنجم میلادی دولت فارس محکوم نظر و امر افغانستان
گردید مگر بواسطه تاخیری که در ادای باج با افغانستان واقع
شد اخشنور يك بار دیگر عسکر بجانب فارس کشید، و قباد مجدداً
اظهار تسلیم و انقیاد نمود که این اطاعت تا دوره خسر و اول
فارسی طول کشید و در طول این دوره پادشاهان ایران چون
بلاش، قباد و خسرو مسکوکات خود شانرا بغرض ادای باج
با افغانستان در الفبای «کوشانو یفتلی» بضرع میرساندند،
و الحاصل اخشنور مشهور پادشاه مدبر و بزرگ یفتلی بعد از آنکه
توحید اداری و سیاسی افغانستان را تأمین، و دشمنان خارجی را
مقهور و قوای بزرگ عسکری تشکیل و قشله های عمده
از قبیل چهارلی بادغیس و بامیان تعمیر و در نتیجه اساس
امپراطوری یفتلی را تحکیم نموده بود در اوائل قرن پنجم مسیحی
از دنیا گذشت.

تورامانا : تورامانا منسوب بقبیله زاوولی یفتل و از سرداران

اخشنور بود ، وقتی که این شخص بحیث پادشاه افغانستان شناخته شد در صدد بر آمد که امپراطوری «گوپتای» هندوستان را مثل امپراطوری ساسانی ایران در عوض اخشنور از بین ببرد اره لهذا بحملات سهمناک خود آغاز کرد و تا جائیکه معلوم میشود اس الحر کات او «ساکالا=سیالکوت» بود و فتوحات او بر ضد «سکاند ا گوپتا» تا قلب هند کشیده شد . کتیبه های تورامانا نیز از علاقه های «سکر» «کورا» «گوالیار» بدست آمده که در آن خویشرا «تورا مانا مهارا جاشاه ژابلی» خوانده است .

مهی را کولا: مهیرا کو لاپسر تورا مانا و جانشین اوست

که فتوحات پدر را در هند تعقیب و کشمیر را نیز الحاق نمود ، بلخ پایخت مهرا کولا و سیالکوت پایتخت عسکری او در هند بشمار میرفت ، مهرا کولا توانسته بود اقتدار گوپتا های امپراطور هند را در هم شکسته و ایشانرا در حکومت کو چک تابع تقسیم نمود ، اما امرا کوچک هند این ذلت را فراموش نکرده در صدد اتحاد و مقابله با امپراطور یفتلی برآمدند اینست که جنگهای متعددی بین طرفین واقع و همه در نتیجه بنفع مهرا کولا تمام می شد ، تا بالاخره در سال ۵۲۸ مسیحی در یکی از جنگهای بزرگ مهیرا کولا مغلوب گردید و ازین بعد بتدریج نفوذ امپراطوری یفتلی در متصرفات هندوستان ضعیف گردیده میرفت ، مخصوصا وقتی که بعد از سال ۵۴۰ مسیحی مهیرا کولا چشم از جهان بست و سقوط امپراطوری یفتلی را در هندوستان تکمیل نمود و در داخله افغانستان را در حکومت متعدده یفتلی برای قبول سیستم ملوک الطوا ئفی حاضر ساخت .

ملوک الطوائفی در افغانستان و نفوذ اجانب : بعد از فوت

مهیرا کولا حکام متعدده یفتلی که در افغانستان مقرر بودند بتدریج مناطق حکمرانی خود را بحیث امارتهای کوچک و مستقلی در آوردند و علاقه های شمال و جنوب هندو کش چون بدخشان ، غر-

جستان ، بادغیس ، جاغوری ، بامیان ، وکا پیسا و غیره هر يك
مرکز حکمران مستقل و دارای سکه و نام و نشان گردید ،
چنانچه مسکوکات منسوب به یفتلی ها ، پتکی ملکان ، شیرها
و شارها این نظر را ظاهراً مینماید ، بعد ها بزرگترین
این حکومت محلی را حکومت کاپیسا تشکیل
مینمود ، که بقایای کوشانی های خورد یا کیدارین های که
قبلاً حکومت را گذاشته و در کوهستانات مشرقی مملکت
پناهنده شده بودند ، بعد از سقوط مرکزیت امپراتوری
یفتلی مجدداً عودت و این حکومت را در کاپیسا تاسیس نمودند ،
در هر حال این حکومت محلی افغانستان بود که در طول قرون
از قرن شش تا اوایل قرن یازده مسیحی در شمال و جنوب هندو-
کش بمقابل تورک ، ساسانی ، عرب قدم ب قدم جنگیده و پس پا-
شده میرفتند ، تا بالاخره دولتهای صفاری و غزنوی افغانستان بمیان
آمده و یگان یگان ایشا نرا در آخرین ولایات شرقی افغانستان
از بین بردند .

نفوذ تورکان غربی و ساسانی در افغانستان : بعد از مرگ

مهیرا کولا شهنشاه مقتدر یفتلی افغانستان دولت یفتلی رو بضعف
میرفت ، و در شمال و غرب مملکت دولتهای تورکی وسبا -
سانی قوت میگرفت ، با این معنی که دولت تورک در سایه اقتدار
و شخصیت «استامی» نام که سلزبول یا دیزا بول
هم خوانده میشد از دریاچه بلگاش تا حدود پامیر بسط یافته
و خان مذکور که با مملکت آریانا تماس شده بود میخواست ولایات
سغدیان و باختر را نیز اشغال کند ، و از دیگر طرف پادشاه
لایق ساسانی خسروانو شیروان که اسلانی او زیر تهدید دایمی
امپراتوری یفتلی افغانستان زندگی کرده بودند بی میل
نبود که انتقامی از بقایای این دولت کشیده باشد ، پس
خان تورک و شاه ساسانی بزودی باهم ساخته و متحداً بغرض
اضمحلال دولت یفتلی افغانستان داخل اقدامات سیاسی و نظامی
گردیدند ، در نتیجه این اقدام در سال ۵۶۶ مسیحی دولت یفتلی

افغانستان در شمال هندو کش مغلوب و ماوراء النهر یعنی سواحل راست جیحون با شهر های مشهور سغد یانه چون تاشکند و سمرقند و غیره در دست تورکان افتاد و ساسانی ها نیز از ولایت اپارتیا تا باختر در شمال هندو کوه نفوذ نمودند ، و یفتلی های پراکنده در کوهستانات بدخشان ، غرجستان ، و جیرستان ، بلاد غیسو و بامیان متفرق گردیدند . مگر بعد از تقسیم ولایات شمالی افغانستان بزودی بین تورک و ساسانی در سر مسایل راه های تجارتی افغانستان (راه ابریشم) بهم خورده ، دیزابول بدولت روم شرقی بغرض جنگ با ساسانی داخل مفاهمه شد ولی این مفاهمه تادیزابول زنده بود بجائی نرسید ، مگر بعد از دیزابول پسرش تاردو خان در اوایل قرن هفتم به تنهایی در برابر ساسانی ها داخل عملیات نظامی شد و در نتیجه توانست در سواحل چپ اموو لایات تخارستان و باختر را از ساسانی ها هتزع و به قلمر و خود الحاق نماید ، ساسانی ها هم بهمان ولایت شمال غربی افغانستان که گرفته بودند قانع شدند . تورکها بعد از نفوذ در تخارستان و باختر اینو لایات را که در تحت اداره ۲۷ حکومت محلی اداره می شد بطوریتول بیکنفر خانی می سپرد که پایتخت او شهر قدیم قندز بود ، گرچه اصلاً شهر بلخ نسبت به قندز بیشتر اهمیت علمی و مدنی داشت .

در هر حال خانهای تورکان غربی تا اواسط قرن هشتم مسیحی (۷۵۶) باین نفوذ خویش در شمال افغانستان دوام داده توانستند ، و امرا تورکی این سلسله است که در تاریخ بنام «تگین» شاهی یا «تجن شاهی» یاد شده اند .

در طول مدت استیلای پیغوه های تورکی غربی در ولایات شمالی هندو کش و تسلط ساسانی های فارس در ولایات شمال مغرب و مغربی افغانستان هنوز احترام استقلال داخلی امرا محلی افغانستان محفوظ بود ، بعلاوه در جنوب هندو کش حکومت محلی

کاپیسا و کابلستان مستقر، و روز بروز بقوت خود می افزود، مخصوصاً از وقتیکه از يك طرف پیغو های تورکان غربی و خانانهای تورکان شرقی بین خود دافتاده و از دیگر طرف تحت فشار و قدرت دولت تانگهای چین قرار گرفته بودند، و همچنان دولت ساسانی فارس با نیروی فداکار غرب دست و گریبان گردید، این و قایع بمنفعت دولتهای محلی افغانستان در حصص اشغال شده و آزاد مملکت تمام می شد، خاصه در مورد دولت محلی «و قبیل شاهان» کابلستان که از جنوب هندوکش تا نشیب های چپسند در شرق و حوزه هامون و هلمند در غرب گشوده می شد، و بسیاری از امرا محلی در داخله اینمدار بزرگ بدور ایندولت میچرخید.

دولت کابلستان

چنانچه گفتیم بعد از سقوط امپراتوری یفتلی افغانستان دراز شدن دست تسلط دولت تورکان غربی آسیای مرکزی و دولت ساسانی فارس در ولایات شمالی هندوکش و غرب مملکت سران کشور در هر منطقه برای تحکیم تشکیلات حکومت محلی قد علم کرده و سعی در حفظ منطقه و استقلال خود نمودند، چنانچه ولایات متصرفه تورکها در تخارستان و باختر بواسطه ۲۷ حکومت محلی اداره می شد که مرکز همه حکومت تورکی قندهار بود، همچنان ولایات متصرفی ساسانی در غرب مملکت یکعهده حکومت محلی داخلی را شامل بود که قرنهای دوام نمودند، و اما در جنوب هندوکش بزرگترین و مستقل ترین حکومت داخلی قرار داشت که مرکز آن شهر کاپیسا یعنی بگرام و شهر کابل قدیم بود، این حکومت بر یکعهده حکومت محلی دیگری نیز سیادت داشت که در مرکز و صفحات شرقی و حوزه هلمند پر-اکنده بودند، در هر حال از اسما این حکومت محلی افغانستان منابع چینی و عربی و مسکوکات حکایت میکنند که مهمترین اینها دولت کابلشاهان و حکومتات محلی

بد خشان ، غرجستان ، بامیان ، گندهارا ، بساد ، هیس ،
مر وه ، هرات ، سیستان ، خوارزم ، زابلستان و دهای دیگر
است که از قرن شش تا قرن نهم مسیحی یعنی ظهور دولت
غزنوی افغانستان بتفاریق در هر کنج و کنار مملکت به اسما
متعدد و ادیان مختلف حفظ موجودیت کرده اند .

واما دولت کابلشاه هسان : توسط حکمداران محلی « گوشائی »
یفتلی « موسوم به «رتبیل ها» و باز خانواده «رایان کابلی»
در صفحات جنوب هندو کش در نقطه مقابل متصرفات تورک
و ساسانی مستقلانه اداره شده و چراغ ثقافت و کلتور قدیم
افغانستان را قرن هادر بر ابر صرصر حوادث و ترکتاز اجانب
روشن نگه داشت ، این حکومت قدیم که بطور مستقیم
از احترافات تورک و چین و ساسانی خود شرافت
قدیر محفوظ داشته بود متجاو از یک قرن دیگر موجودیت خود
شرا در برابر سیلاب عرب بسا شمشیر معافظه نمود ، حکومت
کابلستان از مرکز بگرام و کابل در صفحات ولایت شرقی افغان -
ستان طالب دریای سند بر جمیع ولایات جلال آباد ، لغمان ، پشاور و
وزیرستان و دیره جات ، و در صفحات غربی بر ولایات زابلستان
و غزنی و قندهار و زمین داوود و بست تاسیستان و فراه و از
دیگر طرف از نشیب سلسله جبال هند و کش تا ولایت هزاره جات
امروزه فرمان میداد ، حکمرانان کابلستان که بتقلید کتب عرب
ما آنها را بلقب «رتبیل ها» می شناسیم و تا قرن سوم هجری
مقارن ظهور دولت صفاری افغانستان دوام کرده اند ، تاریخ
مفصلی ندارند که چند نفر و بچه اسمی سلطنت کرده اند ، جزا -
ئیکه در طول دو قرن از کارنامه های نظامی آنها در برابر
سیلاب هجوم عرب بکمال سیاست و رشادت می دانیم . بعلاوه
هیون تسائنگ زایسر چینی شخصیت و مقام و قوت و جلال
حکمدار کابلستان را بما معرفی می کند ، و طوریکه ابوریحان -

پیرونی و هم «وون» کائنگ حکمران نسب خویشان را به
 گائیشکای مشهور پشاد شاهی که شاهی افغانستان درست
 میکردند، در هر حال رتبیل های کابلستان نفوذ تور کهای قندهار
 را اهدا از شاخه های سر تفع مند و کشی باینطرف جواز دخول
 داده، و وقتی هم که امپراطوری چین در اثر غلبه فظا می
 بر دولتهای تور کی شرقی و غربی نفوذ خودش را در آسیای
 مرکزی و ماوراءالنهر قایل و در تخارستان سلطه سیاسی نمود -
 هراپهن نمود، رتبیل ها محض از ترس خطر پیشرفت غرب در
 کابلستان روابط سیاسی و دوستانه با دولت چین برقرار
 نمود، این روابط گرچه ظاهراً شکل حمایت دولت چین را در
 کابلستان داشت ولی وارد مرحله عمل نگردیده تنها منحصر به
 گشایفات و مراسم دفتری و ارسال فرامین و مکاتیب بود و
 پس، فقط این دولت مسلمان و صفاری افغانستان بود که در
 سال ۲۵۸ هجری کابل را فتح و سلسله قدیم رتبیل شاهان را
 منقرض نمود، گرچه بعد از سقوط دولت صفاری مجدداً دو
 لت «رایان کابلستان» که از وزارت دولت رتبیل شاهان بودند
 پیمان آمده و تا استقرار دولت غزنوی در کابلستان دوام نمودند
 و «کالار، اسپالاتی، سمانتا، کمالو، بهیما، جیپال، انداپال، تاب
 رو جانا پال» از مشاهیر حکمرانان این سلسله بر همین مذهب
 است که از کابلستان بستر فدرق تا چترال و یاسین و کلکت
 و سیلا سو کشمیر فرمان میدادند.

«نفوذ دولت چین»

بعد از آنکه توکیو ها یا ترک ها به تشکیل دولت های شرقی
 و غربی در آسیا پرداخته یکی در «ارخون» و دیگری در «ایسنگ-
 قول» مرکز اختیار، و دامنه نفوذ خود شان را از مانچوریا
 تا افغانستان منبسط نمودند، در چین وضعی جدید پدید آمد
 و خاندان سویی و تانگ در آنجا ظهور و به توحید مملکت متوجه
 گردید از دیگر طرف بین خاقان های تورکان شرقی و یغور های

تور کان غربی که در افغانستان شمالی هم مسلط شده بود نزد رقابت و نفاق پیدا شد، زیرا «تاردو» یبغوی تور کان غربی هم لقب خاقان اختیار کرد، بعد از هرگ تاردو تور کان غربی بدو حصه منقسم و یکی در تاشکند و دیگری در ایللی تمرکز گرفت، یا نگ تی پادشاه دومین خاندان سوی چین دسته اولی را بر دومی تحریک و این آخری را به تسلیم بدر بار چین وادار نمود امپرا - طوری تسانگ هم بعد ها توانست تورکان شرقی را از بین برداشته متوجه تور کان غربی شود بالاخره امپراطور توانست تا سال ۶۴۹ مسیحی نفوذ خود شرادر اطراف پامیر و ماوراءالنهر برساند، سری منگلاخان تورکی قندز - تخارستان نیز که اقتدار اسلاف خود شرا باخته و اینک بامخالفت یکی از امرامحلی دره های هندو کش مواجه بود بناچار دست توسل بدربار «کا او سن - چه» امپراطور چین دراز و حمایت چین را قبول کرد اخلاف این خان قندز (سری منگلا) خانهای دیگر قندز که ایشانرا بعضی مورخین بنام تگین شاهی یا تجن شاهی میشناسند، نیز زیر حمایت چین بودند، و هم احتمال میدهند که شاخه از ینها بگندهارا کشیده در آنجا حکومت محلی تشکیل و باز حمایت دولت چین را قبول کردند.

اوضاع اجتماعی افغانستان

بعد از زوال امپراطوری کوشانی افغانستان بتدریج تهذیب و تمدن قدیم افغانستان رو به نزول، نهاد، زیرا دولت پفتلی افغانستان بیشتر یک حکومت نظامی بوده و اغلباً مصروف جدال با ممالک فارس و هندوستان و لهذا از حفظ و ترمیم و پیشبرد علمی و مدنی مملکت قاصر بود، بعد از سقوط ایندولت اوضاع اجتماعی کشور بدتر گردید، تورکان خشن در ولایات شمالی افغانستان چون تخارستان و باختر سوای حکمرانی دلیچسپی به تمدن نداشتند و در ولایات غربی افغانستان ساسانی هاهم بدون اخذ باج و خراج کار عمده نکردند، و افغانستان از تمدن

ساسانی با آنکه بیشتر جنبه مصنوعی داشت چندان استفاده
 نه نمود ، در بقیه حصص مملکت چون جنوب هندو کش و مرکز
 و ولایات شرقی و جنوبی هم که امرا محلی و دولت کابلستان
 قرار داشته در زیر تاثیرات ادیان و مذاهب و السنه مختلفه آهنگ
 و انسجام واحدی را در تهذیب و تمدن و علم و صنعت از دست
 داده ، در امور ذوقی و مادی بخطوط جداگانه در راه افتادند .
 و این انحصاط تدریجی تا ظهور و نفوذ دین اسلام در افغانستان
 که حکم یک انقلاب بزرگ اجتماعی را داشت کشیده شد ، در یمن
 دوره انحطاط تدریجی اجتماعی افغانستان در نصف غربی
 مملکت - در خطی که از بلخ بقندهار کشیده شود - بیشتر
 دیانت قدیم زرتشتی معمول بود ، و در نصف شرقی این خط
 دین بودائی عمومیت داشت ، طوریکه بسیاری مردم از باخترا
 و تخارستان گرفته تا بامیان پیرو طریقه کوچک نجات «هنا-
 یانا» و اکثر خلق در کاپیسا و حصص شرقی پیروان طریقه
 بزرگ «مهایانا» و یا پیرو هر دو طریقه بوده ، و از کاپیسا بعد
 در حصص شرقی و جنوبی و غربی بر همین های آفتاب پرست و
 شیوائی ها هم بکثرت دیده میشدند ، هیوان تسنگ زایر
 چینی در خط مسافرت خود در افغانستان ده معبد بودائی و
 صد هاراهب و روحانی در قندز ، صد معبد بودائی و سه صد راهب
 هب در بلخ و چندین معبد بودائی با چندین هزار راهب
 و روحانی در بامیان ، صد معبد بودائی و شش هزار راهب
 در کاپیسا و همچنین صد معبد شیوائی و هزار راهب
 شیوائی و برهمنی در آنجا ، و ده معبد بودائی و چند صد روحانی
 با چند بیست معابد برهمنی و شیوائی در لغمان ، و هزار
 معبد بودائی و صد معبد برهمنی در گندهارا ، با رونق حیات

مذهبی دیده است . مشهور ترین این معابد بزرگ و محتشم معبد
نو بهار بلخ ، معبد شالو کیسه کاپیسا ، معبد شاه بهار در غرب
نچار یکار ، و امثال آن در جلال آباد و پشاور و غیره بود ، که از
آنجمله در معابد بلخ ، بامیان ، بگرام و هده اشیا قیمتی مذهبی
از قبیل دندان بودا ، جاور ب بودا ، کچکول و یلان را هبی ،
پارچه جمجمه بودا . موی سر بودا ها و چوب دست بودا و غیره
موجود بود ، همچنین علما و بزرگ و معظمی درین منا طبق
افغانستان حیات بسر میبردند ، که از آنجمله هیوان تسنگ چینی
از اسما «دهر مه سینا» باشند و قندز که ملقب به استاد قوا نین
مذهبی بود ، و «پراجنا کارا» سر حلقه راهبین و دانشمندان بلخ
و «آریا داسه» و «آریا سنا» دانشمندان بامیان ، و «منو جنا-
گوشه» و «آریا ورمه» و «گنوبه دره» علمای نامی کاپیسا
ذکر میکند . و یهمرفته میتوان فهمید که با انحطاط تدریجی
اجتماعی آنروزه افغانستان باز نند گانی مذهبی و چا معه علما
و دانشمندان افغانستان رونق قدیم خود را از دست نداده هنوز
مشغول تحصیل و تدریس علوم مذهبی و دارای رتبه و مقام عالی
بودند .

فصل دوم

خراسان

اوضاع خراسان مقارن ظهور اسلام: در قرن ششم میلادی امپرات

طوری یفتلی افغانستان سقوط کرد، و دست تسلط امپراتوری ساسانی فارس و تورکان سوخاسته ماوراالنهر و متعاقباً امپراتوری چین در شرق شمالی و صفحات شمال و شمال غرب افغانستان دراز گردید، در بقیه کشور ملوک الطوائفی ظهور و امرا متعدد محلی روی کار آمدند، این تجزیه و تقسیم سیاسی افغانستان با تعدد السنه و ادیان مختلفه چون دسته جات زبانهای باختری، سانسکریت و پراکریت هایش، و لغات اجنبی تورکی، چینی و غیره بآیین زرتشتی، بودائی، برهمنی، هندوئی و غیره یکجا شده ملت افغانستان را در مرور یک قرن بطرف وادی تفرقه و تشتت سوق می نمود، از دیگر طرف عدم مرکزیت اداره سیاسی سبب فقدان قوه مدافعه اقتصادی گردیده تغییرات اخلاقی و مدنی شروع گردید، سران ملت و مملکت نیز از طرد دشمنان قوی و نجات مملکت مایوس بودند. افغانستان بحر آن سیاسی را تا قرن هفتم میلادی عبور میکرد، در چنین وقتی بود که دین اسلام ظهور و توسط قشون عرب در افغانستان نفوذ کرده در شئون اجتماعی کشور انقلاب بزرگ ایجاد کرده.

ظهور و نفوذ اسلام در افغانستان: در قرن هفتم هنگامیکه

تمدن قدیم عالم آنکه از منبع یونان سرچشمه گرفته بود و روبه

انحطاط داشت و امپرا طوری روم دستخوش تجزیه و فساد
گردیده بود ، ایتالیا جلال سابق را از دست داده و اسپانیا نظم و
آبادی خود را باخت. والحاصل قسمت بزرگی از اروپا گرفتار
تسلط طوائف بربر بود ، در آسیا نیز امپرا طوری فارس راه
اضمحلال پیموده و کشور پهناور چین و هند در زیر جبروت امپرا-
طوری آسمانی و ملوک الطوا ئفی کوفته می شد. همچنین در آفریقا
کشور مصر مبتلاء ظلم و جهل بوده و در بیشترین حصص روی
زمین فقر و قساوت ، ظلم و جهل حکومت میکرد ، از بر اعظم امریکا
هم خبری و اثری دردست نبود ، در چین وقتی در گوشه از جزیره
نمای گرم و خشک عربستان حضرت پیغمبر اسلام معبوث و
قرآن کریم نازل و دین اسلام ظهور نمود و بزودی چندین میلیون نفوس
عرب که بمقتضای تاثیرات اقلیمی استعداد ترقی در امور
جنگ و ادب هر دو داشتند دور هم جمع آمده و برای پیشبرد اصول
اسلام کوه بر بنا عتو حید ، آزادی ، مساوات و
عدالت قرار داشت کمر بسته ، ایثار و فداکاری را درین
راه وظیفه دینی خویش پنداشتند ، اینست که در مقابل
با اردوهای دو امپرا طوری بزرگ جهان (روم شرقی و فارس)
(س) فاتح و مظفر گردیدند ، در ده ، دوازده سال بیرق اسلامی
بر فراز دمشق و مدائن افراخته شد ، و در یک قرن
طوفان فتوحات اسلام از پشت دیوارهای قسطنطنیه تا کنار
اطلس و از آبشارهای نیل تا دریای قزوین پیشرفت ، و دو
صد هزار عسکر بی نظیر و یک هزار و دویست کشتی عرب از
سواحل بحیره خزر و سیاه تا بحر عرب و عمان و از کنار
اسپانیا تا فرغانه جولان و آبهای مدیترانه را شکافتند .

در سال (۲۲) هجری امپرا طوری ساسانی فارس از پا در
افتاد و یزدگرد پادشاه آن کشور در افغانستان پناهنده شد .
سپاه عرب به تعقیب او پرداخت و افغانستان را باز گذاشتند ،
زیرا میخواستند دشمن دیرینه را بدستیار ی مهمان تازه از پا

در آورند اینست که یزد گرد با قوای ترك در جنگ مرو را
 قشون اسلام شکست خورد و پسان امپرا طوری چین از امداد
 پادشاه ساسانی دست باز کشید، افغانها هم فرصت را از دست
 نداده در سال ۳۱ هجری یزد گرد را در مرو بکشتند، و باین
 ترتیب مملکت را از استیلای هر سه قوت ساسانی، ترکی و
 چینی نجات بخشیدند، ولی در عوض حریف قوی وجدیدی پیدا
 کردند که قشون فاتح و با ایمان و افسران زهر دستی در اختیار
 خود داشت تا زمانی که افغانها یزد گرد را از میانه برداشتند
 قشون عرب در تحت قیادت افسران ناهوری چون اخنف، سهل،
 عبدالله، عاصم، حکم و ساریه از جنوب شرق بحیره خزر تا
 بحر عمان در افغانستان ریخته و بلاد مشهوری چون مرو،
 نیشاپور، کرمان، زرنج و غیره را در دست داشتند و اینست
 مستون عرب در خط هرات و بلخ حرکت میکرد، اما افغانها مجال
 نداده در سال ۳۱ یزد گرد و اکشتند و در سال ۳۲ به سرداری
 قارن هراتی در مرکز عربی نیشاپور حمله کردند، قارن
 ابن شهر «نیشاپور» را شغال، و مردم نائب ربیع بن زیاد را
 از سیستان را اندود. و با پس ترتیب جنگ های جدی عرب
 و افغان آغاز یافته در صد سال طول کشید تا بالاخره به فتح
 افغان و استقلال مملکت انجام یافت. در هر حال عرب ها جدیت
 و اهمیت مسئله را درک نکرده و فریب فتوحات نخستین خود
 مان را در افغانستان نخوردند. قشون اسلام پیشرفت بطی ولی
 دائمی خودشان را تعقیب کردند، و بزودی قارن هراتی را در یک
 جنگ شبانه از بین بردند. افغانها در سال ۳۷ هجری مجدداً به
 فعالیت آغاز و در سرحدات نیشاپور در وازد خراسان را
 پررخ اعراب بستند. و حکام ایشان را دیگر راه ندادند. در
 سال ۴۷ هجری خلافت را شده اسلامی به امپراطوری اموی
 عربی انتقال یافته و سوقیات عرب در افغانستان مزونی
 گرفت، و حکم بن عمرو غفاری امیر عربی خراسان گرچه در
 جنگ غور ناکام شد اما توانست مرکز عرب را از نیشاپور یک

قدم پیشتر در مرو قایم نماید. در سال ۵۱ هجری
 پنجاه هزار عرب با آل و عیال خویشتن وارد خراسان شما لی
 گردیده و برای دایم مقیم گردیدند و باین صورت ریشه خویش
 را در افغانستان فرو بردند مع هذا نفوذ نظامی و سیاسی
 ایشان بطور مستقیم هنوز محدود به نیشاپور و مرو بوده، سایر
 ولایات افغانی در زیر اداره حکام محلی قرار داشتند. در سال ۶۱
 هجری سران محلی کشور که بحملات نا هنگام ضد عرب
 می پرداختند، در یکی از شهرهای خوارزم بهجوم شدید مهرب
 افسر اعزامی سلم بن زیاد حاکم عربی خراسان دچار شدند، و
 متعاقباً انقلابات ملی در هر گوشه و کنار مشتعل گردید.
 در سال ۶۵ هجری افغانها توانستند استقلال مناطقی
 تحت نفوذ عرب را تحت قیادت عبدالله حاکم
 حاکم عربی خویش اعلام نمایند. در سال ۷۲ هجری این اعلان
 استقلال توسط بکیر بن و شاح حاکم دیگر و عربی خراسان
 تجدید شد اما هیچکدام دوا می نکرده و بجائی نرسید. در سال
 ۷۷ هجری امیه حاکم عربی خراسان به شهر بلخ سوق قیادت
 نمود، ولی مدافعه مردم او را امنهزماً بمراجعت و قناعت به
 مرو مجبور نمود. پایتخت دمشق از مدافعه طولانی افغانستان
 خسته شده و برای يك رو یه کردن کار مشهور ترین افسر
 خویش قتیبه را با عسکر مکمل در افغانستان سوق نمود، این
 شخص مدتی مجبور بود با سرداران ملی دست و پنجه نرم
 نماید. گرچه قتیبه توانست حکمرانان بومی بدخشان، بلخ،
 میمنه، شبرغان و حتی مردی چون نیزک باد غیسی را مغلوب،
 و حکام کابلستان و خوارزم را به ادای باج محکوم و شهر فار-
 یاب را آتش زده و هزاران نفر مدافع کشور را معدوم نماید،
 مع هذا خودش در اثر يك انقلاب عسکری عرب و ملی خراسان
 کشته شد، و بعد از و سرداران عرب که دارای پنجاه و سه
 هزار مرد جنگی در خراسان مفتوحه بودند کار مهمی در

افغانستان انجام نداده و بیشتر مصروف هاوراء النهر شدند ، حتی اسد حاکم معروف عربی افغانستان مفتوحه نیز در سوقیات ولایت غور دو بار ناکام گردید ، هم چنان هژده هزار عسکر اعزامی عرب در ولایت تخارستان در سال ۱۱۳ هجری از احراز موفقیت محکمی عاجز آمد ، پس در نتیجه یک قرن سعی و مجاهدات نظامی و سیاسی باز نفوذ مستقیم عرب در ولایات نیشاپور و مرو و محد و دمانده ، بقیه حکام کشور را بکلی آزاد و مستقل ، و یا با عرب داخل قرار دادی بوده و به ادای باجی اکتفا می نمودند .

عربها قبلاً محاذ جنگ را در افغانستان به جبهات مختلفی تقسیم کرده بودند ، شمال کشور بعنوان خراسان زیر اداره حکام و قوماندان های جدا گانه اداره می شد ، و غرب و جنوب کشور از کرمان تا سیستان و بلوچستان به قوماندانی و حکومت عیلحده تعلق داشت که با کابل نیز رزم می دادند ، در قسمت جنوب شرقی (ولایت سند) اداره نظامی و ملکی مخصوصی قایم نمودند ، ولی در تمام این جهات ثلاً نه عرب بها نتیجه تقریباً مشابه گرفتند ، مثلاً در جبهه غرب و جنوب افسران نامور عرب چون : سهل بن عدی ، عبدالله بن غسان ، عاصم بن عمر ، حکم بن عمر ، مجاشع بن مسعود ، ربیع بن زیاد ، عبدالرحمن بن سمره و امثالهم همه با مدافعات جدی اهالی افغانستان دچار ، و گرچه اینها کرمان ، زرنج و مکران را اشغال نمودند . مع هذا ایشان و اخلاف آنها چون : عبدالله ، عباد ، یزید ، بو- عبیده ، عبدالعزیز ، عبدالله ، عبیدالله بن ابی بکره و عبدالرحمن بن اشعث همه مثل قتیبه مشهور در نبرد نظامی و سیاسی مقابل کابلستان ناکام گردیدند ، و با قبول تلفات جانی و مالی فقط گاهی با خد خراجی موافق شدند و بس ، این است که بالاخره از کابلستان منصرف و به سیستان قانع گردیدند ، ولی

در آنجا هم نفسی با سترا حت نکشیدند و برای دائم گرفتار
انقلابات محلی بودند ، در جبهه سوم یعنی سند گر چه هجوم
های اول و دوم عرب از راه بحر ناکام ماند ، ولی در حمله سوم
محمد بن قاسم ثقفی افسر جوان و معروف عرب سند و ملتان در
سال ۹۳ هجری یکجا در دست قشون اسلام افتاد ، معینا اهالی
بسیار دیر مطیع ننمودند . و اخلاف محمد بن قاسم چون
حبیب بن مہلب ، عمرو بن مسلم و غیره گرفتار جنگهای سختی
گردیدند ، جنگ قنابیل از مشاهیر این رزم ها ست که اردوی
خلیفه یزید بن عبدالملک در آن کشته بسیار داد ، همچنین جنید
بن عبدالرحمن و حکم بن عوانه حکام عربی سند مکرراً با
جنگهای مردم دچار گردیدند .

باین ترتیب از سال (۲۳) تا (۱۲۹) هجری در مدت یکصد
سال بین عرب و افغان نبرد سیاسی و نظامی دوام داشت ،
گر چه عربها نتوانستند در طول این مدت تمام افغانستان را اشغال
کنند ، اما افغانها هم مو فق به تخیض حصصیکه عرب ها
اشغال کرده بودند نگردیدند ، زیرا قوایی ملی مشقت ، و ولایات
در ملوک الطوا یفی منقسم و لهذا مرکزیت اداری و نظامی مفقود
بود و فعالیت انفرادی قوم در برابر یک امپراطوری معظمی که
قسمت بزرگی از روی زمین را در دست داشت نمیتوانست
بجائی رسد .

اینست که بالاخره افغانها به نقطه حساس تماس کردند و
مردی از میان آنها برخاست که تمام این معایب را میخواست از
بین بردارد .

ابومسلم خراسانی : ابومسلم در شباب قدم در خط سیاست
گذاشت ، عقل سرشار و عزم قوی او سبب شد که بسرعت
مرکز و محور فعالیت های ملی قرار گیرد ، او با حزب سری
بنی عباس که دشمن خونی سلسله بنی امیه بودند تماس حاصل
و نام خانواده آنها را که منسوب به آل حضرت پیغمبر اسلام
بودند آله اجرای منظور سیاسی خود قرار داده ، و بلا فاصله از

ولایات مختلفه افغانستان اسلامی چون هرات ، پو شنگ ،
مرغاب ، مرو ، نسا ، ابیورد ، طوس ، سرخس ، بلخ ،
چغانیان ، غور ، تخارستان و غیره در حدود صد
هزار عسکر داو طلب جمع و بالقب شهنشاه امارت خود شرا
در سال ۱۲۹ هجری ، با خلع امپرا طوری بنی امیه یکجا اعلان
کرد ، سپاه ابو مسلم بیشتر سواره و قسماً خر سوار و دارای
بیرق سیاه و اکثراً لباس سیاه بودند ، ابو مسلم چون نمیتوان
ست نظر به ذهنیت آن روزه عالم اسلام خلافت اسلامی را
برای خویش ادعا کند لا بد سلسله عباسی را به روی کار
کشیده و بلافاصله دست به عملیات حربی دراز کرد ، او تو-
انست بسرعت هزارها نفر عرب اموی خواهر در افغانستان
تپاه و حکومت ملی خویش را از بدخشان تا نیشاپور و از سیستان
و بلوچستان تا سند برقرار سازد ، آنگاه در اثر سوقيات
بزرگ خود تمام مملکت فارس و عراق و ماوراءالنهر را اشغال
و دولت اموی را معدوم و خلافت عباسی را در بین النهرین
تاسیس نمود ، ابو مسلم که یکی از بزرگترین سرداران
جهان و نمونه کاملی از لیاقت عنصر افغان بشمار میرود نه
تنها پادشاه افغانستان اسلامی و شهنشاه ماوراءالنهر و فارس
بود بلکه او بواسطه خانواده برمکی بلخی و عده از قشون افغانی
در مرکز خلافت عباسی امو را امپرا طوری معظم اسلامی را نیز
در دست خویش داشت ، ولی او هنگامیکه فریضه حج را اداء و
میخواست از فارس به افغانستان عودت نماید ، حسب درخواست
منصور دومین خلیفه دست نشاندۀ خود در بین النهرین دعوت
و در زیر پرده خدعه و خیانت کشته شد و مجدداً دست تسلط
عرب در افغانستان دراز گردیده مگر افغانها در هر حصه مملکت
برضد امپرا طوری عباسی مسلح گردیدند ، فیروز ملقب به
سنباد هراتی ، استادسیس بنیاد غیسی ، محمد
سیستانی ، از رویه سیستانی ، حکیم مقنع مروی ، حنین بن

رقا، رون جولی، بشر سیستانی امیر حمزه سیستانی،
 این همه سرداران ملی افغانستان بودند که تا اخیر
 قرن دوم هجری بادولت عباسی سرگرم کارزار شدند.
 از دیگر طرف خانواده برمکی افغان در مرکز خلافت بغداد
 برای تقویت نفوذ خراسانیان مجاهدت کرده و تمام رشتهای
 امور دولت را در دست گرفته بودند. فضل بن یحیی شخصاً در
 افغانستان بحیث حاکم عباسی وارد، و در وفایت و آبادی
 هموطنان خود سعی بسیاری کرد، مگر خلیفه هارون الرشید
 نداشتن این خاندان مشهور را منقرض ساخت. او جعفر برمکی
 را به دازده، فضل و یحیی برمکی را در زندان محکوم بجان
 دادن نمود، همچنین تمام آل برمک را از میان برداشت، و
 خود شخصاً برای فرونشاندن آتش انقلابات افغانستان و
 ماوراءالنهر به جانب خراسان حرکت کرد، امیر حمزه سیستانی
 برای مقابله این شهنشاه بزرگ کسی هزار عسکر ملی آراسته و
 از زرنج به استقامت نیشاپور و طوس حرکت کرد. هارون
 قبل از جنگ در سال ۱۹۳ در خراسان بمرد و در طوس دفن
 شد، سران افغانی برخاستند و بر خلاف پسر هارون خلیفه
 جدید بغداد محمد امین، در شهر مرو پسر دیگر هارون
 را که مامون نامداشت و از مادر هراتی بود به امپراطوری
 اسلام برداشتند، پیشرو سیاسیون افغانی درین عملیات
 فضل بن سهل خراسانی معروف به ذواللریا ستین بود که به
 زودی توانست جای خاندان برمک را به نحو کاملتری پر،
 بلکه معناً زمام مهم امپراطوری اسلام را در کف مردان افغانی
 گذارد. فضل در اثر سوقيات قوی در زیر قیادت افسر مشهور
 افغانی (طاهر هراتی) مشهور به ذوالیمینین بغداد و کشور
 های عربی را اشغال و خلیفه امین را سربرید، این است که
 خراسان مرکز امپراطوری اسلام گردید، ولی این تسلط سیاسی
 افغانستان دیر نیامد و مامون عباسی بزودی فضل را به

خدعه و حيله در سر خس بدست ديگران از بين برده و مجدداً پاي تخت امپراتوري اسلام را از مرو افغانستان در بغداد بين -
النهرين منتقل ساخت معهد افغانيان دل از دست ندادند
و هنوز مردی از ايشان چون طاهر ذواليمين در بغداد
زنده و اميد آنها را بسوی خويش ميكشيد . طاهر مرد مآل
اندیش مجرب و عاقل بود او از سر گذشت مردان فدا کار افغانی
در ميدان جنگ بمقابل سلطه عرب و همچنين از داستا نهایی
خانواده بر مکی و سهل خراسانی مطلع بود . پس راه میانه
انتخاب نمود ، و در دربار بغداد سعی زیاد کرد تا از طرف مامون
بسمت امير خراسان مقرر و در سال ۲۰۵ هجری وارد افغانستان
گردید ، همينکه سالی از امارت او گذشته و افغانستان مفتوحه
را از تخارستان تاسيستان تامين و منظم نمود ، در سال ۲۰۶
هجری استقلال افغانستان اسلامي را اعلان و نام خليفه عباسی را از
خطبه بيفکند ، باین ترتيب بعد از دو قرن کشش و کوشش بالا -
خره افغانستان موفق شد استقلال خويش را در مناطق مفتوحه
شمال و غرب کشور در مقابل عرب اعلان و تحکيم نماید .

مؤثرات عرب و افغان در همدیگر : عرب ها از دو نعمت بزرگ

بر خوردار بودند : یکی دین متین وزرینی چون اسلام و دیگر زبان
توانگر و حیرت انگیزی چون زبان عرب ، و این هر دو رادر سایه
عشق و ایمان به انتشار قرآن بزودی در قسمت معموری از جهان
رسانیدند . مللی که در مقابل این هر دو آن برابر شدند بعضاً
بکلی ملیت خويش را از دست داده و به يك ملت عربی تحويل يافتند
فتند از قبیل کشور مصر و غیره و بعضاً پس از عبور قرن ها با بسیار
زحمت توانستند خويش را ازین تحلیل و تمثل نگهدارند چون کشور
فارس ، در افغانستان نیز این مبارزه ذوقی بعمل آمد و در نتیجه
جنگهای بیشمار و تشکیل مهاجرهای عربی در افغانستان شمالی ،
بالاخره افغانیان با زبان عرب آشنا و بمزایای دین اسلام واقف
گردیدند ، و در مقایسه اسلام با ادیان و مذاهب فرتوت مملکت به قبول

اولی آغاز نمودند، و در حالیکه بر ضد سلطه سیاسی عرب دوصده
سال جنگیدند، در پنجاه سال خودمرزبانان بزرگ
به عالم اسلام تقدیم نمودند، همینکه افغانها در قرن اول هجری
بقبول اسلام شروع کردند در زبان عرب و علوم محدود
اسلامی چون قرآن، تفسیر، حدیث و فقه پیشرفته رجال چون
امام اعظم ابوحنفیه نعمان کابلی الاصل، امام احمد بن

حنبل مروزی ابن المبارک مروی، حافظ ابی عبدالله محمد بن نصر
مروزی، ابوداؤد سجستانسی و امثالهم تا قرن سوم هجری بدنیای
اسلام دادند. همچنین که عرب اسلامی در قرن دوم هجری از
بساطت اولی برآمده و قدم به تشکیل یک تمدن جدید اسلامی

نهادند و بقبول علوم و فنون سایر ملل متمدنه حاضر شدند، افغان-
ها بزرگترین رجالی در علم و فن به تمدن اسلام اهدا نمودند
از قبیل :- ابو موسی جابر بن حبان خراسانی، شیمش معروف
قرن دوم، محمد بن موسی خوارزمی ریاضی دان بزرگ قرن سوم
ابن قتیبه مروزی عالم جامع قرن مذکور و امثالهم.

افغانها بواسطه خانواده ها و رجالی
برجسته خویش تهذیب و تربیت قدیم افغانستان
را و بواسطه مترجمین افغانی علوم مختلفه
را داخل جامعه عرب و تمدن اسلام نمودند، این خاندان بر مکی
افغان در قرن دوم هجری بود که کتاب «منکه» را در طب و کتاب
«سند هند» را در نجوم و فلکیات با قصه «سندباد» در زبان عرب
در آوردند، و ابن یحیی بر مکی بود که بفرمود مذاهب مختلفه
هند را در کتاب واحد تدوین کردند و گیاههای سودمند را از ماوراء
رودخانه سند در بغداد حاضر آوردند، ابن موسی
بر مکی و یوسف بر مکی، محمد بن جهم بر مکی و فضل بن سهل سرخسی
بودند که شخصاً کتابهای پهلوی را در زبان عربی ترجمه کردند،
و الحاصل این افغانها بودند که انشاء ترسل، نجوم و ریاضی،
تهذیب و تربیت افغانستان را در عرب داخل و هم آنها را به الهیات
و طب هندوستان و تاریخ و قصص کشور فارس آشنا

ساختند. همچنین افغانها در ادب و زبان عرب آنقدر پیشرفت
 که شعراء چون بشار بن بر دتخارستانی (قرن دوم) و ابوالفضل
 احمد ابن ابی طاهر طیفور خراسانی (قرن سوم) و ابوعطا سندی
 و امثالهم بمیدان آوردند، مع هذا هنوز زبان دری محلی
 افغانستان در حصص شمال کشور مثل سایر السنه محلی از
 قبیل پښتو، سکزی و غیره در بین توده مروج بوده و تنها
 عربی بصفت زبان رسمی و علمی مناطق مفتوحه اسلامی افغانستان
 قبول شده بود. درین وقت منظومات دری يك نوع منظومات
 روستائی بود که به تدریج لغات عرب را قبول و بالاخره در
 قرن سوم زبان و ادبیات جدید فارسی را در افغانستان بمیان
 آورده و محمد بن و صیف سیستانی شاید اولین شاعر افغانی
 درین زبان جدید بود که یعقوب صفاری پادشاه افغانستان را
 بهمین زبان تازه مدح کرد.

باین ترتیب افغانستان در دو قرن اول و دوم هجری از
 عرب دین اسلامی و زبان عربی را در شمال، غرب، جنوب و
 قسماً شرق کشور پذیرفته و در عوض تربیت و تهذیب، علوم
 و فنون قدیم خویش را با علوم هند و فارس بواسطه تراجم
 خویش یکجا در بین عرب و تمدن اسلامی داخل کردند، و هم
 بواسطه ادامه جنگهای دو صدساله و پرورش زبان خویش
 از ملیت خویش مدافعه، و بواسطه رجال علمی و خاندانهای
 سیاسی و مردان جنگی خود از قبیل برامکه، بنی سعل، ابو -
 مسلم و طاهر زوالیمنین امپراطوری متعصب و خالص بنامیه
 و منقرض، و دولت عباسی را که به قول مثنوی خراسانی
 عربی زبان چون جاحظ، ابن الفقیه، و غیره بیشتر از عربی
 یکدولت خراسانی بود مستقر ساختند، و بالاخره در قرن
 سوم هجری استقلال افغانستان اسلامی را بواسطه خاندان طاهر -
 یه هراتی، اعلام و بواسطه شاهان صفاری سیستان تقویه، و از آن
 بعد تا قرن هفتم بواسطه شاهان سامانی بلخی و غزنویان و
 غوریان دین اسلام را در تمام کشور افغانستان و قسمتی از

هندوستان نشر ، و زبان دری افغانستان را به معراج کمال رسانیدند، و در نتیجه افغانستان دوره اسلام تا هجوم مغل یکی از مترقی ترین دولت های عالم اسلام بحساب رفت ، و اخلاف اینها سه صد سال دیگر در کشور پهناور هندوستان دین و مدنیت افغانستان اسلامی را ترویج نمودند .

طرز اداره عرب در افغانستان مفتوحه : در دوره خلفای را شده

از سال ۲۲ تا ۴۱ هجری سوقيات عرب در افغانستان بعمل آمد . قوماندان نظامی سمت حاکم ملکی و قاضی و نائب امیر المومنین را داشته ، تعمیر مساجد و تبلیغ اسلامیت را در مناطقی مفتوحه نظارت مینمود ، وبامور مالی و نظامی می پرداخت ، نمایندگان او در علاقه های کوچک عین این وظایف را ایفاء مینمودند: تشکیلات اداری عرب درین وقت بسیط بوده و بمرور زمان وسعت اختیار میکردسرا ن و سپاه عرب نیز درین دوره ، با روح و حقیقت اسلام موافق و دارای علو افکار ، عدالت و اخلاق حسنه بوده . در مقابل اجانب سه شرط می نهادند : - قبول اسلام ، درین صورت فاتح و مفتوح حقوق مساوی داشتند . جزیه ، درین صورت مفتوح حین پول مقرر را داده در سایر شئون دینی و داخلی خود آزاد بودند . جنگ ، در این صورت مرد و مال مفتوحین آنچه در دست عرب میافتاد جزء غنیمت ایشان بود . مع هذا از سفک دماء و ظلم و افراط خودداری میکردند . این ترتیب اداری عرب از عهد خلیفه ثانی رضی الله عنه تا عهد خلیفه ثالث در افغانستان مفتوحه دوام داشت ؛ در عهد خلیفه رابع رضی الله عنه نفوذ عرب در افغانستان شما لسی برافتاد ، و در افغانستان غربی سپاه عرب بیشتر مشغول پیکار با خوارج عربی بود ، در خلافت عبدا لله زبیر اقامت و نفوذ حاکم او در گوشه از افغانستان خیلی موقتی و جزئی و لهذا فاقد

تأثیرات مهم بود ، روی هر فته مرکز اداری عرب در افغانستان
آنر وز اول نیشاپور و دوم زرنج بشمار میرفت .
در دوره خلفای بنی امیه که عصر رجعت عرب بطرف تعصب
نژادی بود روح مساوات اسلامی متزلزل گردید و
عصبیت ملی و عشیره وی مجدداً رویکار آمد ؛ فتوحات شانرداری
که این سلسله در دنیا کردند به غرور عربی بسیار افزود ، آنها
معتقد شدند که عرب از نظر انتساب بحضرت پیغمبر اسلام
و قدسیت زبان و معالی اخلاق بر تمام ملل گیتی یعنی عجم
(گنگ و عنصر غیر عربی) ترجیح دارد ، لهذا حکام ، قضات و
پیشمازان تمام امپراطوری از نژاد عرب مقرر گردیدند ،
به ملل مفتوحه به خشونت رفتار شد ، در نتیجه خلافت اسلامی
سابق به يك امپراطوری عربی و متعصب تحویل یافت ؛ البته این
طرز اداره در بین ملل عجمی بی عکس العمل نماند و
برای بار اول مسلك شعوبیه در میان آمد که نخست عرب و
عجم را مساوی ، و بعد هـا هر ملتی را بر عرب ترجیح میدا
د ، گر چه استبداد بنی امیه موقع ظهور و فعالیت با ین
فرقه نمیداد مع هذا آنقدر ریشه ایشان قوی شد که در دوره بنی
عباس بمیدان ایستادند ، از آن بعد بود که فرق قدریه ، راوندیه
و خرمیه نیز ظهور کردند ، در هر حال مرکز اداری اموی در
افغانستان شهر مرو قرار گرفت و حاکم و سپهسالار عرب به
عنوان امیر خراسان یا عامل و والی مستقیماً بخلافت دمشق
مربوط شد . این حاکم بحیث والی کشوری و عسکری و نائب
خلیفه رابع رضی الله عنه نفوذ بوده و سائر ولایات افغانی را چون
سیستان ، بلوچستان و سند نظارت میکرد بعضاً امیر خراسان
در بین النهرین نشسته و از آنجا بواسطه نایبان خویش افغانستان
مفتوحه و گاهی افغانستان و فارس را یکجا اداره مینمود ،
ولی این ترتیب ثابت نبود و گاهی حکام سیستان ، بلوچستان
و سند و حتی مستوفیان (عامل خراج) مستقیماً از مرکز دمشق

مقرر و اعزام میشد، و روسای ذیل در معیت حکام عرب بی افغانستان با داره امور میپرداخت: عامل خراج (هستوفی)، قاضی، حاجب (پیشکاروالی)، امیر شرط (کوئوال) و منشی. ائمه مساجد و علما دینی عرب نیز در تشکیل در دستگا های تفسیر، حدیث، فقه، لغت و تبلیغ دین اسلام مصروف بودند. و اما در ولایات جزیه پذیر افغانستان دیگر این ترتیب عملی نبوده و آنها در تحت اداره حکام محلی خویش آزاد و فقط سالانه پول معینه را به والی خراسان می پرداختند، و بعضاً نماینده از عرب را با همراهان او در پهلوی خویش می پذیرفتند، و در بعضی ولایات قطعات عسکری عرب نیز اقامت می نمودند، و در بعضی مهجرهای عربی تشکیل میکردید که در تعمیر مساجد و تدریس شعار اسلام و در نتیجه برای تحکیم روابط اقتصادی و اجتماعی و مذهبی بین اهالی بومی و عرب خدمات مهمی انجام میدادند، معهدا در تمام این ولایات از بدخشان تا هرو و نیشاپور و از کرمان و سیستان تا بلوچستان و سند ملت افغانستان با آنکه قسماً دین اسلام پذیرفته بودند تن به سلطه سیاسی امپراتوری اموی نداده مشغول مبارزه طولانی بودند و بالاخره آن امپراتوری بزرگ را واژگون و دولت عباسی را بمیان آوردند.

در دوره عباسی بعد از کشته شدن ابومسلم تشکیلات اداری عرب در افغانستان نسبت به تشکیلات اداری اموی وسعت اختیار کرد، ولی چون نفوذ افغانیان در دولت عباسی افزون گردیده بود لابد در اداره افغانستان مفتوحه و هم در سایر شئون اداری مرکز امپراتوری عباسی بیشتر دست رجال افغانی داخل شد، خاندان برمکی در پایتخت بغداد، و خاندان سهل در افغانستان و همچنین ده ها نفر دیگر از مردمان افغانی بحیث حکام کشوری داخل کار شدند لذا فشار سابق دوره اموی دیگر محسوس نبود. مالیاتی که از افغانستان

مفتوحه بنام دولت عباسی گرفته میشد نشان میدهد که افغانستان از معمور ترین ممالك آنروز اسلامی شمرده میشد مقدسی مینوسید که قریه های خراسان آباد تر از شهر های عراق است . دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد . مالیات ولایات مفتوحه افغانستان در دولت عباسی عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان	... ، ... ، ۴ در هم
ولایت مکران	... ، ۴۰۰ »
ولایت سیستان	... ، ۴۰۰ ، ۴ »
ولایت سند	... ، ۱۱ ، ۱۱ »
ولایات خراسان	... ، ... ، ۲۸

شمالی جمعا

... ، ۴۰۰ ، ۴۷ در هم

نتیجه ::

باین ترتیب از سال ۲۲ هجری تا سال ۲۰۵ هجری سرو کار ملت افغانستان با ملت عرب بوده و در نتیجه در افغانستان شمالی ، غربی ، جنوبی و جنوب شرق دین اسلام و زبان عرب با علوم اسلامی انتشار یافت ، و چون زبان توانگر عرب استعداد خارق العاده داشت در تمام این قسمت ها زبان دینی ، رسمی ، علمی و ادبی قرار گرفت . و علماء و شعر او نویسندگان افغانی در آن زبان بظهور رسید . در زمرة السنه و لهجه های قدیمه افغانی -

نستان یکی زبان دری بود که بین توده معمول و ادب او عبارت از یکنوع منظومات روستائی بشمار میرفت ولی زبان دری بیشتر استعداد علمی شدن را داشت لهذا به قبول لغات عرب مجبور و باین وسیله ثروتمند گردید ، تا آنکه در قرن سوم هجری ادب جدید فارسی تشکیل و در همان قرن حنظله بادغیسی از متقدمین شعراء فارسی زبان افغانستان پابندیا نهاد . و هم بعد از و محمد و صیف سیستانی شاعر دیگر پادشاه مشهور افغانی یعقوب بن لیث صفاری را در سال ۲۵۲ هجری

بزبان شعر فارسی مدح کرد .

امرا طاهریه : چنانچه در صفات گذشته دیده شد طاهر بن حسین بن مصعب بن فرخ ازاهاالی پوشنگ هرات اساس حکومت مستقلة طاهریه را در افغانستان گذاشت ، طاهر در سال ۱۵۸ هجری - ی تولد و در سال ۲۰۵ حکومت خراسان یافته و در سال ۲۰۶ بعد از اعلان استقلال فوت نمود . این شخص در مدت کوتاهی ولایات تخارستان ، بلخ ، میمنه ، مرو ، هرات ، نیشاپور ، کرمان و سیستان را تامین و باینصورت برای پسر خویش صفحات شمالی و غربی کشور را بحیث مملکت مستقلی بمیراث گذاشت .

طلحه پسر طاهر تا روز چهارشنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۲۱۳ هجری جانشین پدر خود بوده سیاست استقلالی و روابط احترام مکارانه را با مقام خلافت اسلام پیر و ی مینمود . جانشین طلحه علی برادر او بود که با شورش مردم دجوارو در جنگ کشته شد .
عبدالله بن طاهر پسر بزرگ زوالیمین که تا اکنون به حیث سپه سالار خراسان در دربار بغداد مقیم و کارهای درخشان نظامی در ممالک شام و فارس و مصر بطرفداری خلافت عباسی انجام داده ، و مثل پدر در سیاست و نظام مردنا موری بحساب میرفت ، شخصاً به افغانستان وارد و زمام امور حکومت را بدست گرفت . عبدالله در سال ۱۸۲ هجری تولد و در سال ۲۳۰ هجری در ۱۱ ربیع الآخر در نیشاپور وفات یافت . این مرد فاضل و عاقل در تامین افغانستان شمالی و غربی و تحکیم بنیه سیاسی او سعی زیاد کرد ، و همیشه بواسطه کمک های نظامی خویش در مقابل اغتشاشات ولایات فارس و طبرستان سبب امتنان و احترام خلفاء عباسی گردیده دست افغانستان را در امور امپراطوری عباسی دراز نگه داشت ، و لسی خراسانیان تا ایندرجه نزدیکی او را با عرب نمیخواستند و از همه پیشتر سیستانیان بر ضداو فعالیت میکردند . در هر حال بعد از مرگ این امیر فاضل ، شاعر و موسیقی دان ، پسر او طاهر بحکومت نشست و تا سال

۲۴۸ هجری دوام نمود . طا هر در سياست خویش رویه پدر را تعقیب نمود و سیستانیا ن نیز به مخالفت خویش ادامه دادند . مخصوصاً یعقوب صفاری د ر عهد او بسیار قوت گرفت و بالاخره هم او بود که سلطنت بزرگی در افغانستان تا سیس نمود . بعد از مرگ طاهر بن عبدالله پسر او محمد بن طا هر که او صاف بزرگان خاندان خویش را نداشت بحکومت رسید ، لهذا غفلت وعدم کفایت اوسبب شد که اولاً ولایت طبرستان و گرگان که از مدتی مربوط بافغانستان گردیده بود از دست رفت ، و ثانیاً یعقوب صفاری توانست سیستان و باز هرات را اشغال و بالاخره امارت طاهریه را برای همیشه خاتمه دهد (۲شوال ۲۵۹ هجری) .

بطور خلاصه حکومت طاهر یه افغانستان در سیاست داخلی و خارجی راه اعتدال میپیمود . طاهر ذوا لیمینین که از ناکام شدن سیاست افراطی و جها نگیری ابو مسلم خراسانی در مقام بل قدرت و سیاست امپراطوری اسلامی عباسی آگاه بود نمیخواست مجدداً این رویه را امتحان نماید . همچنین او سیاست تفریطی خاندان برمک را که هست و بود خویش را در راه ترقی و اعتلاء امپراطوری عرب گذاشتند نمی پسندید . لهذا او خواست تا جائیکه میسر است استقلال سیاسی افغانستان را تا مین کند و هم رشته روابط را با خلافت عربی از هم نگسلد . اخلاف ذوا لیمینین این پالیسی را تعقیب نمودند و تا اواخر از تحکیم روابط با خلافت بغداد دست نکشیده در جنگهای فارس ، مصر و شام ، عرب را تقویه نمودند . در داخله نیز از حمایت زبان عربی دریغ نوردیدند ، و حتی عبدالله بن طاهر مرد مشهور این خاندان در سال ۲۱۳ هجری مقداری از کتب زرتشتیان را احراق نمود ، مع هذا اینها فرصت نیافتند در سایر صفحات افغانستان دین اسلام را ترویج و یا وحدت اداری را در کل کشور قایم نمایند ؛ مساعی

ایشان فقط در آبادی و عمران کشور منحصر بولایات شمالی و غربی افغانستان بود، حتی از ولایات جنوب و جنوب شرق افغانستان نیز دست کوتاه داشتند. در حالیکه افغانستان اسلامی بعد از مبارزه دونیمقرنه با امپراطوری عرب دیگر طرفدار جدی چنین سیاستی نبوده فعالیت قوی و عصبیت ملی در نظر داشتند. و همین احساسات بود که زمینه را برای عروج امپراطوری های آینده افغانستان آماده نمود. یعقوب صفاری نیز از همین عاطفه و احساس استفاده کرد.

دولت صفاری افغانستان: در همان قرن اول هجری و عصر خلافت را شده اسلام بین عربها در سر جانشین حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوات والسلام اختلافات گل ناشد نی پیدا شد، این اختلافات مخصوصاً در دوره امپراطوری بنی امیه قوت گرفته و در بین تمام مسلمانان گیتی پراکنده گردید، بعلاوه عصبیت عربی درین دوره شدت کرده و عکس العمل آن در بین ملل غیر عربی آشکارا گردید. در دوره امپراطوری بنی عباس تمام این مخالفت ها جامعه عمل پوشید و فرقه های متعددی در بین ملل اسلامی ظهور کرد. مثلاً طرفداران بنی امیه که دارای بیرق سفید بودند، طرفداران اهل بیت پیغمبر و سلطنت خواه که بیرق سبز استعمال مینمودند، طرفداران بنی عباس و ضداموی و علوی که در لباس رنگ سیاه داشته، و این رنگ را از افغانستان و ابومسلم استعاره کرده بودند، فرقه خوارج که برضد همه آنها بوده یکنوع جمهوری خواه و افراطی در سیاست و دین بشمار میرفتند و اینها بیرق سرخ استعمال مینمودند. خوارج انتخاب خلیفه اسلام را بشکل آزاد از ملل عجمی (عناصر غیر عربی) و عربی قبول، و در صورت ارتکاب نا مشروع خلیفه، عزل و قتل او را پیشنهاد میکردند، همچنین آنها فرقه دیگر؛ در هر حال فرقه خوارج از نظر سیاست افغانستان را مرجع خود دانستند، زیرا افغانستان برضد امپراطوری های اموی و عباسی هردو بوده و مدتها قبل (در عهد

خلافت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه (چندین
 هزار خوارج عربی را در ولایت سیستان و فراه خود قبول کرده
 بود . اینست که ولایات اسلامی افغانستان برای همیشه مرکز
 هیجانات و فعالیت های سیاسی بر ضد امپراطوری های عباسی
 و اموی عرب شمرده میشود . در چنین امارات تأییدیه خراسان بر
 میدان برآمده و سیاست اعتدال و میانه روی را برای
 مدت نیم قرن در مقابل عرب ادامه داد البته مطبوع خاطر اکثریت
 ملت نبود . لهذا دمنه ضدیت باین پالیسی بتدریج در ولایات افغان-
 ستان مخصوصاً در سیستان وسعت اختیار کرده و بالاخره به تشکیل
 یک دولت شدیدی افغانی منجر گردید . مو سس اینست و لت
 همان یعقوب بن لیث صفاری مردی از اهالی سیستان است که
 در سال ۲۵۳ هجری بدست یاری رفقا سلحشو رخویش سلطنت خود-
 د را اعلام نمود . دولت صفاری افغانستان در سیاست داخلی
 و خارجی برخلاف حکومت طاهریه رویه جدیدی پیشگر-
 فت ، با یمن معنی که در داخله نقشه از بین بردن ملوک
 لطواییفی افغانستان و توحید دینی و سیاسی مملکت را بر اسطه
 نشر دین مبین اسلام طرح کرد ، و در سیاست خارجی ضدیت با
 امپراطوری عرب و تشکیل یک شهنشاهی اسلامی افغانی را در خا-
 کهای متصرفه عرب از قبیل کشورهای فارس ، ماورالنهر و حتی عرب-
 اق عرب در نظر گرفت . البته تمام این پروگرام وسیع در مدت کوتاه
 دولت صفاری که تقریباً نیم قرن بود عملی نشد ، ولی قسمتی از آن در
 داخل و خارج کشور رجای عمل پوشیده
 توانست . مثلاً در داخله ولایات سیستان ، زابلستان ، کابلستان ،
 تخارستان ، بلخ ، نیشابور و کرمان . و در خارجه ولایات فارس
 ، طبرستان و آمل و خوزستان ، همه جز دولت صفاری قرار
 گرفت از دیگر طرف زرنج پایتخت مملکت و ولایت سیستان در آبا
 دی و عمر ن پیشرفت واردوی افغانی قوی و منظم گردید . زبان

فارسی افغانستان نیز که مرکب از لسان دری قدیم مملکت و لغات
مستعار عربی بود ترقی کرده برای مقابله با زبان وسیع عرب حاضر
میشد، حتی اولین قصیده باین زبان جدید در مدح پادشاه صفاری
از طرف محمد بن وصیف سکزی شاعر افغانی سروده شد. دولت
صفاری ملوک محلی گردیز و کابل و بلخ و بدخشان را مغلوب و
مطیع، و هم‌دین اسلام را در کابل تا اندازه ترویج نمود، درین آوان
يك حكومت قوی و ملی دیگری در شمال افغانستان برآسپه
خاندان سامانی بلخی تاسیس گردید، و خلافت بغداد توانست
پوسائل دیپلوماسی آتش‌عدوان و نفاق را بین این
دو حکومت افغانی مشتعل سازد. چنانچه از طرفی حکو-
مت سامانی را بر علیه دولت صفاری بنام امیر المومنین و خلیفه
اسلام تحریک، و از طرف دیگر منشور حکومت هاورا النهر را به
پادشاه صفاری از کیسه خلیفه بخشید.

دولت صفاری نیز که توحیداداری را در تمام افغانستان قدیم در
نظر داشت بر ضد دولت سامانی سوق شد و در نتیجه در عرصه
رزم مغلوب و از بین رفت.

در هر حال چنانکه حکومت طاهریه استقلال سیاسی قسمتی
از کشور و آبادی و ترقی زراعت، و پالیسی مدارا و ارتباط سیاسی
را با مرکز خلافت بغداد بحیث يك دولت مقتدی بهامراعات
مینمود. دولت صفاری افغانستان استقلال و وحدت اداری
تمام افغانستان و ضدیت با خلافت بغداد، و ترویج زبان
فارسی وطنی در مقابل زبان عربی، و بالاخره تقویه و تشکیل
عسکر و يك امپراطوری بزرگ را در نظر گرفت. یعقوب بن
لیث صفاری مؤسس دولت مذکوره مرد او لوالعزم و عالی
همتی بود، در اوایل خدمت صالح نام قائد شورشیان سنیستان
را در مقابل امیرا طوری عباسی التزام، و بعد از دو سال بواسطه
ینما گری او، ازو متنفر، و به درهم نامی که جای صالح
را اشغال کرده بود بحیث جرنیل او پیوست پس از چند سال بین

هر دو بهم خورد و مردم که صیت جوانمردی و شهرت
یعقوب را از زمان رویگری و عیاری او تا کنون شنیده و دیده
بودند به او بیعت کردند، اینست، که یعقوب بحیث پادشاه او را
مخالفین داخلی ولایت چگون صالح، نصر، عمار و غیره
را از بین برداشته، باز ولایات غربی و شمالی افغانستان را الحاق
ق و به طبرستان سوقیات و آمل را فتح کرد. اینوقت بود که
مستعصم خلیفه بغداد مخالفت اظهار و مردم را بر ضد یعقوب
تحریک کرد. یعقوب نیز بعزم استیلای بغداد حرکت و بعد از
فتح فارس و خوزستان بعراق عرب نزد یک شد، و در جنگی که
بین طرفین رخداد، یعقوب به خوزستان عقب کشید هنوز
یعقوب به حمله دوم مبادرت نکرده بود که در چند شاپور
در سال ۲۶۵ هجری از دنیا گذشت.

عمر و برادر یعقوب که جانشین او شد، با خلیفه بغداد
مهاجرت نموده منشور حکومت فارس و اصفهان و شحنه کی
بغداد حاصل و تادیبه سالانه بیست هزار درهم به خزانه
خلیفه پذیرفت، و خود، مشغول تأمین داخله کشور و مملکت
فارس گردید، موفق خلیفه عباسی بسیاست دیرینه که
مخالف تشکیل دولت قوی در افغانستان بود باز بنای تحریکات
و اقدامات گذاشت، خلیفه یکی از احفاد فراری خاندان طاهری
را از یکطرف، و نصر بن احمد سامانی را از دیگر طرف بر ضد
پادشاه صفاری گذاشت. لهند محمد پسر عمرو باقشون مکهلی
باستقامت بغداد حرکت کرد، و خلیفه به مدافعه برخاست،
اما پسر پادشاه صفاری بدو ن جنگ با شخص خلیفه المسلمین
مراجعت و در راه سیستان از دنیا گذشت (۲۷۴). عمرو در
سال ۲۶۷ هجری مجدداً بفارس سوقیات و عسکر خلیفه را مغلوب
و از شیراز به خوزستان و از آنجا به اهواز
کشید و نام خلیفه را از خطبه انداخت، معتضد خلیفه جدید
نیز از در مصالحه پیش آمد و عمرو با فغانستان عودت نمود.

ازین بعد عمر و خواست حکومت سامانی افغانی را از ماورالنهر براندازد. زیرا او تشکیل يك شهنشاهی آرزو داشت و هم دسیسه بغداد بین هر دو را از قبل بهم زده بود اینست که اردوهای طرفین در نزدیکی های بلخ در سال ۲۸۷ هجری بایکدیگر تصادم و لشکر صفاری مغلوب، و شخص پادشاه اسیر و از طرف امیر اسمعیل سامانی در بغدا داعزام گردید، و بالاخره این پادشاه مشهور ولایت در سال ۲۸۹ هجری در زندان بغداد چاندا پس از عمر و بن لیث طاهر بن محمد بن عمرو به پادشاهی افغانستان رسید و لی دیگر این دولت بزرگ رو به انحطاط میرفت و مساعی و شوقیات پادشاه جدید در کشور فارس بر ضد امیرا طوری عباسی بجائی نرسید، این پادشاه سامانی بودند که در سال ۲۹۹ هجری انقراض دولت صفاری را اعلان نمودند.

شاهان صفاری :

یعقوب بن لیث :	از سال	۲۵۳	الی سال	۲۶۵ هجری
عمر و بن لیث :		۲۶۵	» »	» ۲۸۷
طاهر بن محمد بن عمرو :		۲۸۷	» »	» ۲۹۱

(سلاطین سامانی) :

خانندان سامانی اصلاً از بلخ، و منسوب به سامان نام مرد سار بانی بود، اسد پسر سامان وقتیکه مامون عباسی در مرو بود، با پسران اربعة خود جزء مامورین او قرار گرفت و هنگام تاسیس حکومت طاهریه در افغانستان به ترقی و مراتب پسران او افزود، ابراهیم پسر الیاس یکی از افراد اینخانندان بود که در حکومت طاهری سپه سالاری کل قوا حاصل کرد بعد ها اعتبار اینخانندان آنقدر افزود که معتمد خلیفه عباسی در سال ۲۶۱ هجری منشور حکومت ماوراءالنهر را به امیر نصر نواسة اسد سامانی فرستاد. امیر اسمعیل برادر این شخص است که بحیث وکیل نصر در بخارا اتمرکز اختیار نمود. ازین بعد

تا سال ۳۸۹ هجری در طول یکصد و بیست و هشت سال
 ایندولت بزرگ و مدنیت پروردوام و بر تمام افغانستان شمالی،
 غربی و ماوراءالنهر و قسمتی از کشور فارس (چرچان، طبرستان، ری) حکمروا بود. شهنشاهی سامانی افغانستان
 تهذیب و تمدن اسلامی، زبان و ادبیات فارسی را در تمام
 قلمرو خویش پیش برده، خدمات عمده بمملکت نمود، معهداسامانیان
 بنیان هنوز به توحید اداری و دینی کل کشور افغانستان
 موفق نگردیده، مرکز و ولایات شرقی مملکت با ادیان قدیمه و
 حکومت‌های مختلفه محلی بسرمیبردند. و در ولایات جنوب غرب و شمال
 حکومت‌های نیمه مستقل محلی بصفت تحت‌الحمایگی امپراطوری
 سامانی وجود داشتند.

در هر حال امیر نصر در سمرقند مرکز داشته و در
 جنگیکه در سال ۲۷۵ با برادر نمود، بدست امیر اسمعیل بعد
 از مرگ برادر در سال ۲۷۹ هجری پادشاه ماوراءالنهر گردید و در
 سال ۲۸۰ هجری از سیحون عبور و دشمن تورک را مغلوب، و در
 سال ۲۸۷ عمر و لیث پادشاه صفاری را منهزم و دولتهای
 افغانستان و ماوراءالنهر را اوحدت بخشید. از آن بعد او
 به کشور فارس سوقیات و ولایات طبرستان وری را اشغال نمود،
 و خود در سال ۲۹۵ از دنیا گشت، ابوالفضل بلعمی وزیر
 فاضل همین پادشاه بوده است.

امیر احمد پسر اسمعیل لیاقت جانشینی پدر را نداشت و لی
 امیر نصر اول پسرش که بعد از کشته شدن پدر در سال ۳۰۱
 هجری پادشاه تلاقی مکافات نمود، این شخص یکی از پادشاهان علم
 و ادب پرور افغانستان بشمار میرود.

دوره حکومت امیر نوح اول بن نصر اول و عبدا لملک او ن
 بن نوح و امیر منصور اول بن نوح اول دارای کدام واقعه مهمی
 نبود، جز آنکه در عهد آخری الیتگین سپه سالار اساس دولت

غزنوی را در افغانستان گذاشت. اما امیر نوح دوم پسر منصور
اول یکی از مشاهیر پادشاهان سامانی محسوب است که وزیر
دانشمندی چون ابوالحسن عتبی اختیار کرد، متأسفانه این وزیر
در نتیجه مخالفت‌های شخصی رجال بزرگ دولت چون ابوالحسن
سیمجور سپه سالار و ابوالحسن فایق کشته شد، و امور دولت
مخصوصاً در کشور افغانستان مغشوش گردید. بعد از عداوت
تهای شخصی ابوعلی سیمجور و پسر ابوالحسن سیمجور سپه-

سالار و ابوالحسن فایق حاکم بلخ این هرج و مرج را افزود،
تا کار بجائی رسید که این هر دو تن به پادشاه کاشغری
تورک بغراخان مراجعه. و اولی او را به تسخیر ماوراءالنهر
تشویق و رهنمائی، و دومی بجای مدافعه با و تسلیم شد، و
بغراخان افتاد، و امیر نوح باینصورت تخت بخارا بدست
فراری توانست پس از بیماری و مراجعه و مرگ بغراخان دیگر
به تخت اجداد خویش نشیند. اما هنوز ابوعلی و فایق دست
از خیانت نکشیده و هر دو متفقاً خواستند آن پادشاهی
قدیم را از بین بردارند. امیر نوح مجبور بود که به دولت
غزنوی افغانستان مراجعه کند، سبکتگین و محمود پسرش نیز
در سال ۳۸۴ هجری بکرمک شتافته فایق و سیمجور را دفع و مملکت
سامانی را تأمین نمودند.

امیر منصور ثانی بن نوح ثانی سرگذشت پدر را در پیش
داشت، و او نیز فایق را در امور مهم دولت قبول کرد اما دیگر
نیز دست بخیان زده و حتی ایلک خان پادشاه تورکی کاشغری
را به فتح پای تخت بخارا دعوت نمودند، اما در هجومیکه ایلک
آورد از فایق شکست خورد، و فایق در عوض این فتح بابکتوزن
مامور بزرگ سامانی متحد شده، امیر منصور را اسیر و کور، و
عبدالملك ثانی را اسماً بیادشاهی برداشت، اینست که دولت
غزنوی مجدداً مداخله کرده هر دو نفر را مغلوب نمود، معیناً
بزودی ایلک خان تورک به ماوراءالنهر سو قیات و بخارا

را اشغال و دولت سامانی و امنقرض نمود (۳۸۹).

شاهان سامانی :-

امیر اسمعیل سال ۲۷۹ - ۲۹۵ - امیر احمد سال ۲۹۵ - ۳۰۱ هجری

امیر نصر « ۳۰۱ - ۳۲۱ - امیر نوح « ۳۲۱ - ۳۴۳ »

عبدالملك « ۳۴۳ - ۳۵۰ - امیر منصور « ۳۵۰ - ۳۶۶ »

نوح دوم « ۳۶۶ - ۳۸۷ - منصور دوم « ۳۸۷ - ۳۸۹ »

عبدالملك دوم « ۳۸۹ - ۳۸۹ »

دولت غزنوی :-

البتکین یکی از مامورن دولت سامانی بود که بدرجه سپهسالاری و حکومت افغانستان شما لسی رسید . ولی وقتیکه در نظریات انتخاب پادشاه سامانی بین او و امیر منصور اول سامانی اختلاف واقع شد ، او نیشاپور مرکز حکومت خراسانی را ترك و وارد شهر غزنی شد . البتکین بزودی توانست اساس يك حکومت قوی محلی را در غزنه گذارد خلف و داماد او سبکتکین این حکومت محلی کابل را از بین برد . دایره را بسمت کابل تو سیم و پیشرفت سبکتکین تا اینجامتوقف نشده رو به طرف شرق تا سواحل سند ، حدود طبیعی افغانستان قدیم ، رسید ، و او در جنگها نیکه در حوضه سند بامدافین پنجاب نمود فاتح برآمده سبکتکین در تشکیل چنین حکومتی از ضعف خاندان سلطنتی سامانیان استفاده و هم در حمایت عسکری که از آن خاندان بمقابل دشمنان داخلی او نمود ، رضایت پادشاهان سامانی را حاصل نمود ، سلطان محمود دمشهور پسر سبکتکین است که در تاریخ نظامی و ادبی دنیا ی شرق مقام بزرگ دارد . محمود هم از نظر دین و هم از نظر اداره افغانستان را وحدت بخشید و انگاه سیاست و علم و ادب کشور را ترقی داد . او شاهان محلی افغانستان را که از قرنهای باینطرف خواه در دوره قبل الاسلام و خواه در دوره اسلام در هر کنج و کنار قرار داشته و در زمان موجودیت یکدولت بزرگ افغانستان به اداء پناج

و خراج قناعت ، و در آونان عدم موجودیت چنین دولتی
مستقلانه زندگی میکردند بکلی از بین برداشت .
از قبیل :- خاندان حکمران گورگانان (میمنه و شبرغان) آل
صفر سیستان (امیر خف) ، آل سهراب بلوچستان ، آل شنسیم
غور ، شارهای غر جستان (میمنه) ، امر اگردیز ، حکام
پومنی پشاور ، خوار زمشاها ن قدیم ، امرای لودی سند و
ملتان (۱) باین ترتیب محمود اولین پادشاه دوره اسلامی افغان-
نستان است که بعد از دولت یفتلی افغانستان (قرن ششم
میلادی) بر تمام کشور خراسان از جیحون و خوارزم تا همدان
و از سند تا کویر لوت سلطنت رانده است .

محمود در صفحات جنوب هندو کشی و ولایات شرقی افغانستان
(باستثناء گوشه در شمال مشرق) دین اسلام را ترویج وحدت مذهبی
و معنوی افغانستان را تکمیل نمود . ازین بعد محمود بواسطه
سوقیات بی نظیر خویش دامنه فتوحات افغانستان را در شمال
بعبور رود جیحون و در غرب تا قلب کشور فارس و در مشرق
در ماوراء رودخانه ستلج پهن نمود . اینست که در داخله
محمود کشور افغانستان را معمور و ثروت مند ساخت . از دیگر
طرف او بر اساس سابق که سلاطین سامانی افغانستان
گذاشته بودند ، قصور مرتفعه علم و ادب را افراشت و ازین
راه خدمتی به علم و ادب افغانستان و کشور های شرق میانه انجام
داد ، محمود دین مبین اسلام را با سعی بلیغی در آن طرف رودخانه
سند پیشر اند و باین صورت خدمتی به عالم اسلام نمود .
محمود بود که زبان و ادب فارسی را بنوعی از راه تشویق
پرورش نمود که نظیر آن کمتر در تاریخ دیده میشد ، محمود
مرجع بزرگترین مردان عصر خویش در دنیای شرق محسوب
بود ، فردوسی طوسی ابوریحان بیرونی و احمد حسن میمنندی

(۱) رجوع به رساله «امرا عجمی افغانستان» تا لیف
اینجاب مندرج در نمرات سال اول و دوم مجله آریانا تاریخ
۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ شمسی طبع کابل .

نمود های کامل این قبیل رجال بزرگ بشمارند ، و الحاصل محمود در دوره اسلام افغانستان بزرگی از حیث سیاست ، نظام ، علم و ادب ، تجارت و صناعت و سائر شئون مدنی تشکیل نموده . اخلاف محمود به پایه او نمی رسیدند ، مع هذا ایشان به پیروی از سلف خود فتوحاتی در هند نموده ، از پرورش علم و ادب دریغ نه ورزیدند .

مشهور ترین آنها نیز سلطان مسعود بن محمود و سلطان بهرام شاه غزنوی میباشند . در هر حال دولت شهنشاهی غزنوی افغانستان از قرن چهار تا شش هجری یکی از بزرگترین دولتهای مجاهد و مدنیت پرور اسلام بحساب رفت .

در اواخر قرن شش دولت غزنوی از امراض اجتماعی بیمار و ضعیف شده بود ، و قوای السلجوق در شمال کشور قوت گرفته و جایشانرا اشغال نموده بود . اینست که دولت غوری افغانستان بمیان آمده ، و سیر ترقی کشور را از سر گرفت . شاهان غزنوی : -

امیر الپ تگین	سال جلوس ۳۵۱ هجری	(سه صد و پنجاه و -
یک) ابوا سحق	سال جلوس ۳۵۲ هجری	
بلکاتگین	» ۳۵۵ هجری	پریتگین سال جلوس ۳۶۴ هجری
امیر سبکتگین	» ۳۶۶ سلطان محمود	» ۳۸۷
سلطان مسعود	» ۴۲۱ امیر محمد	» ۴۳۱
سلطان مودود	» ۴۳۴ مسعود ثانی	» ۴۴۱
علی	» ۴۴۲ عبدالرشید	» ۴۴۳
فرخزاد	» ۴۴۴ ابراهیم	» ۴۵۰
مسعود ثالث	» ۴۹۲ شیرزاد	» ۵۰۸
ارسلان شاه	» ۵۰۹ بهرام شاه	» ۵۱۲
خسرو شاه	» ۵۴۴ خسرو ملک	» ۵۵۱ - ۵۹۸ هجری

(نفوذ سلاجقه)

سلجوقی ها دسسه از ترکان غزو در شمال سیحون زندگی داشتند . دقای نام یکی از اینها با قبیله خود در دوره سلطنت

سامانیان به ماوراء النهر وارد و قبول دین اسلام نمود . سلجوقی
پسر دقاق چهار پسر داشت : اسرائیل ، میکائیل ، موسی و
یونس . سلطان محمود غزنوی اسرائیل را در محبس قید و سهو
کرد که عده از ایشان را در شمال افغانستان مقیم ساخت . سلطان
مسعود غزنوی در جنگ با طغرل و چغر پسران میکائیل مغلوب و
ولایات شمالی افغانستان چون بلخ و مرو و نیشاپور را از دست
داد ، باین ترتیب طغرل در سال ۴۲۹ هجری در نیشاپور سلطنت
خود را اعلان و متعاقبا اصفهان را در کشور فارس فتح و پایتخت
خویش قرار داد طغرل مسرور بزرگی بود ، بغداد ، موصل و
دیار بگرو نصیبین را فتح و با عیسویان گرجستان و قفقاز
جهاد ، و دختر خلیفه بغداد را اترویح و در سال ۴۵۵ در ری
وفات نمود . ازین وقت سلجوقیان صاحب کشور فارس و
ولایات شمالی افغانستان گردیدند .

آلپ ارسلان پسر طغرل که مثل پدر مرد کاری و فاتح و
شکست دهنده رو مانوس و یوجانوس امپراتور روم شرقی بود
(۴۵۵-۴۶۵) حملات خود را در افغانستان شمالی تکرار کرد .
جلال الدین ملک شاه پسر آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۸۵) مرد بزرگ
از افغانستان چون خواجه نظام الملک طوسی وزیر پدرش را
بوزارت گماشت و ترقیبات قلمرو خویش را بدست این وزیر
بی نظیر مسبب شد . ملک شاه پادشاهی آل سلجوق را در آسیای
صغیر برقرار ، و دامنه امپراطوری خویش را از سرحدات
کاشغر و آسیای مرکزی تا بحر روم کشید ، و علم و ادب
را پرورش داد ، اینست که نظام الملک کتاب سیاستنامه را تالیف
و مدارس و عماراتی در هرات ، اصفهان ، بصره و بغداد ساخت
و عمر خیام شاعر و حکیم معروف افغانی تاریخ جلالی را تدوین
نمود . بر کیارق پسر ملک شاه برادر خود سنجر را در سال ۴۹۰
نائب الحکومگی افغانستان مفتوحه (خراسان) داد سنجر در سال ۴۹۸
هجری استقلال افغانستان مفتوحه را اعلان و در ۵۲۴ هجری

هاورالنهرالحاق نمود، سنجریکی از بزرگترین سلاطین
 سلجوقی و مرد شجاع و فاتحی بوده در افغانستان هرگز
 معاصر با دولت های غزنوی از هم پاشیده و غوری تازه بسر
 رسیده بود، بهرا مشاه غزنوی که در اوایل با سنجر از تباط
 دوستانه داشت در حدود سال ۵۳۰ هـ او از در مخالفت داخل و
 لهذا سنجر عسکر بغزنی کشید. بهرامشاه مغلوب و تادیه خراج
 پذیرفت. همچنین در جنگی که بین سنجر و علاو الدین حسین پادشاه
 غوری رخداد، علاو الدین مغلوب و اسیر، ولی متعاقباً رها، و
 با قبول اطاعت سنجر به پادشاهی خویش ادامه داد. در آخرین
 حصه شمالی افغانستان آنروز (خوارزم) نیز آتسز خوارزمشاه
 آتش اختلاف را با سنجر روشن نمود، اما او هم در جنگی که با
 سنجر نمود مغلوب گردید، (۵۳۵) خوارزمشاه سهو کرد که
 برای تلافی این شکست از دولت اجنبی قرا ختانیان که شغریستان
 استمداد، و سلطان سنجر را در جنگ جیحون با نهزام وادار ساخت،
 مخصوصاً در حالیکه دست دشمن حتی به مرو و نیشابور
 دراز شد، معهدا سنجر بعد از (۶) سال عسکر به خوارزم سوق
 و آتسز را مغلوب و جوانمردانه عفو و به حکومتش ابقا نمود،
 اما بعد از غلبه قرا ختانیان که کشور خراب شده و اینک چندین
 هزار ترکان غزو نیمه و حشی در ولایت بلخ جا گرفته بودند،
 نژدها مثل اجداد سلاجقه در مقابل دولت غزنوی در مقابل دولت
 سلجوقی افغانستان رفتار نمودند، یعنی از در تمره
 و بغاوت پیش آمده و سلطان سنجر را به جنگ وادار ساختند.
 اما سلطان درین جنگ با صد هزار لشکر خویش بد بختانه
 مغلوب، و با ملکه خود یکجا اسیر و چهار سال در دست دشمن
 دیوانه محبوس ماند. بعد از آنکه ملکه در زندان دشمن جا نداد و
 سنجر از قفس فرار و در شهر مرو وارد، و بعد از کمی به عمر
 (۷۳) درهما نجا چشم از دنیا پوشید. باینتر تیب ترکان
 نژده تنها دولت سلجوقی افغانستان شمالی: بلکه دولت کوچک

سلجوقی ولایت کرمان را در غرب مملکت هم از بین برداشتند اما خوشبختانه در مملکت افغانستان دو دولت دیگر وجود داشت که بزودی خالیکاه را پر و کشور را از تخریب و تاراج وحشیانه طوایف غزنوی نجات داد، و اینها عبارتند از دولت خوارزمشاه در شمال و دولت غوری در مرکز، علی ای حال از پس بعد و قایم دولتهای متباقیه سلجوقی در کشور فارس و غیره بتاریخ افغانستان ربطی ندارد، جز آنکه بگوئیم هجرت او لیه ترکان سلجوقی در کشور ماورالنهر و هجوم ایشان در افغانستان راه حمله و تاراج نژاد زرد را در ممالک آریائی باز کرد، و بعد ها طوایف غزاین عمل را تکرار، و بالاخره چنگیز و مغول هستی و تهذیب و تمدن مشعشع این مملکتهای تاریخی را بباد داد.

(دولت غوری)

ولایت غور در دوره قبل از اسلام دارای حکومت محلی بوده و خانواده حکمران «سوری» خوانده میشدند، اخلاف این خانواده بودند که در قرن اول هجری با خلافت اسلامی عرب داخل روابط دوستانه شده و دین اسلام پذیرفتند از آن بعد این حکومت محلی اسلامی تا قرن چهارم هجری دوام نمود. مشاهیر افراد این خاندان - حکمران در دوره قبل از اسلام بسطام و شماخ سوری است که فردوسی خراسانی از آنها نامبرده و در دوره اسلام شنسب یا بهرا مشاه سوری معاصر و معاهد امیرا المؤمنین خلیفه چهارم رضی الله عنه، امیر فولاد غوری، امیر بنجی غوری، امیر سوری بن محمد مشهورترین حکمرانان این خانواده را در قرن اول، دوم و سوم هجری تشکیل میدهند که از ایشان در تاریخ نامبرده میشود امیر محمد بن سوری غوری حکمران دیگری از این سلسله است که در قرن چهارم هجری بدست سلطان محمود غزنوی از بین برده شد، ازین پس افراد این خاندان بحیث حاکم و عامل امپراطوری غزنوی در ولایت غور باقی ماندند از قبیل شیخ یا شیخ بن محمد، عباس بن شیخ، ابوعلی بن محمد.

امیر محمد بن عباس و ملک قطب الدین حسن بن امیر محمد
و ملک عزل الدین حسین بن قطب الدین .

همین شخص مؤخرالذکر است که بعنوان سلطان علا و الدین
حسین معروف به جهانسوز برضد شهنشاه غزنوی عصیان کرده،
آندولت بزرگ رامنقرضی، و برای بار اول دولت غوری به
افغانستان را اعلان نمود. و در هر حال دولت غوریه بزودی
با دولت خوا رزم شاهی که صفحات شمالی کشور را در دست
داشتند تصادم نموده، و بعد از جنگهای سختی ولایات شمالی
کشور را اشغال و مجدداً الحاق کردند. دولت غوریه همینکه
حدود طبیعی کشور را از جیحون تا سند در شمال و شرق تا مین
نمود، در ماورا سند بفتححات آغاز کرده بهایای شاهان غزنوی
را در پنجاب بر انداخت و آنگاه بتاسی از اسلاف غزنوی بفتح
اراضی و نشر دین اسلام در حوزه کنگ مشغول شد، سلطان مشهور
غیاث الدین و پادشاه معروف شهاب الدین غوری بودند که
قسمت بزرگ از هندوستان را فتح و دهلی را در عوض لاهور
پایتخت افغانی هند قرار دادند، دولت غوریه در پیشرفت های
نظامی، ادبی و اجتماعی طرح غزنویها را تعقیب و تکمیل نموده،
کشور هند را برای چند صد سال دیگر مستعد حکمرانی
دولت های اسلامی افغانی ساختند: اینست که از
سال (۶۰۲) هجری تا سال های اخیر قرن دهم هجری در هند
متوسط، بنگال، مالوه گجرات، او ریس و دکن و هند جنوبی
چندین سلسله پادشاهان افغان از قبیل:
موالی غور (قطبیه شمسیه، غیاثیه) خلجیه، تغلقسایه، خضر-
خانیه، لودیه، سوریه، بنگریه، کرنیه، بهمنیه، فارو-
قیه و غیره، چهار قرن تمام حکومت رانده و در طول این مدت،
تهذیب و تمدن، علم و ادب، فن و صنعت افغانستان اسلامی را

در سر تاسر کشور پهناور هند، انتشار دادند: (۱)
 در هر حال دولت غوری افغانستان در انجام کار ضعیف گردید، زیرا در هندوستان سپهسالارهای افغانی مشغول فتوحات بوده، دیگر یادی از وطن افغانستان نمی نمودند، و در خوارزم پادشاهان قوتمند خوارزمی بر علیه سلاطین غوری فعالیت نظامی می نمودند، از دیگر طرف خلفاء بغداد مخصوصاً خلیفه الناصر بالله بسنت اسلاف خویش آتش فتنه را بین پادشاهان غوری و خوارزمی اشتعال مینمود چنانچه بواسطه مکاتیب خویش غوریها را بر ضد خوارزمیها و دولت قراخطایان کاشغرستان را بر ضد خوارزم تحریک و تشویق بقتال نموده، جنگهای طرفین را سبب میشد حتی بغداد بعد از آنکه دولت غوری از بین رفت نیز ازین دسیسه های سیاسی خویش منصرف نگردیده، جنس مغل و چنگیز را بر ضد دولت خوارزم تحریک نمود فوت سلطان شهاب الدین غوری وعدم کفایت اخلاف او، میدان را برای تاخت و تاز خوارزمشاهان آماده کرد، چنانکه هندوستان زیر قیادت افسران غوری از افغانستان مجزا شده، و در داخله یکنوع ملوک الطوائفی روی کار آمد، در غزنه و زابلستان، در بامیان و تخارستان در سند و ملتان، حکومتات محلی غوری قوت گرفتند، و افسران غوری بالاخره درین ولایات دولتهای مستقل و کوچک خودشانرا اعلام کردند (۲) باین ترتیب پایتخت فیروز کوه که مقر شاهنشاهی افغانستان غوری بود ضعیف و تنها گردیده در چنین وقت بود که دولت بزرگ و قوتمند خوارزمشاهی بحرکت آمده و سوقیات سلطان محمد خوارزمشاه در اوائل قرن هفت هجری از شمال رو به جنوب شروع شد. مقاومت دولت پراکنده غوری در مقابل قوای بزرگ سلطان خوارزم دیگر ممکن نبود،

(۱) رجوع بر سالة افغان در هندوستان تالیف اینجا نسب مندرج در نمرات سال ۲ مجله کابل تاریخی سال ۱۳۱۱ شمسی
 (۲) چون شهزادگان غوری بامیان و تخارستان، ناصرالدین قباچه در سند و ملتان و تاج الدین در غزنی و زابلستان.

لهذا سرعت از هم پاشید و افغانستان غوری بدولت خوار
زمشاهی الحاق گردید.

اسماء سلاطین غوری

- سلطان علاءالدین حسین جهانسوز ۵۰۳ - ۵۵۱ هجری
« ملک سیف الدین محمد بن علاءالدین ۵۵۱ - ۵۵۸ »
« سلطان غیاث الدین محمد بن سیف الدین ۵۵۸ - ۵۹۸ »
سلطان شهاب الدین ابوالمظفر سام بن سیف الدین ۵۹۸ - ۶۰۲
« امیر محمود بن سلطان غیاث الدین ۶۰۲ - ۶۰۹ »
بهاو الدین سام بن محمود ۶۰۷ -
« آتسز بن علاء الدین ۶۰۷ - ۶۱۱ »

دولت خوارزمشاهی

مورث اعلای خاندان خوارزمشاهیان شخصی از اهالی غر-
بستان (میمنه- افغانستان) بنام انوشکین غریجه و جزء مامورین
در بار سلطان ملکشاه سلجوقی بود، که بعدها به شحنة کسی
ولایت خوارزم مقرر گردید. در سال ۴۹۱ هجری سلطان سنجر
پادشاه سلجوقی خراسان (افغانستان) محمد پسر انوشکین
و ا بحکومت خوارزم مقرر نمود، و این شخص بی سال در آنجا
حکومت کرد، بعد از مرگ قطب الدین محمد پسر او آتسز
خوارزمشاه از طرف سلطان سنجر بحکومت خوارزم رسید. و لی
آتسز خیال بزرگی در سر داشت و در سال ۵۳۵ هجری اعلان
استقلال نمود. در جنگهای که بین او و سنجر اتفاق افتاد آتسز
مغلوب و بالاخره تورکان غزرا بر ضد سلطان سنجر تحریک
و باین ترتیب دولت سلجوقی افغانستان را از بین برد
از بین بعد پادشاه هان خوارزم مستقلاً فرمانروائی کرده،
و در صدد تشکیل یک دولت بزرگ مثل سلطان محمود غزنوی بر-
آمدند، علاء الدین تکش یکی از مشهورترین پادشاهان این خاندان

است که بعد از هرگز پدرش ایل ارسلان بر ضد برادر خود سلطان شاه شوریده ، و بعد از جلوس بتخت خوارزم سلطان طغرل سوم سلجوقی را در ری مغلوب و مقتول ، و قسمت مهم ممالک سلجوقیان را بدولت خوارزم الحاق نمود . سلطان علاء الدین محمد پسر همین شخص است که دولت قرا خانیان ترکستان شرقی ، و دولت غوری افغانستان ، و دولت های کوچک اتا بکان فارس و آذر بایجان را یکی پی دیگری مغلوب ، و شهنشاهی عظیم خوارزم را تشکیل نمود ، علاء الدین میخواست امپراطوری پنی عباس را در بغداد سقوط داده و خودیکانه امپراطور بزرگ اسلام گردد ، او بهمین مقصد در سال ۶۱۵ هجری امر حرکت سفری ببری به اردوی قوی خوارزم داده ، و بلافاصله براه فارس به استقامت عراق عرب مارش کرد ، خوارزم شاه در همدان بجهت بفرار باری شد بدهنوز معطل بود که خبر حرکت مغل را بجانب کشور خویش شنید ، ولذا از فتح بغداد چشم پوشیده عودت نمود ، بالاخره سیلاب مغل سر تاسر ماورالنهر و افغانستان و فارس را استیلا و شهنشاهی خوارزم را از بیخ و بن بر آورد .

اسما خوارزمشاهیان :

قطب الدین محمد بن انوشکین غرجه از سال ۴۶۱ - ۵۲۱ هجری
 آتسز بن قطب الدین محمد « « ۵۲۱ - ۵۵۱ «
 ایل ارسلان بن آتسز « « ۵۵۱ - ۵۵۸ «
 سلطان شاه بن ایل ارسلان از سال ۵۵۸ - ۵۸۹ ه
 علاء الدین تکش بن ایل ارسلان . از « ۵۸۹ - ۵۹۶ ه
 سلطان علاء الدین محمد بن تکش . از ۵۹۶ - ۶۱۷
 سلطان جلال الدین بن علاء الدین محمد . . . از « ۶۱۷ - ۶۲۲
 تهذیب و تمدن افغانستان از قرن اول تا هفتم هجری :

در نتیجه نفوذ عرب و نشر اسلام در افغانستان ذوق ملت تغیر کرده ، مدنیت ، تهذیب ، زنان ، علم و صنعت افغانستان قدیم از بین رفته ، و در سطح تشکیلات نویسی در اداره و

سیاست و استعداد طبیعی ملت و مملکت ، مدنیت جدید اسلامی
 باشیوه افغانستانی ظهور و بتدریج جای تهذیب و تمدن
 قدیم را اشغال نمود . افغانها بعد از آنکه استقلال سیاسی
 خود را تامین و دولتهای بزرگی در داخله تشکیل نمودند ، خود
 به نشر اسلام و زبان عرب در داخل و خارج کشور پرداخته ،
 و علوم اسلامی را پیش بردند . از آن بعد به پرورش و ترویج
 زبان فارسی پرداخته ، بالاخره این زبان ملی را در تمام کشور
 و متصرفات هندی خود رسمی و ادبی ساختند ، همچنین افغانها
 آرت و صنعت جدید خویش را بمنصبه ظهور کشیده ، در اغلب
 علوم و فنون پیش رفتند ، و مردان بزرگی بعالم علم اهدا
 نمودند ، از قبیل : ابونصیر فارابی ، ابوعلی سیناء بلخی ،
 ابوریحان برونئی ، امام غزالی ، عمر خیام نیشاپوری ، فردوسی
 طوسی ، مولوی رومی بلخی ، حکیم سنائی غزنوی و امثالهم .
 در هر حال تمدن افغانستان اسلامی که از قرن اول هجری آغاز
 و در قرن شش هجری قوس صعودی خود را می پیمود ، در اوایل
 قرن هفت هجری از صرصرخزان دهشتناک هجوم خونین و
 آتشین مغل از پا در افتاده ، آنهمه عظمت و جلال هفت قرنه
 کشور معظم خراسان در دمی به آغوش تاریخ مدفون گردیده .
 اینست که دیگر برای قرنهای ممکن نشد افغانستان از آن صدمات
 سنگین مادی و معنوی قد علم نماید .

هجوم مغل ، چنگیز و چغتای

قرن هفتم هجری نه در تاریخ افغانستان و ممالك اسلامی
 بلکه در تاریخ بشریت داستان سیاهی است که فراموشی آن
 محال است ، چنانچه قرنهای پیشتر مدنیت قدیم روم رادست
 تطاول بربرهای ژرمن و اسلاو ، و هونها آسیائی نژاد ، از پا
 در انداخت . اینک بربرهای مغل در زیر پرچم چنگیز خان ،
 و همان عمل را در مورد تمدن درخشیده اسلام در ممالك شرق

انجام داد . طوائف وحشی و خشن طبعاً چشم حرص و آژبملل مجلل
 و متمدن دوخته اند . در سال ۵۵۸ هـ مساوی ۱۱۶۲ مسیحی
 همچون نام پسری در دره علیای رود آمو دنیا آمد که بعد ها
 لقب چنگیز گرفت یعنی شهنشاه بزرگ پدر این پسر عبسو غائی
 نام از قبیله قیات پورجسی کن و سر کرده طائفه خویش در
 مغلستان بود ، چنگیز همینکه جای پدر را اشغال نمود طوائف
 همجوار و وحشی خود را زیر یک بیرق جمع و باستقامت ملل متمدن
 سوق نمود چنگیز در سال ۵۷۱ هـ حاکم قبیله خویش شده و بعد
 از زرد خورد با مخالفان خود ، جز مامورین طغرل خان ملقب به
 اونک خان حکمدار طوائف کریت و ساقیز قرار گرفت ، طغرل از
 جبال کنتی تا دیوار چین بر عده بزرگ تورک فرمان میداد ، مع هذا
 در مخالف و جنگیکه با چنگیز نمود مغلوب و ملک خود را در
 سال ۶۰۰ هجری بدشمن گذاشت ، طوائف قنقرات و اویرات نیز
 در سواحل راست رود ارگون بچنگیز تسلیم شدند . تیآنک
 رئیس تا تارها و کو چل — وک رئیس نایمن ها با طوائف جویرات
 و مرگد و غیره نیز در مقابل با چنگیز مغلوب گردیدند ، و به
 اینصورت چنگیز پادشاه بزرگی شده پایتخت او را در قرا قروم
 مرکز منگولیا قرار گرفت . در سال ۶۰۳ هـ چنگیز طوائف
 مختلف برجی کن ، کریت ، نایمن ، اویرات ، ارلات ، برلاس
 و جلایر را در یک جرگه عمومی پابند قوانین خویش ساخته
 و بعد ها ایدی قوت سر کرده تورکان او یغور را مطیع ، و از
 ترکیب همه جامعه بنام مغل تشکیل و در سال ۶۰۸ هجری
 به امپراطوری چین شمالی هجوم نمود . پادشاه طلا «اوتوبو» فرار
 و بیکن اشغال گردید . از دیگر طرف مفرزه های چنگیز زیر
 قیادت یمه و سیتای جنرال های مشهور او بدولت کا شغریستان
 حمله و فتح نمودند . اینست که حدود امپراطوری آهنین چنگیز
 شرقاً غرباً از دریای چین تا پامیر و بام دنیا کشیده شده ،

و در داخل این چو کات وسیع چند صد میلیون نفوس بار اطلب
 عت او را طوعاً یا کرها بدوش میکشید ، متمر دین و مخالفین
 نیز بلا استثنادر دیگهای آبجوش پخته شده آل و اطفال ایشان
 از دم تیغ میگذشت و مسا کن و بلا د شان بویرا نه ها تبدیل
 میگشت ازین بعد است که حدود امپراطوری چنگیز با کشور
 های اسلامی در غرب مماس گردید ، و امپراطوری این ملل مسلمان
 چون افغانستان ، ماوراء لنهر و ایران بنام سلطان علاالدین
 محمد خوارزمشاه در پایخت اور گنج قرار داشت . اما فرق فاحشی
 بین دو امپراطوری وجود داشت با ین معنی که امپراطور عالم
 توران مردخشن ، ذکی ، اولی العزم ، خونخواره و محیل بوده
 بالای یک قوه عظیمه چند صد میلیونی و یک اردوی مطیع ،
 جنگی ، صابر و وحشی یک میلیونی حکومت میکرد که همه در
 اطاعت او امر او سر از پانمی شناختند . برعکس پادشاه و شهنشاه
 مسلمان مرد مدنی ، متکبر ، خود خواه و مستبد بوده بالای
 ملی فرمان میداد که همه متمدن ، متمول و دارای خصایص شهری
 شمرده میشدند . محمد خوارزمشاه از عشرت وضعف نفس
 خویش اداره کشور را بملکه «تور کان» مادر شوخ مشرب
 و جفا پیشه خویش گذاشته بود ، لهذا سران ملت و دولت از او
 رنجیده خاطر بودند همچنان او عزم انقراض خلافت عباسی
 داشته و ازین سبب محیل ترین خلفا عباسی ناصر را به ضد خویش
 آماده کرده بود . اینست که در زیر یک جلال و جبروت ظاهری
 هسته اضمحلال را در دولت خویش گاشته بود
 . ما مورین عالی رتبه او بادشمن مغلی مکاتبه داشته ، و خلیفه
 فاصر چنگیز را تشویق به حمله مینمود . مع هذا امپراطور مغل سر-
 آن نداشت بچنین قماری پردازد و با شهنشاهی بزرگی که صیت
 عظمت او آفاق را فرا گرفته بود دست و پنجه نرم نماید ،

زیرا چنگیز مرد محتاط و دوراندیشی بوده و او میدانست رزم با خوارزمشاه حیات یا ممات امپراطوری او را در بر دارد. بازاین تکبر و خود نمائی محمد خوارزمشاه بود که تعداً دشمن خفته را بیدار و بسوی کشور های مسلمان کشید، نتیجه هم همان بود که بزرگترین مدنیت عالم و بزوال رفت و تاریخ قسمتی از نژاد بشر تبدیل شده سلطان محمد خوارزمشاه قبلاً دولت قراخانی کاشغریستان و دولت ترکی سمرقنه را که سدحایل بین امپراطوری او و نژاد مغول بود از بین برداشته، و دولت غوریه افغانستان را معدوم نمود، و اینک در روز جنگ خود نیز از دفاع امپراطوری خویش عاجز آمده و بار مسئولیت بزرگی را در تاریخ بدوش گرفت.

در هر حال در سال ۶۱۶ هـ آتش جنگ بین هر دو امپراطور-

ری مشتعل گردیده، سبب آن نیز این بود که کاروان تجارتی ماورا لنهر را چنگیز در اردوی خود بخوبی پذیرفت و استحکام رابط تجارتی را با خوارزمشاه استعدا نمود، بر عکس سلطان خوارزم کاروان تجارتی مغل را محبوس و مصادره، و بلا فاصله

سفیر چنگیز را که بغرض استعلام این حرکت آمد بود اعدام نمود چنگیز از شدت غیظ گریه کرد با دوصدهزار عسکر دیوانه

مثل سیل بجانب حدود خوارزمشاه روان شد، یک میلیون نفر دیگر او را از عقب تقویه میکرد نصف میلیون عسکر خوارزمشاه بین

سیحون و جیحون آماده دفاع شدند، مفرزه های مغل از کاشغری بفرغانه زمین ریختند و هم سیحون را عبور نمودند، سلطان

خوارزم شخصا بین رودخانه های قیلی و قیماچ بهجوم آغاز نمود و جناح چپ خویش را از دست داد اما ولیعهد او جلال الدین این

شکست را تلافی نمود، خوارزمشاه دیگر دل از دست داده بود، و منجمین در بار او برای مدت چندی از مقابله با دشمن

امتناع نمودند، اینست که از برابر دشمن رجعت کرده و آرای
 افسران خویش و ولیعهد رانده پذیرفت، اهالی از شکست
 بی سبب او مایوس و متاثر شدند، مخصوصاً وقتیکه
 خوارزمشاه برای پوشانیدن ضعف نفس خویش، آنها را از
 استحکام قلعه ها و شهر ها در برابر سیلاب مغل منع و میگفت
 سودی ندارد، و با این طریق خوارزمشاه جبهه داخلی را متفرقه
 و از دوی معیت خویش را در نقاط مختلف ما وراء النهر مشتت،
 و خود به افغانستان پناهنده شد، ملکه و خاندان او نیز با
 یتخت اورگنج را تخلیه و بکشور فارس مسافرت نمودند. متعاً
 قبا خوارزمشاه هم از بلخ به فارس عزیمت، و راه دشمن را قدم
 بقدم باز گذاشت. بالاخره خود در جزیره آبسکون از دنیا گذشت
 چنگیز نیز بو حشت وحدتی که تاریخ نظیر آن بیاد ندارد،
 بلاد و قلاع ها و را لنهر را چون اترار، جند، کنت، خجند، بخارا و غیره
 بچنگ و صلح فتح و معدوم، و صدها هزار انسان را محو و تباہ
 نمود. از آن بعد خودش به افغانستان هجوم و فرزه های
 او بولایات افغانی حمله نموده خوارزم، ترمز، مرو، بلخ، مرغاب،
 هرات، نیشاپور، بامیان، غزنه و غیره را بباغ سیاه یکسان،
 و ملیونها نفوس و حیوان را اعدام نمودند، زیرا ملت
 افغان در هر جا بمدافعه آغاز و کشتار بسیاری از مغل نموده،
 نوا سه چنگیز را در بامیان و داماد او را در نیشاپور از بین برده،
 عسکرش را در پروان شکسته و جلال الدین خوارزمشاه را برضد
 چنگیز تقویه و تجهیز کرده بودند، اینست که مغل کینه سختی
 نسبت بملت افغان در دل گرفته و از هیچ نوع وحشت بی سابقه
 خود داری ننمودند، چنگیز از غزنی به استقامت رود سند حرکت
 کرد، ولی جلال الدین بان روی آب کشید و فرزه مغل تالاهور
 و ملتان تاراج پرداخت، چنگیز از ساحل سند بکابلستان بر-
 گشت، و همینکه شنید جلال الدین سند را عبور نموده، مجدداً عودت
 و ساحل راست سند را تا چترال عبور نمود، چون گذشتن بعلاقه
 قنوت متعسر بود، باز به پشاور عودت و براه بامیان به بغلان رفت

و از آنجا به عبور جیحون وارد سمرقند گردید ، سال ۶۱۹ هم
 باختتام رسید ، و چنگیز در سال ۶۲۰ عزم مراجعت به قراقروم
 نمود . تا اینوقت مغرزه های مغل در کشور فارس تمام مراکز
 عراق عجم و آزار بایجان ، ری و قزوین ، سمنان و دامغان ،
 همدان و تبریز ، مراغه و نخجوان را بنیاد کشتار و تاراج سپرده
 و در قفقاز مدافعین گرجستان را کشته ، و داخل جلگه های جنوبی
 روسیه شده بودند ، اینها پس رود های ولگا و دانیوب ترکهای
 آلان را مغلوب و راه خود را بطرف کریمیا باز ، و شهر ژن را تاراج ،
 و از راه ایلی داخل مملکت مغل گردیدند و باین ترتیب در
 ظرف سالیانی چند ، چنگیز از دریای چین تا حدود عراق
 او از دریای سند تا روسیه جنوبی را اشغال ، و برای اخلاف
 خود پس راه چهار نگیری را از روسیه تا لهستان و مجارستان ،
 و از چین تا بغداد و شام باز کرده اینست که چندین قرن دیگر
 لغمه و تبار او در مغلستان ، چین ، منگولیا ، سائبیریا ،
 کریم ، قازان ، قزاق ، استراخان ، ماوراالنهر ،
 افغانستان و فارس حکمرانی نمود . چنگیز در سال ۶۲۴ هجری
 بمرد و اولاد او بنام « اغتائیه » در چین
 و « طولونی » در مغلستان و « ایلخانان » در فارس و « چغتائیه »
 در ماوراالنهر و افغانستان مسلط ماندند چغتائیه در ماوراالنهر
 مرکز گرفته و افغانستان را از تخارستان و بلخ تا کابل و زابل
 توسط حکام خود اداره و حشیانه مینمودند .
 ولایات شمالغرب افغانستان در آن دوره به حکومت مغلی فارس
 مربوط و ولایت سند و کشمیر سیستان و پاختیا ، بلوچستان و
 گندهارا شکل ملوک الطوائف اختیار کرد ، مهمترین این ملوک
 محلی همان سلسله کرت های هرات و سر بهداریه سبزووار و
 و امرا محلی سیستان و کشمیر و سند است . علی ای حال تاریخ
 ایندوره بحرانی افغانستان تاریک است ، جز آنکه در عهد
 چغتائیه بعض محاربات سرحدی با دولت ایلخانی فارس ، و گاهی
 تاخت و تاز در ماورا رود خانه سند ، و هم بعضاً منازعات داخلی

ویادشاه گردشی ها واقع شده است .
حکمرانان چغتائی :

چغتای خان تاریخ جلوس ۶۲۴ هجری قراہلا کو سال ۶۳۹ هجری
- یسوع منکو سال ۶۴۵ هجری
فراہلا کو (مکرر) ۶۵۰ - ارغسان خا تون
۶۵۰ - الکس خان ۶۵۹ هجری
مبارکشاه ۶۶۴ - ہراق خان
۶۶۴ - نکپائی خان ۶۶۸ هجری
تغلا تیمور ۶۷۰ - دعا خان
۶۷۲ - کنجوک خان ۷۶۰ هجری
تالیکو ۷۰۸ - کبک خان
۷۰۹ - یسون چغا ۷۰۹ هجری
کبک (مکرر) ۷۱۸ - الچغسی کدای
۷۲۱ - دعا تیمور ۷۲۱ هجری
تارمنا شیرین خان ۷۲۰ - سنجبر
۷۲۰ - جنگلی شی ۷۳۴ هجری
بوزون ۷۳۵ - لیون تیمور
۷۳۹ - علی اغتائی ۷۴۰ هجری
محمد ۷۴۳ - قازان ۷۴۴
۴۷۲ - داشمید به اغتائی ۷۴۷ هجری
بیان قلی ۷۴۹ - ۷۶۰ هجری

امراکرت ہرات

در دورہ سلطنت غوریہ افغانستان یکی از بنی اعمام
خانوادہ سلطنتی بنام عمر مرغنی نائب الحکومہ ہرات بود ، در
عهد مغل یکی از احفاد برادر عمر مرغنی بنام ملک رکن الدین
کرت حکومت قلعہ خیساہ ہرات داشت ، این شخص در هجوم چنگیز
منطقہ خود را بواسطہ قبول اطاعت مغل محفوظ نگہداشتہ و حکومت
او در خیساہ وغور تصدیق شد ، شمس الدین نواسہ او در عوض

کمکی که در یکی از حروب به منکو قا آن نمود، منشور حکومت
غرجستان، اسفزار فراه و سیستان نیز حاصل کرد، و لهذا باملك
سيف الدين حاكم محلی میمنه و ملك نصرالدين امير محلی
سیستان داخل جنگ شده ایشانرا از بین برداشت.

شمس الدين مرد فاضل، عاقل و مدنیّت پرور، و در واقع موسس
سلسله گرت محسوب است شمس الدين موازنه سیاست
خودش را بین حکومت چغتائی ماوراالنهر و ایلخانان فارس نگه
میداشت. ولی بعد از جنگیه در سال ۶۶۷ هجری بین آن هردو

وخداد، و براق چغتائی از آباقا آن ایلخانی مغلوب شد، این تعدل
سیاسی از بین رفته و شمس الدين مجبور شد دعوت آباقا آن را قبول،
و شخصا در اصفهان سفر کند و هم در سال ۶۷۶ در آنجا مسمومالز
دنیا گذشت. رکن الدین محمد معروف به شمس الدين کهین
پسر شمس الدين اول در راه زراعت و عمارت خدمت بسیار
کرد.

فخرالدین پسر همین آدم بود که مرد رشید و شجاع و ادیب
و شاعر و مدوح ربیعی ناظم کتاب گرت نامه محسوب، و در
مقابل مغل فارس جنگهای دلیرانه نمود. ملك حافظ حکمدار دیگر
این خاندان است که خط را بسیار خوش مینوشت و برادرش معز-
الدین حسین در عدالت و تقوی، شجاعت و نظام ممتاز بود،
معزالدین دختر تغا تیمور را بزنی گرفت، و هجوم امیر قذغن را از
هرات دفع نمود؛ و حکومت محلی سبزوار را مغلوب کرد،
غیاث الدین پیرعلی آخرین حکمدار خاندان گرت است که در جنگ
داخلی با حکومت سربرداریه سبزوار غالب و بواسطه حسن سیاست
خود خواهرزاده امیر تیمور کورگان بیکم سونج قنلق آغا دختر
شیرین آغا را برای پسر خویش پیر محمد بزنی گرفت و لسی در
هجومیکه تیمور به هرات نمود در سال ۷۸۳ هجری پیرعلی بعد از جنگ
تسلیم و محبوسا در سمرقند اعزام و آنجا در سال ۷۸۵ کشته
شد، و بالاخره چراغ حکومت این خاندان در سال ۷۹۲ هجری
بکلی خاموش گردید.

حکومت کرت هرات یگانہ حکومت محلی افغانستان در دوره
بر بریت مغل و چغتائیه بود که با سیاست و تدبیر قسمتی از
کشور را اداره و تهذیب و تربیت قدیم ملی را زنده نگاه
داشتند بعلاوه حکومت کرت هرات در دوره استیلای مغل تا هجوم
امیر تیمور کورگانی، سایر حکومت محلی در افغانستان مو-
جود و یا جدیداً تاسیس گردیده، و هر یک موجودیت مناطقی
مختلفه مملکت را در برابر دشمنهای خارجی حفظ میکردند از
قبیل: سربداریه که در سال ۷۲۷ هجری بواسطه عبدالرزاق
پسر جمال الدین فضل الله منسوب به نژاد خاندان
تاریخی بر امکه افغانستان در ولایت سبزوار تاسیس گردیده
و به مقابل دولت مغلی فارس مقاومت مینمود، سربداریه
بحکومت سبزوار هم اکتفا نکرده یکبار بولایت جزجان مستولی
و حتی باری بر نیشاپور نیز دست یافتند، ولی در آخر
(۷۸۳ هـ) در هجوم تیمور کورگان از بین رفتند.

همچنین در همین قرن هشت هجری سلسله امرا جام در ولایت
سند جای امرا محلی قدیم را گرفته برای دو قرن دوام نمودند، جام
ها از سال ۷۵۲ تا ۹۲۷ هـ دوام، و همیشه در برابر امپراطوری
مغول هند بحفظ تمامیت حکومت و ولایت خویش میکوشیدند تا
آنکه در قرن ده هجری امرا محلی و ولایت قندهار (ارغونیه)
بحکومت اینها در سند خاتمه دادند.

در ولایت کشمیر نیز در قرن هشت سلسله شهمیر ها جای
حکومت محلی دیوها را گرفته از سال ۷۴۲ تا ۹۹۵ بحکومت
خویش دوام دادند، این هر در سلسله (دیوها ۵۳۱-۷۴۲ هجری)
که تنها از چپاول چنکیزی و چغتائی محفوظ و بر کنار ماندند،
بلکه قرنهای با حسن سیاست و جدیت خود را در برابر
امپراطوری های افغانی و پاهری هندوستان نیز حفظ کردند

گر چه سلسله دیوها از راه شمال کشمیر زهر تجاوز و چپاول جنس مغول را چشیده بودند . بالاخره سلسله اخیر نیز که مروج علم و ادب و صنعت در ولایت کشمیر بودند در قرن دهم بدست دولت پادشاه هندوستان منقرض گردیدند .

حکومت محلی دیگر در افغانستان که با وجود تلف دادن زیاد ملک و مال و رجال بقیه السیف خود شرا در برابر هجوم مغول و چغتائی تا مدتی محفوظ نگه داشت ، همان امرا محلی ولایت سیستان است که اینها از قرنهای منسوب به سلسله - پادشاهان صفاری افغانستان بوده و تا قرن دهم هجری دوام نمودند . در عهد امپراطور یهای غزنوی و غوری و خوارزمشاهی افغانستان افراد این سلسله فقط سمت عامل و نائب الحکومه دولتهای مذکور را داشته و در هجوم مغول با آبادی و مدنیت سیستان یکجا از بین رفتند . ولی همینکه سیلاب اول مغول از سیستان رد شد مجدداً حکومت محلی بواسطه ملک شهاب الدین محمود بن حرب سیستانی تشکیل گردید شاه عثمان جانشین محمود و تاج الدین جانشین عثمان ، در تقویه این حکومت کوشیدند ، ولی بزودی هجوم مکرر مغل شروع و تاج الدین از بین رفت ، سپاه و مردم سیستان در دفاع مغول چه در داخل سیستان و چه در سرحدات مزارشادت زاینده الو صفی بروز دادند ، در هر حال چنین معلوم میشود که حکومت محلی سیستان در دوره - چغتائی به باز بزندگی خود دوام داده و این تیمور کورگانی بود که در قرن هشتم به فراموس سیستان هجوم و امرا محلی چون ملک قطب الدین سیستانی و ملک جلال الدین فراهی را مغلوب نمود معیناً حکومت محلی سیستان تا قرن دهم مقارن هجوم و استیلای دولت صفوی فارس در افغانستان غربی دوام نمود .

امیر تیمور گورگان و افغانستان

حکومت چغتاییه ماورالنهر و افغانستان بعد از یکقرن رو
بضعف و انحطاط گذاشت درینوقت (سال ۷۳۶ هجری) امیر تیمور
معروف به لنگ در خانواده یکی از ماورین گورگانی تولد و در سن
رشد با خسر پوره اش امیر حسین مدتی در افغانستان در خدمت
امرا محلی بسربرد، تیمور درین مدت تربیت سیاسی افغانی را با
خشونت ترکی جمع، و در صدد شد دولت فرسوده چغتائی را از
میان برداشته، و شخصا فرمانروا گردد، پس در حالیکه وقتی بحیث
حاکم تغاتیمور چغتائی در کشکی، و وقتی بحیث وزیر سو یور
غاتمیش خدمت نموده بود، حکومت چغتاییه را غصب و شهرهای کش
و سمرقند را اشغال و فقط نامی برای یکی از فرمانروایان چغتای-
ئی باقی گذاشت ولی اینحال نیز دیری دوام نکرده و تیمور
امیر حسین رفیق و رقیب قوی خویش را در رزم مغلوب و مقتول
و خود اعلان سلطنت نمود، تیمور پس از تصرف ماورالنهر ولایت
خوارزم در سال ۷۷۱ هجری بغرض اشغال افغانستان حرکت
و مدت هشت سال در اینجا مصروف حرب و ضرب گردید و در
نتیجه بلاد تازه جان گرفت افغانستان در شمال غرب ویران
و امرا محلی کشور از میان رفت. از آن بعد تیمور مملکت فارس را
از مازندران تاری و سلطانی و از آذربایجان و گیلان تا
گرجستان و داغستان بلا مانعی اشغال، و در اصفهان کله مناری
از سرهای هفتاد هزار نفوس بیگناه ترتیب نمود، آنگاه تیمور
ب عراق عرب سوقیات، و باز متوجه روسیه شده ماسکو را غارت، و
در سال ۸۰۱ - از راه افغانستان بکشور هند هجوم و تا دهلی
پیشرفت و دولت افغانی در آنجا متزلزل گردید. تیمور در سال
۸۰۴ به آسیای صغیر حمله و در جنگ نزدیک آنقره دولت ترک
عثمانی را مغلوب، و یلدرم سلطان دلاور تورکی را اسیر نمود،
تیمور درین جنگ بروسه پایتخت قدیم عثمانی را فتح و بعد
از تاراج شهرهای بسیار قشون خونخوار او تا کناره های مدیترانه
رسید. و قتیکه تیمور ب سمرقند پایتخت خود رسید در سال ۸۰۷

در صدد تسخیر کشور پهناورچین برآمد ولی عمر او وفات کرده
همدر آن سال در مقابل اترارچشم های كوچك و حریص خود
شرا از دنیا بست . تیمور درردیف پادشاهان فاتح و مدبر اما
خشن مشرق زمین قرار دارد . بعد از مرگ تیمور بین جانشینان
او اختلافات رخداد ، و اخیرا پسر چهارم او شهرخ نائب الحکومه
ولایت هرات بسلطنت رسیده و شهر هرات در افغانستان مرکز
امپراطوری کوز گانیه گردید .

دولت تیموریه افغانستان:

شهرخ جوان دلدادۀ تهذیب و تمدن هرات و شیفته تربیت
و ثقافت افغانستان بود او چهل و سه سال در هرات فرمانروائی
کرده ، بدرجه تحت تاثیر محیط آمد که او و خاندانش بکلی در
ملت افغان تحلیل و تمثیل کرده ، یکدولت بکلی افغانی تشکیل
نمودند . این سلسله حکمران در تعمیر و آبادی کشور ، تعلیم
و تربیه ، علم و ادب ، فرا صنعت ، خدمات بسیاری بکشور
افغانستان نموده ، زخمهای دست چنگیز و چغتائی را مرهم نهادند
آثار قیمتمدار و عمارات مجلل و باشکوه شهرخ و گوهر شاد .
ملکه محبوب او هنوز در خرابه های هرات و مرو و مشهد موجود ،
واسما مدارس اینخاندان در تواریخ و سیر مرقوم و مسطور ،
است ، زیچ معروف الغبیگی را هر کس میشناسد و نام نامی
سلطان حسین و امیر علیشیر را هر آدمی احترام مینماید ، رجال
معروف افغانی چون جامی شاعر ، خواند میرمئورخ ، بهراد نقاش
و میرعلی خطاط همه درین دوره جهان ادب و فن را روشنی
میبخشیدند ، والحاصل دولت تیموریه افغانستان بعد از دو
قرن تنزل و انحطاط اجتماعی و زوال علم و حکمت (هجوم چنگیز
تا مرگ تیمور) مجددا کشورافغان را در پیشرفت تهذیب
و تمدن و علوم و فنون کمک و تقویت شایانی نمودند و عصر

ادبی جامی و نقاشی بهزاد را بمیدان کشیدند . در حالیکه از هجوم چنگیز تا هرگ امیر تیمور تمام تهذیب و تمدن کشور آریانای قدیم یا خراسان اسلامی بباد فنا رفته ، شهر هاویران ، نفوس گشته و فرار ، علما و فضلاء معدوم ، ثروت تاراج ، زراعت و صنعت قباه و در نتیجه مدنیت درخشانده بو حشت تبدیل شده بود . چنانکه ما در تاریخ این دو قرن معدودی چند از یادگار های رجال قدیم افغانستان دیده میتوانیم و بس از قبیل : عطا ملک جوینی مشورخ ، خواجسته نظام الملک طوسی عالم ریاضی و نجوم ، سعدالدین تفتازانی عالم و حکیم ، و چند نفر دیگر . در هر حال دولت تیموریه افغانستان یک قرن دوام نموده و بالاخره بواسطه ظهور دولتهای صفوی فارس و شیبانی ماوراءالنهر روز بروز دائره سیاسیشان محدود میگردد تا آنکه یکی از بین رفته و جای خود را در افغانستان شمالی و غربی بحکومت های مذکور و در افغانستان شرقی بدولت نواحداث بابریه هند گذاشتند . و باینصورت بار دیگر افغانستان روبخوابی و تجزیه سوق گردید .

پادشاهان تیموریه افغانستان :

شهرخ میرزا سال : ۸۰۷-۸۰۵ الخ بیک :- ۸۵۰-۸۵۳ هجری
 بابر میرزا :- ۸۵۴-۸۶۱ ابوسعید :- ۸۶۳-۸۷۲ ه
 سلطان حسن میرزا :- ۸۷۲-۹۱۱ بدیع الزمان :- ۹۱۱-۹۲۰ «

نفوذ شیبانی و استراخانی :

در اوائل قرن ده هجری محمد شیبانی نام از اولاده هلاکو خان که با گروه خود از سائبیر یادر ماوراءالنهر آمده بود خاندان حکمران کورگانیه را بر انداخته و حکومت ازبکیه را تشکیل نمود ، اینها دوازده نفر از ۹۰۶ هجری تا سال ۱۰۰۷ بحکومت خودشان در ماوراءالنهر دوام داده و هم شاخه ازینها حکومت محلی ولایت

خوارزم را در دست گرفتند، در هر حال حکومت شیبانی یعلاوه ولایت خوارزم در ولایت تخارستان افغانی نیز دست انداخته و حتی بر ولایت بلخ و مرو مسلط شدند یغمای اینها منحصر باین ولایت ها نبوده بلکه بر ولایت هرات و نیشاپور نیز کشیده میشد مرکز عمدتاً شیبانیه سمرقند و بخارا بوده بولایت متصرفه افغانی سروای جلب مال توجه نداشتند، تخریبات اینها یکقرن دیگر در ولایت تحت سلطه ایشان در افغانستان دوام نمود، در اوایل قرن یازده هجری دسته دیگری بنام خوانین استراخان که از طرف روسها منقرض و طرد شده بدربار شیبانی ها پنا آورده بودند جای امرا شیبانانی را در ماورالنهر اشغال و سیاه زده نفر از سال ۱۰۰۷ ه تا ۱۱۶۷ به حکومت خویش دوام دادند اینها نیز بستت اسلاف خود از دست اندازی و تخریب و تاراج در ولایت شمالی افغانستان خود داری ننمودند. نفوذ مستقیم ایشان در ولایت تخارستان افغانی کشیده، و گاهی هم بر بلخ مستولی میشدند، و در سر تصاحب این ولایت آخری، بین آنها و حکومت صفوی فارس و بابریه هند نزاع و کشمکش جاری بود. اما ولایت هرات را بالاخره صفویها از ایشان گرفتند، در هر حال تسلط مستقیم و غیر مستقیم حکومت شیبانیه و استراخانیه در ولایت شمالی افغانستان سبب تخریب و تاراج، تنزل و انحطاط علمی و اجتماعی گردیده ترقی دولت تیموریه افغانستان را مثل خواب خوشی از خاطر ها محو نموده

نفوذ صفویها

در اوائل قرن ده هجری دولت صفوی فارس تشکیل و در سال ۹۰۷ ه تا سال ۱۱۲۵ طول کشید، این دولت مثل حکومت ازبکیه ماورالنهر در افغانستان چشم حرص و آزدوخته و بنای تجاوز بر ولایات نیشاپور، هرات، مرو، بلخ، سیستان و قندهار را گذاشت. جنگهاییکه بین صفویها و ازبک ها در ولایات شمالی

افغانستان از بلخ تا هرات واقع شد ، همه به ضرر و ویرانی ایولایات عمده کشور تمام گردید؛ زیرا از یکها خشن و یغما کننده بوده و صفویها از نظر تعصب مذهبی کمتر از آنها با افغانستان مضر ثابت نشده اند. در هر حال صفویها ولایات هرات ، نیشاپور و سیستان ، مرو و قندهار را از دست ازبك ، امرا محلی افغانی و دولت بابر یه هندستان گرفته ، مدتی تحت اشغال خویش قرار دادند ، چنانکه شهر مشهور هرات در جنگهای آنها و ازبك خراب و هزارها نفر بیگناه بقتل رسیده بود سائبر بلاد افغانی نیز در سیستان و قندهار تحت شکنجه قرار گرفت ، اینست که دولت هوتکیه افغانستان تشکیل و بکشور فارس سوقیات و فتح کرده سلسله صفویه را در سال ۱۱۳۵ هجری منقرض نمود .

نفوذ دولت بابری ها:

در اوایل قرن ده هجری که افغانستان بین کشمکش حکومت های شیبانی و صفوی گرفتار بود یکی از نواسه های امیر تیمور کورگان بنام بابر در فرغانه ظهور و سمرقند را در ماوراءالنهر اشغال کرد ولی او بزودی از ازبك ها شکست خورده عاقبت بعد از فتح مجدد سمرقند داخل افغانستان شده در کابل به تشکیل يك حکومت قویه موفق گردید ، بابر مرد بزرگ والواله لزمی بود ، تربیه و ادب افغانی را حاصل کرده بود ، او در سال ۹۳۲ ه از افغانستان باستقامت هندستان سوقیات و بعد از جنگهای چندی بلاخره دولت لودی افغان را در حوزه گنگ منقرض و سلطنت خویش را اعلام نمود ، بابر مثل شهرخ مفتون و پروریده تربیت و تهذیب افغانی بوده ، کابل را بسیار دوست داشت ، و تعمیرات چندی در آنجا کرده بود ، لهذا قبل از آنکه در هند بمیرد وصیت کرد او را در یکی از باغهای کابل دفن

گمایند ، بعد از بابر پسرش همایون بر تخت امپراطوری هند
 جلوس نمود ، ولی شیر شاه افغان سوری در نتیجه جنگهای سختی
 او را بکشور فارس فراری ساخته مجدداً شهنشاهی افغان را در
 کشور هند اعلام نمود ، مع هذا بعد از چندی همایون توانست
 سلطنت از دست رفته هند را اعاده و پسرش اکبر جلال الدین
 باجدیت تمامی در مرور سالیان زیاد دولتهای متعدده افغانی را در
 سر تاسر کشور هند از بین بردارد . اینست که نه تنها در هند
 بلکه در ولایات افغانستان از قبیل کشمیر ، گندهارا
 و کابلستان نیز ، تسلط دولت بابر به هند برقرار گردید ،
 ولی بعد از مرگ شاه جهان و عالمگیر پادشاهان این سلسله
 در افغانستان مفتوحه سواى اخذ خراجی توجه نه نمودند ،
 بلکه تمام هم و مساعی ایشان به پیروی از دولت های افغانی
 هند در ترقی و تعالی حوزة گنگ مصروف شد ، افغانها هم
 در طول مدت تسلط دولت بابریه هند در ولایات افغانی از پا نه
 نشستند و امثال پیرروشن ، خوشحال ختک و طوائف یوسف زائی از
 سواحل هند تا جلال آباد بر علیه بابریها مشغول پیکار بودند ،
 در هر حال ایام استیلای دولت بابریه هند در افغانستان مفتوحه
 بامدئیت پروری که ایشان داشتند تأثیرات مهمی نه نمود ، زیرا
 کانون تمدن و آبادی ایشان در هندوستان قرار داشت

دولت هوتکی

بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان و تجزیه کشور بدست
 دولتهای ازبکی ماوراالنهر و صفوی فارس و بابریه هند
 در اوائل قرن دهم هجری ، سران کشور آرام نه نشستند مشغول
 عملیات و طرد اجانب گردیدند ، و اینکار مشکلی بود که
 بزودی غلبه بر سه قوای بزرگ میسر نمی شد ، فعالیت های
 سیاسی و نظامی پیرروشن و اخلافش با حرکات خوشحال خان

اختك و جنگهای یوسف زائی هادر شرق افغانستان همه سلیس
و شهر زیادی را در بر گرفته و بالاخره در برابر دولت هند
ناکام ثابت شد . اینست که عملیات سرداران افغانی در قندهار
و هرات بر علیه دولت فارس آغاز و ناکامی جبهه شرق را تلافی
نمود .

در اوایل قرن یازده هجری بسیت و پنجهزار عسکر فارس با
حاکم آنها گرگین نام ارمنی در شهر قندهار موجود بود ، مردم که
در کمین فرصت بودند همیشه از در مخالفت با قوای ایران پیش
میشدند ، گرگین برای خاموش کردن اقدامات مردم میرویس خان
بن شاه عالم هوتکی پیشرو قبایل غلجائی را از شهر قندهار بدر بار
اصفهان تبعید نمود میرویس بعد از دقت در ترتیب اداره اصفهان
ن و شخصیت اولیا امورا از آنجا به مکه مکرمه سفر ، و در عودت به
اصفهان حسین شاه صفوی را راضی بمراجعت خود در قندهار
نمود و همینکه در سال ۱۱۲۰ هجری وارد آنجا شد سایر سران
ملی را دور خود جمع و در شبی گرگین را با همراهان او قتل
و استقلال حکومت خویش را در قندهار اعلان نمود . دولت فارس
خسرو نامی را با يك اردوی بیست هزاری بقندهار سوق نمود
اما میرویس او را با اردویش در سال ۱۱۲۳ نابود و متعا -
قبا قوای تقویه فارس را که بقیادت رستم نامی به قندهار
سوق شده بود از بین برد .

از این بعد میروس فرمانروای مستقل ولایت قندهار بوده و فقط
بعنوان رئیس ملی منطقه خود شرا اداره میکرد . ولی میرویس
بعد از هشت سال حکومت که هنوز به توحید اداری کل مملکت
موفق نشده بود فوت ، و برادرش میر عبدالله جانشین او گردید
میر عبدالله خواست با دولت صفوی از راه مفاهمه و مصالحه
داخل شود ، ولی همینکه مردم از نقشه او دانستند چون بسی
اندازه بر ضد دولت فارس بودند نه پذیرفتند و میر محمود جوان

پسر میرویس را پادشاهی قبول، و هم عبدالله را بدست
او از بین برداشتند.

میر محمود جوان نقشه پدرپیر و نامدار خود شرا در محل
طبیق گذاشت با اینمعنی که پدرش قوای دشمن را از ولایت
قندهار طرد، و فرصت تاسیس یکدولت محلی آزاد را در ولایت
هرات بدست سران ابدالسیافغانستان داده زمینه فعالیت
سیاسی را بر خلاف دشمن برای سر کرده گان محلی سیستان تهیه
نمود، اما خودش کاری را که میخواست انجام نا داده از دنیا
گذشته بود، اینک محمود دنباله کار پدر را گرفته بعد از تهیه
یک اردوی قوی در سال ۱۱۳۳ بولایت کرمان سرازیر، و بعد
از قرار داد صلح بالطف علی حاکم کرمان بقندهار مراجعت
نمود، محمود در سال ۱۱۳۵ مکر را به بم و کرمان ریخته
آنولایت را بصورت قطع اشغال. و از راه یزد به استقامت
اصفهان پایتخت کشور ایران مارش کرد. دولت فارس در محل
کلنا باد بمعاذله نظامی پرداخت ولی اردوی فارسی از قوای
افغانی هزیمت یافته در داخل پایتخت تحصن و قلعه بندی
اختیار کردند، شامحمود به پادشاه صفوی پیشنهاد کرد اگر
دولت فارس استقلال دولت افغانی را در ولایات متصرفه
سابقه ایران چون ولایت خراسان، کرمان، و قندهار به رسمیت
پشناسد و هم سالانه باج و خراجی بدر بار قندهار به پردازد، و فعلا
دختری از خاندان شاهی فارس بزنی پادشاه افغان بدهد، البته
دولت صفوی و کشور فارس محفوظ خواهد ماند. ولی دولت
فارس از قبول این پیشنهاد سرباز زد و شاه محمود مجبور شد
بازور آنها را به تسلیم وادارد، اینست که بعد از محاصره
شدیدی پایتخت اصفهان تسلیم و حسین پادشاه صفوی بدست
خود تاج ایران را تقدیم نمود ازین ببعده شاه محمود تا

سال ۱۱۳۷ برای تامین و تنظیم اداری کشور فارس مشغول ماند
زیرا در داخله طهماسب پسر شاه حسین مشغول دسیسه و در
خارج دولتهای روس و عثمانی چشم حرص و آذربکشور فارس
دوخته بودند ، طهماسب مشغول تهیه قشون و مقابله با شاه محمود
بود و مردم قزوین بر ضد میراشراف حاکم افغانی خود عصیان
نمود ، شاه محمود مجبور شد که بقوت عسکر علاقه های قزوین ،
قم کاشان ، عربستان ، یزد و غیره را تامین و خانواده شاهی
سابق را از بین بر دارد ، پس از آن شاه محمود بکسیانیکه نسبت
به شاه صفوی و متبوع خود خیانت کرده بودند بخشونست
پیشامد و با مردم او رویائی مدارا و خوش رفتاری نمود .
در طول این مدت حسین خان هوتکی و کالت شاه محمود را در
قندهار داشت و ولایت هرات توسط امرا محلی ابدالی اداره میشد
شاه محمود از تشکیل يك حکومت محلی زیر قیادت ملك محمود خان
سیستانی در ولایت طوس نیز تقویه و حمایت نمود ، در هر
حال کثرت مشاغل شاه محمود را خسته و اعصاب او را از کار
انداخت ، سران افغانی نیز که سنگینی مسئولیت خود را در
کشور فارس احساس میکردند از بیماری شاه محمود و خرابی
کارهای دولت اندیشیده میراشراف کاکا زاده شاه محمود را
که جوان قابلی بود بر روی کار کشیدند ، میراشراف نیز در سال
۱۱۳۷ شاه محمود بیمار را در عوض خون پدر خود میرعبدالله
از بین برداشته و خود بحیث پادشاه زمام امور را در دست
گرفت .

شاه اشرف نیز مثل شاه محمود وظایف بزرگی در پیش داشت

زیرا طهماسب برای حصول تاج و تخت با استقلال و تمامیت خاک
وطنش قمار میزد و بادولت روس داخل مذاکره شده بود که اگر
بپرد افغانها او را کمک نمایند طهماسب حاضر است ولایات
هیروان داغستان ، گیلان ، مازندران و استرآباد را بدولت
روسیه بگذارد ، از دیگر طرف دولت عثمانی با روسیه معاهده
نمود که مالکیت روس را در ولایت مذکوره تصدیق خواهد
نمود پسر طپکه ولایات تبریز ، همدان و کرمانشاه بدولت تور-
کیه گذاشته شود ، بعلاوه طهماسب در مازندران به تشکیل قشون
آغاز کرد .

شاه اشرف نیز مثلیکه قبلاجلو سپاه روس را در «در بند»
ایران گرفته بود ، بمقابل اردوی نادر و مستولی عثمانی در ولایات تبریز
ایروان و همدان به سوقیات پرداخت ، شاه اشرف به رشادت
پیمانی در میدانی جنگ اردوی عثمانی را
مغلوب و منهزم و دولت تورکیه را مجبور به اعتراف
استقلال و رسمیت دولت افغانی فارس ساخت . در چنین وقتی
شنیده شد که مردی از اهل خراسان بنام «نادر» بحیث سپه
سالار طهماسب مرزا برای اشغال ولایت طوس مشغول سوقیات
است ، چون استیلای نادر بولایت طوس خطوط مواصله
شاه اشرف را با افغانستان قطع مینمود لابد شاه اشرف به ترتیب
هسکر مشغول شد ، و در حالیکه او تازه از قرار داد با دولت
تورکیه فارغ شده بود در سال ۱۱۴۰ هجری خبر گرفت که
سوقیات نادر از شرق بغرب آغاز گردیده است . اینست
که در سال ۱۱۴۱ برای اولین بار بین قشون
شاه اشرف و نادر در موضع «مها ندوست - دامغان» جنگ
سختی روان گردید ، ولی در نتیجه جنگ قشون افغانی بعقب
گشی در طهران و از آنجا به اصفهان مجبور شد ، سپاه نادر
خراسانی نیز با ستقامت اصفهان حرکت کرد ، و شاه اشرف در
محل «مرچه خورت - اصفهان» بمدافعه پیشامد ، چون درین جنگ

نیز نتیجه مطلوب بدست نیامد شاه اشرف بعد از پس گشتن در اصفهان بفرض تجهیز و ترتیب عسکر به شهر از کشید . ولی او هنوز به ترتیب اردوی دیگر موفق نشد . و قوایش در ولایات مختلفه ایران متفرق و مشغول بود که قوای دشمن بجانب شیراز سرازیر شد ، شاه اشرف یکبار دیگر بفرض مدافعه در موضع «زرقان» بین شیراز و استخر با دشمن داخل نبرد شد ، اما اینبار نیز طالع بداد دشمن رسیده و شاه اشرف مجبور شد برای تهیه یک اردوی خالص افغانی بخط افغانستان حرکت کند ، متأسفانه شاه اشرف در نواحی قندهار رسیده بود که غفلتاً از طرف سواران اعزامی حسین خان هوتکی نائب الحکومه قندهار به بهانه انتقام شاه محمود کشته گردید ، و باینصورت در سال ۱۱۴۲ دولت افغانی فارس منقرض شد .

و اما حسین خان هوتکی ازین بعد با عنوان شاه حسین بحکومت قندهار دوام داد تا در سال ۱۱۵۱ نادر شاه خراسانی او را مغلوب و در مازندران کسبل نمود و او همدار آنجا مسموماً از دنیا گشت . در هر حال دولت هوتکیه افغانستان بعد از انقراض دولت تیموریانه افغانستان اولین دولت حسابی است که در قندهار تشکیل گردیده است ، گرچه دولت هوتکی در داخله مملکت به توحید اداره سیاسی کل افغانستان موفق نشده و پیشتر هم شان مصروف تحکیم پایتخت قندهار و تسخیر کشور فارس بود ، معذا برای نسل آینده افغانستان بزرگترین سر مشق استقلال خواهی محسوب است .

پادشاهان هوتکی :

میرویس سال تا سیس حکومت ۱۱۲۱ هجری -

میر عبدالله ۱۱۲۰ شاه محمود ۱۱۳۱ شاه اشرف ۱۱۳۷ - شاه حسین

۱۱۴۲ - ۱۱۵۱ هجری قمری

حکومت ابدالیه هرات ؟

در قرن نهم هجری هنگام دولت تیموریه - افغانستان در بعضی مناطق کشور حکومت های کوچک محلی موجود بود که در آوان ضعف و فتور آن دولت هریک خود شانرا بحکومت خیره مختاری تبدیل کردند از قبیل: امرا ارغونیه قندهار امرا قوخی و هوتکی قلات غلجائی ، امرا ابدالیه ارغستان امرای ارغونیه قندهار از و قسنت نائب الحکومگی امیر ارغون ، پسر امیر ذوالنون اتالیق شهزاده بدیع الزمان بن سلطان حسین پایقرا در سال ۸۸۴ هجری اساس حکومت محلی قندهار را گذاشته و تا سال ۹۱۳ هجری دوام نمودند. امرا این سلسله چون امیر ارغون ، میرزا مقیم ، شجاع خان ، میرزا حسین ، میرزا عیسی ، میرزا باقی میرزا جانی محمود نه تنها در ولایت قندهار بلکه بعضا در ولایت سند نیز حکومت کرد ، و اخیرا در ولایت قندهار بدست بابر شاه معروف در سال ۹۰۳ ، و در و - لایت سند بدست اکبر جلال الدین پادشاه هند در سال (۹۸۴) هجری منقرض گردیدند.

امرای قوخی نیز در همان قرن نهم در منطقه قلات غلجائی حکومت محلی خودشانرا محکم نموده و تا قرن یازده هجری امرا این سلسله چون ملخی خان ، ابدال خان از (عشیره تسوخ) ملکیار حسین خان (از عشیره هوتک) و غیره هم بحکومت خویش دوام داده ، و دائما در مقابل بسط نفوذ دولت بایریه هند از جانب غزنه و زابلستان ، و دولت صفویه فارس از جانب قندهار مقاومت و حفظ وجود می نمودند ، بالاخره میرویس خان بن شام - عالم خان هوتک از منسوبین همین سلسله بود که قندهار را نجات داده و استیلای صفویهارا خاتمه بخشید . همچنین امرا ابدالیه علاقه ارغستان در قرن نهم هجری حکومت محلی خویش را استحکام بخشیده و افراد آخری این سلسله باعمال دولت صفوی در قندهار روابط خود شانرا حفظ می نمودند - مع هذا در قرن یازده این سلسله بدست کرکین نائب الحکومه

صفوی قندهار منقرض گردیدند. امرای محلی این سلسله عبارت
اند از : سدوخان ، خضرخان ، خداداد سلطان ، شیرخان ، سر-
مست خان ، حیات سلطان و دولت خان ، باز عبدالله خان بن حیات-
سلطان یکی از منسوبین همین سلسله بود که در قرن یازده
هجری در ولایت هرات بیرق آزادی افراشته نائب الحکومه
و قوماندان نظامی دولت صفوی را با عساکر ساخلوی آن دولت
در بین يك طوفان هیجان ملی معدوم ، و مثل میرویس خان
هوتك استقلال و لایت هرات اعلان نمود ، از آن بعد ای-
سلسله در ولایت هرات تا سال ۱۱۴۴ هجری بحکومت خویش
دوام داده و هم بغرض استخلاص ولایت طوس در مقابل ام-
صفوی تا شهر مشهد سو قیات نمودند دولت هوتکیه قندهار با
آنکه در سر تصرف فراه باحکومت ابدالی هرات داخل
وزم ، و در نتیجه فاتح هم گردید ، معهذا دیگر بایشان مز-
احمت ننمود ، چونکه عجاتا این حکومت کوچك محلی را
صدی دیگر ، در مقابل نفوذ و تسلط دولت صفویه ایران میدا-
لست ، و همین سیاست بود که پادشاهان مقتدر و فاتح هوتکی
چون شاه محمود و شاه اشرف حتی بتشکیل يك حکومت محلی دیگری
در ولایت طوس با ملك محمودخان افغان سیستانی نیز ضدیت
و مخالف نورزیدند . در هر حال بعد از آنکه دولت افغانی فارس
منقرض گردیده و فرصت تاخت و تاز بدست نادر شاه خراسانی
افتاد ، حکومت ابدالی هرات مثل حکومت هوتکیه قندهار از
بین رفت .

امرا ابدالیه هرات :

عبدالله خان بن حیات سلطان ۱۱۲۹ هجری
زمانخان بن دولت خان ۱۱۳۲
محمد خان بن عبدالله خان ۱۱۳۵ هجری
ذوالفقار خان بن زمانخان ۱۱۳۶
الله یار خان بن عبدالله خان ۱۱۳۸ هجری
ذوالفقار خان (مکرر) ۱۱۴۲
الله یار خان (مکرر) ۱۱۴۳ هجری

نادر شاه خراسانی :

نادر قلی پسر امام منی مردی از قبیله افشار و اهل خراسان بوده در ابیورد تولد و بمالداری و پوستین دوزی گذران میکرد . تر کتازان ازبك او رادر شباب با سیـری بردند ، و او در عودت بوطن داخل ملازمت حاکم محلی ابیورد گردیده پس از فوت حاکم از طرف ملك محمود سیستانی حکمران خود مختار ولایت طوس بحکومت ابیورد مقرر گردید . نادر در جنگی که بحیث افسر نظامی ملك محمود دشمنان مهاجم ازبکی او را منهزم نمود ، شهرت زیادی حاصل ، و بعد از کمی طرف عداوت ملك محمود قرار گرفت ، اینست که نادر فرار و بجمع کردن یکعده رفقای رهن مشغول و بعد ها بقلعه قللات حمله و تسخیر نمود ، نادر ازین پس مردی دارای عدت و قوت کافی شده بشهر نیشاپور حمله و اشغال کرد ، و خود را بحیث یکنفر هوا خواه طهماسب صفوی معرفی نمود نادر با ین پیشرفت ها اکتفا نمیکرد ، زیرا مرد بزرگو پرمدها بود ، پس بغرض استیلا بر ملك محمود و تمام ولایت بشهر مشهد هجوم و آنچه میخواست حاصل نمود ، طهماسب صفوی البته او را منصب سپه سالاری داد ، و نادر بعد از طی جنگهای مکرر شاه اشرف و رجعت او به افغانستان ، قوای ترك را در همدان شکسته عراق و ازرباط ئیجان را مسترد و طهماسب را خلع ، و بنام پسرش عباس زمام دولت فارس را شخصا در دست گرفت . نادر در جنگهای مکرر تورکها را شکسته و تمام اراضی از دست رفته فارس را مسترد و هم بواسطه مذاکره و معاهده سواحل خزر و باکو و دربند را از دولت روسیه پس گرفت ، نادر در سال ۱۱۴۸ هجری رسماً تاجپوشی ، و مذهب تسنن را که مذهب ملی او بود در کشور فارس رسمی ساخت . نادر شاه قبلاً در سال ۱۱۴۴ هجری شهر و ولایت

همراه را در طی یگر شته جنگها و شکست های سختی از
 سلسله حکمدار محلی ابدالیه گرفته بود ، اینست که در سال
 (۱۱۵۰) ولایت بلخ را نیز از دست تسلط ازبك های ماورالنهر
 بواسطه سوقیات پسر دلاور خودرضا قلی کشیده و خود بعد
 از یکسال ورم شهر قندهار را از تصرف شاه حسین هوتکی خارج
 و بدبختانه تخریب کرده ، در سال ۱۱۵۱ هجری به مملکت هندو-
 ستان از راه کابل داخل شد ، نادر تادهلی رسید و محمد شاه
 هندی تسلیم ، و خزائن بیشمار خودش منجمه تخت طاوس و
 الماس کوه نور را تحویل داد . نادر شاه بعد از فتح هند با
 افغانستان مراجعت ، و بغرض تسخیر ماوراالنهر جیحون را
 عبور کرد ، امیر ازبك چاره جز تسلیم نداشت نادر شاه دختر او
 را برای پسر خود گرفته ، باستقامت ولایت خوارزم حرکت
 نمود ، حکمدار تورانی خوارزم کشته ، و ولایت به قلمرو نادر-
 شاه الحاق شد : باین ترتیب نادر شاه خراسانی در طی چند سالی
 دولت بزرگی مرکب از ممالک افغانستان ، ماورالنهر ، فارس
 و هندوستان تشکیل و پایتخت را در شهر مشهد قرار داد . نادر-
 شاه خراسانی دارای عقل و عزم قوی بوده یکی از رجال مشهور
 تاریخی خراسان زمین بحساب میروده نادر بعد از اشغال هرات و
 قندهار حس همدر دیا هالی خراسان
 را به محبت و مدار اجلب ، و قشون شانزده هزار نفری از
 طوائف ابدالی و غلجانی افغانستان تشکیل ، و مقام اول را
 بایشان درآوردی خویش گذاشت سر داران افغانستان هم بحیث
 افسران نظامی و حکام کشوری او داخل کار شدند ، که از آن
 جمله است احمد خان ابدالی (پسران احمد شاه بابا) و نورمحمد
 خان میر افغان و غیره ، سران و سپاه افغانی نیز در تمام محاربات
 و فتوحات نادر شاه شریک بود ، بعد از مرگ نادر حرم او را
 از تاراج سپاه ایران ، و فرزندان او را در برابر مردم ایران مدافعه

نمودند اما نادر شاه با سران و سپاه قزلباش ایران اعتماد
 و نظر خوبی نداشت، و با ایشان بخشونت و سختی رفتار می
 نمود، مخصوصاً از وقتی که بتائیر یکسو تفاهمی پسر رشیده
 خویش رضاقلی مرزا را کور کرده و خود نادم عصبی گردیده
 بود، اینست که ملت فارس ازین همه ظلم و خشونت اخیر
 عمر نادر شاه به ستوه آمده در شیروان، تبریز و استرآباد یکی
 پی دیگری سر بشورش برداشتند و هم بالاخره خود او را مفتاد
 نفر منصبداران قزلباشی و قجرو افشار در سال ۱۱۶۰ هجری در
 حدود قوچان بکشتند و باین صورت امپراطوری بزرگ او از
 هم پاشیده شد

دولت ابدالی

بعد از مرگ نادر شاه سران و سپاه افغانی از ولایت طوس
 بولایت قندهار کشیده و در قلعه نادر آباد به تشکیل جرگه
 و انتخاب پادشاه آغاز کردند، در نتیجه احمدخان ابدالی پسر
 زمانخان حکمدار سابق ولایت هرات که در اردوی افغانی
 معیت نادر شاه منصبدار معتبری بود پیادشاهی افغانستان در
 هوال ۱۱۶۰ هجری انتخاب گردید. احمد شاه که بعد از
 طرف ملت بواسطه خدمات گران بهایش احمدشاه بابای افغان
 خوانده شد در ۱۱۲۵ هجری در شهر هرات متولد شده و اینک
 ۲۵ سال عمر داشت، و تا سال ۱۱۸۶ هجری پیادشاهی خود دوام
 داد احمد شاه مرد سیاسی و نظامی لایقی بوده در مدت بیست و
 پنج سال سلطنت خود خدمات مهمی برای افغانستان نمود
 او بعد از تشکیل دولت و اردو، اولاً تمام ولایات طبیعی افغان
 استان را از قبیل: بدخشان و قطن، بلخ و میمنه، مرو و مرغاب،
 طوس و نیشاپور (ولایات فعلی خراسان) سیستان و کرمان،
 بلوچستان و سند، کشمیر و چترال، کابل و غور، پشاور و

پنجاب تابع يك مركزى ادارى ساخته ، بعد ها براى حفظ ولايت
شمال يكبار رود جيحون را و براى حفظ حوزه سندچند بار رودستلج
را عبور ، و در تمام محاربات فاتح او بود ، جنگ پانى پت
با قواى نيم مليونى مرته ها در سال ۱۱۷۴ هجرى از مشهور
ترين جنگهاى خارجى احمد شاه است كه او را بصفت قهرمان جنگ
در تاريخ افغانستان و هند ثبت نمود ، احمد شاه بيشتر عادلانه
رفتار نموده و براى رفع نفاقهاى داخلى و عصبيت هاى قبيلوى
همت گماشت وقتيكه احمد شاه از دنيا گذشت ، يك افغانستان
قوى و بزرگ و پرنفوسى در عقب خود گذاشت ، گر چه در
خط اقتصاد ، زراعت ، صنعت و علوم بسيار پس افتاده و از
حوادث شوم و جنگهاى چندين قرنه رنج زيادى كشيده بوده .
بعد از احمد شاه سلطنت افغانستان به اولاد او رسيده
و مدت حكمرانى اين خاندان يك قرن طول كشيد مگر در طول
اين مدت ديگر خدمت مهمى نسبت با افغانستان انجام داده
نشد ، زيرا از يكطرف مردمى كه تمدن جديد عالم را بكشور
افغانستان معرفى كند مفقود بود . از ديگر طرف سياست استعمارى
غرب در شرق و شمال افغانستان قدم بقدم پيش رفته و انتريكه -
هاى ديپلوماسى ب جنگهاى داخلى و خارجى و اغتشاشات متواتر
كشور نتيجه داده ، فرصت ترقياى اجتماعى را از دولت هاى افغانى
مسلب مى نمود . در هر حال تيمور شاه فرزند و جانشين
احمد شاه بابا بيست و دو سال زمام سلطنت افغانستان را در
دست داشت ، و در طول اين مدت بدون آنكه مصدر كدام خدمت
همده با افغانستان شده باشد تنها حدود جغرافى سياسى
افغانستان را در مقابل جنگهاى متمردين پنجاب و متجاوزين

تورانی حفظ نمود . زمانشاه پسر تیمور شاه وقتیکه به پادشاهی
 افغانستان رسید خیال تسخیر مملکت پهناور هند در کله می
 پرورانید و برای حصول این مقصد اردوی قوی ترتیب کرد
 مگر از يك طرف نفاق داخلی در بین خاندان شاهی ساری و
 جاری گردیده و از دیگر طرف پالیسی حفظ هند دولت انگلستان
 و سیاست استیلای نا پلیسون کبیر در کشور های مجاور افغان-
 نستان چون روسیه و ایران تاثیر و افغانستان میدان عملیات
 مختلفه سیاسی گردیده ، دولت فارس شهزاده محمود افغان را بر-
 ضد زمانشاه تحریک و تقویه نمود . در نتیجه زمانشاه اسیر
 و کور و عجالتا هندوستان از حمله محفوظ و شاه محمود به
 تخت سلطنت افغانستان عروج نمود . در عوض ولایت طوس یا
 خراسان فعلی از افغانستان مجزا و بدولت فارس الحاق یافته
 و ولایت پنجاب در زیر قیادت دسته های سیک از افغانستان
 جدا و مستقل گردید . باین ترتیب افغانستان بتدریج روبا-
 نحطا و تجزیه روان و ولایت مرو و وادی کشک و بلوچستان
 یکی پی دیگری از افغانستان مجزا و بتصرف خوانین خیوا و
 بخارا و بلوچستان و بالاخره تحت اختیار دولت روسیه و انگلستان
 قرار گرفت . در عهد دولت شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمدشاه
 بابا تحریک دولت خارجی سبب اشتعال جنگهای داخلی گردیده
 اخیرا منجر به جنگ اول افغانستان و انگلستان از یکطرف
 و جنگهای متعدده افغانستان و ایران از دیگر طرف گردیده و
 در نتیجه معاهدات لاهور (۱۲۵۴ هـ ۱۸۳۸ م) و قندهار
 (۱۲۵۵ - ۱۸۳۹ م) بین شاه شجاع و انگلیس بعلاوه سلب استقلال
 سیاسی افغانستان و لایات : سند ، ملتان ، کشمیر ، پشاور ،

اتك ديره جات گيز در شرق افغا نستان مجزا شد . در عوض
 افغا نستان كوچك در جنگ اول افغان و انگليس غالب شده و
 دولت ابدالی افغا نستان نيز از طرف ملت سقوط داده شد . در
 همین جنگ بود كه نواب محمد زمان خان . شجاع الدوله خان ، وزیر
 اكبر خان ، محمد عثمان خان تكاوی ، نائب امین الله خان لوگری
 . محمد شاه خان بابكر خیل ، ملا مثنوی غلجائی و امثالهم
 صفت قهرمانان ملی افغا نستان را در تاریخ حاصل کردند .
 شاهان ابدالی :

احمدشاه باباجلوس	۱۱۶۰ هـ ق	تیمور شاه بن احمدشاه	۱۱۸۶ هجری
زمانشاه بن تیمور	۱۲۰۷ هـ ق	شاه محمود بن تیمور	۱۲۱۶ هجری
شاهشجاع بن تیمور	۱۲۱۹ هـ ق	شاه محمود (مكرر)	۱۲۲۳ هجری
دوره پرادان فتح خان	۱۲۳۳ هـ ق	شاهشجاع (مكرر)	۱۲۵۵ - ۱۲۵۸

فصل سوم

افغانستان

دولت محمد زائلی:

بعد از کور شدن زمان شاه ابدالی خاندان سلطنتی افغانستان را فتور فرا گرفت ، و شاه محمود ابدالی از تنظیم و اداره مملکت عاجز آمد ، سران بارکزائی که وزارت دولت و حکومت های ولایات را در دست داشتند درصدد بدست آوردن سلطنت افغانستان بر آمدند ، مخصوصاً در وقتیکه شهزاده کامران پسر شاه محمود و زیر فتح خان بارکزائی را اول کور و باز بقتل رسانید ، برادران متعدده وزیر توانستند شاه محمود را در سال ۱۲۳۳ بجانب ولایت هرات فراری ساخته ، و برادر او شاه شجاع را بجانب شکار پور سند عقب زنند ، شهزاده ایوب ابدالی پسر تیمور شاه نیز که دعوی جانشینی پدر میکرد مجبور شد دست از حکمرانی بکشد ، تنها شاه محمود در ولایت هرات بیادشاهی کوچکی قناعت نمود که بعد از او پسرش کامران و وزیرش یار محمد خان الکوزائی ، و سعید محمد خان پسر وزیر مذکور ، و شهزاده یوسف ابدالی ، باین حکومت کوچک چهل و چند سال دیگر دوام دادند در طی این مدت بود که جنگهای مشهور دولت فارس با این حکومت کوچک بوقوع پیوسته و بالاخره هم فارسی ها مغلوب و ناکام گردیدند ، در سال ۱۲۷۳ سردار سلطان احمد

خان بارکزائی به حکومت هرات مسلط و در سال ۱۲۷۹ پسرش
شهنواز خان جای او را گرفت ولی بزودی در همان سال امیر-
دوست محمد خان پادشاه اولین بار کزائی افغانستان ولایت
هرات را بدولت مرکزی مربوط و ملحق ساخت .

در هر حال بعد از اغتشاش داخلی افغانستان و فتور امور
خانواده سلطنتی ابدالی رشته امور مملکت در کف برادران متعدد ده
وزیر فتح خان افتاد . مشا هیراین برادران همان سردار محمد-
عظیم خان و شر دار شیردل خان است که بیشتر بطور ملوک
الطوائف افغانستان را بواسطه برادران دیگر خود اداره
میکردند و از آن جمله بود سردار دوست محمد خان حاکم کابل
و پردل خان حاکم قندهار و غیره در دوره تسلط برادران وزیر
فتح خان که اولاده سر دار پاینده خان یکی از مامورین
دولت ابدالی بوده و بعد ها به خاندان محمدزائی معروف شدند،
طرز اداره افغانستان ملوک الطوائفی شده ، و چنانچه ولایت
طوس یا خراسان فعلی و ولایت پنجاب قبلا در عهد شاه محمود
ابدالی از افغانستان مجزا شده بود، اینک ولایت سند زیر قیادت
میرهای ولایت مذکور اعلان استقلال کرده و ولایت پشاور و اتک
و کشمیر نیز از افغانستان مجزا و ضمیمه دولت سیکه
پنجاب گردید (۴۳- ۱۲۴۴) .

در سال ۱۲۵۴ هجری برادران وزیر فتح خان يك نفر از بین
خود را به عنوان امیر به حیث پادشاه افغانستان باقی مانده
شناختند و این همان امیر دوست محمد خان مشهور به امیر کبیر
است که امارت اول او فقط یک سال دوام کرد . سال دیگر
(۱۲۵۵) دولت انگلیس که بر آورده شدن تعصبات خود را بذریعه
امیر دوست محمد خان در قسمت توسعه نفوذ سیاسی در

افغانستان ناممکن دیدشاه شجاع فراری را با عده از قشون و صاحب منصبان خود بغرض تصاحب تاج و تخت افغانستان بولایت قندهار سوق نمود اما قبلا توسط معاهدات لاهور و قندهار تجزیه ولایت های شرقی افغانستان را که در دوره برادران وزیر فتح خان عملی شده بود بطور رسمی از شاه شجاع اعتراف گرفت در هر حال امیر دوست محمد خان و برادرانش با قشون انگلیس و شاه شجاع مقابلتواسته قندهار و کابل که مراکز شان بود یکی بعدی دیگری سقوط کرد و دولت افغانستان ظاهراً در دست شاه شجاع و در واقع بدست افسران انگلیس افتاد . امیر دوست محمد خان هم که به بخارا پناهنده شده بود بعد از آن که در سال ۱۲۵۶ بعزم استرداد کابل به افغانستان داخل و تا کوهستان پیش آمده بود کاری از پیش نبرده و به انگلیس ها تسلیم و در هند اعزام گردید ولی تسلط انگلیس و شاه شجاع طول نکشیده طوفان هیجانات ملی شدت کرد شاه شجاع کشته شد و اردوی انگلیس بعد از دادن تلفات سنگینی که به اثر مجاهدات ملت به سر کردگی وزیر محمد اکبر خان غازی به او رسید مجبور به تخلیه افغانستان گردید و انگلیس ها در اثر فشار ملت امیر دوست محمد خان را باز از هند به افغانستان فرستادند که مجدداً بوساطت وزیر اکبر خان غازی به پادشاهی افغانستان قبول شد .

امیر دوست محمد خان قندهار و هرات را بمرکز سلطنت ملحق ساخت و امیر شیر علی خان جانشین امیر دوست محمد خان که مرد منوری بود خواست اردوی افغانی را تقویه و به واسطه تاسیس مدارس و ادارات منظم مملکت را به ترقی و تمدن جدید آشنا سازد . زیرا او مردی چون سید جمال الدین افغانی در دربار خود دیده بود . امیر شیر علی خان هنوز تازه قدم در راه تحولات اجتماعی گذاشته و استقلال افغانستان را اعلام نموده بود که

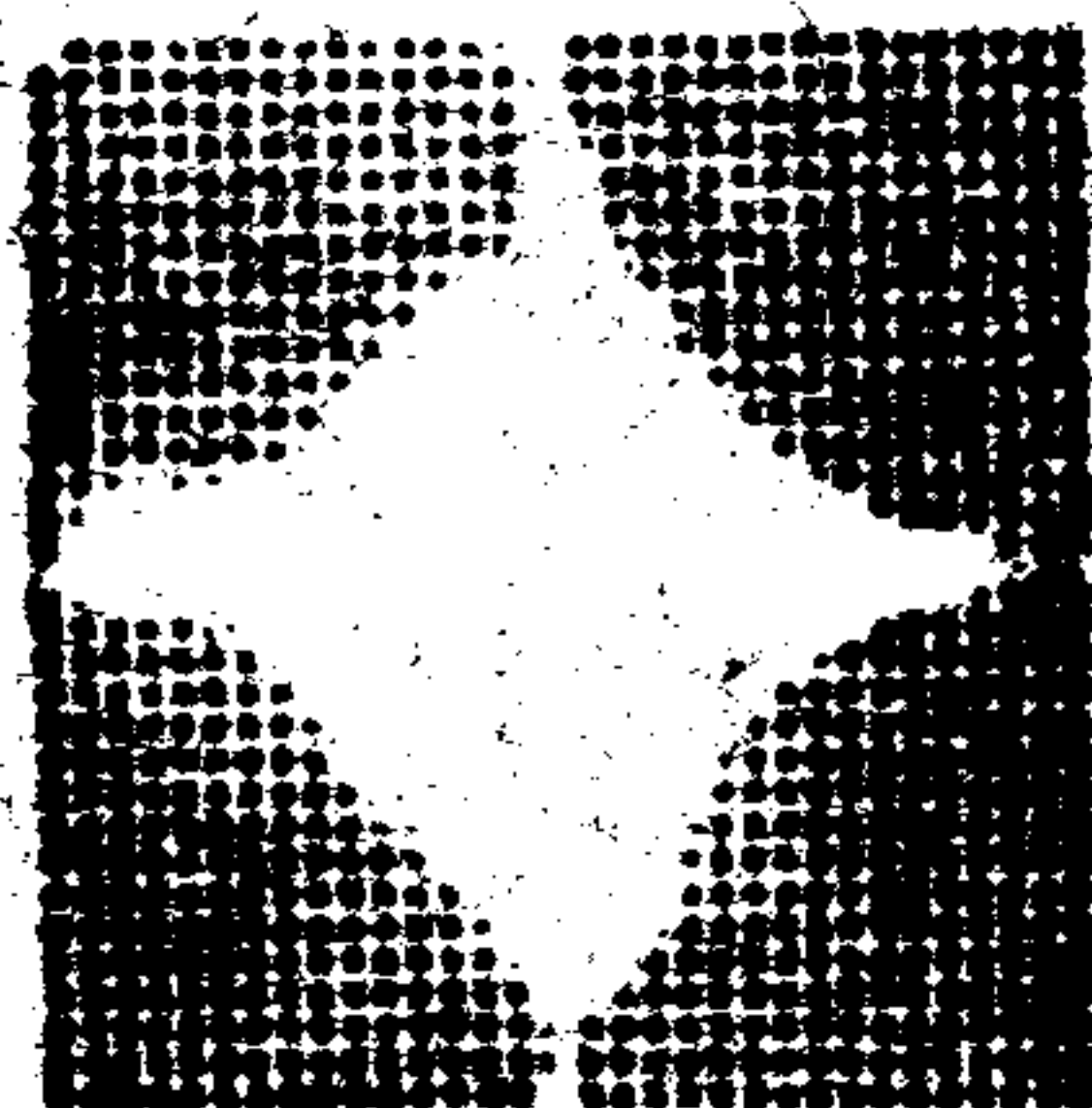
دولت انگلیسی از ارتباط سیاسی او با دولت روسیه بد پرده جنگ دوم افغان و انگلیس را در سال ۱۲۹۶ هجری آغاز کرد در پس جنگ عجالتا قشون انگلیس تا کابل رسیده و امیر شهر علی خان فرارا در بلخ چان داد و امیر محمد یعقوب خان چانشین امیر - شیر علی خان با امضای معاهده گندمک علاقه های مال و فروشنج تاجبال کوزک و علاقه های گرم ولندی کوتل رابه انگلیس واگذار و مشاورین و صاحب منصبان انگلیس را در حکومت خود قبول کرد مگر هیجان ملی افغانستان مجددا شروع و قشون انگلیس در کابل و میوند تلفاتی گزانی داده مجبور به تخلیه افغانستان گردیدند و سرداران ملی چون چرنیل محمد چان غازی و وکی ملا دین محمد معروف به مشک عالم الدری و سردار محمد ایوب خان و امثالهم در تاریخ نظامی افغانستان حصه بنا افتخاری گرفتند . انگلیس ها مجبورا برای خاموش شدن هیجان ملی امیر عبدالرحمن خان (ضیا الملك والدین) را به حبس چانشین امیر محمد یعقوب خان شناخته امیر عبدالرحمن خان در موقع قبول امارت برای الحاق دو پاره قندهار که انگلیس ها میخواستند بصورت يك ریاست علیده از افغانستان مجزا سازند با فشاری کرد . انگلیس ها این ولایت افغانی را با سایر ولایت به استثنای علاقه هائیکه در اثر معاهده گندمک از افغانستان جدا شده بود جزا افغانستان تسلیم کردند ولی روابط خارجی افغانستان منحصر با انگلستان باقی ماند و هم امیر موصوف در سال ۱۳۱۱ هجری نسبت به واگذاری علاقه های سوات با جور ، چترال ، ارنوی ، وزیري ، داور ، چاکی وچمن با انگلیس ها معاهده بسته و سرحد آزاد از این وقت پیمان آمد مقارن همین وقت در اثر پیشقدمی روسیه علاقه پنج ده بدست روسها افتاد . ولی در عوض امیر عبدالرحمن - خان ولایت نورستان افغانی را بدین اسلام آشنا و اداره دولت را در آنجا قایم نمود ، چانشین این پادشاه امیر حبیب الله خان

(سراج الملك والدين) هجده سال بترمی سلطنت کرد و بعضی
 وسائل مدنیّت را در مملکت وارد ساخت و در جنگ بین المللی
 اول بیطرفی خود را اعلان نموده معاهدات قدیم را توسط معاهده
 سال ۱۲۲۳ هجری با انگلیسها قائلید کرد . در سال ۱۳۳۷
 (دوره امانیه) مجدداً استقلال افغانستان اعلان و جنگ سوم
 افغان و انگلیس شروع شد و در نتیجه مارشال این جنگ
 سپه سالار محمد نادر خان غازی (اعلیحضرت پادشاه آینده افغان-
 نستان) پیروز و حاصل کرد . ازین بعد تاریخ
 افغانستان عوض شده تمدن جدید در مملکت قبول می شود.
 ولی بعد از ده سال يك قوت ارتجاعی بنام حبیب الله بچه -
 سقاو از ضعف اداره دولت سوءاستفاده و حکومت را سقوط
 داده و خود اعلان پادشاهی نمود. (۱۳۴۷) مگر بزودی سپه سالار
 محمد نادر خان غازی قوای ملی تشکیل و از تجار-
 عیون را مغلوب و دولت جدیدی تشکیل نموده و خود بحیث
 اعلیحضرت پادشاه افغانستان مجدداً مملکت را بطرف تکامل
 متوجه ساخت جانشین اعلیحضرت محمد نادر شاه محمدظاهر-
 شاه است که امروزه مصروف امور کشور افغان-
 نستان بوده تمام وسایل عصری را در راه حصول این آرزو و مرام
 ملی جستجو و تهیه میفرمایند.

یاد شاہان محمد زائی :

۱۲۵۹	هجری قمری	جلوس	امیر دوست محمد خان
۱۲۷۹	«	«	امیر شیر علیخان
۱۲۸۳	«	«	امیر محمد افضل خان
۱۲۸۴	«	«	امیر محمد اعظم خان
۱۲۸۵	«	«	امیر شیر علی خان (مکرر)
۱۲۹۶	«	«	امیر محمد یعقوب خان
۱۲۹۷	«	«	امیر عبدالرحمن خان
۱۳۱۹	«	«	امیر حبیب اللہ خان
۱۳۳۷	«	«	امیر امان اللہ خان
۱۳۴۸	«		اعلیٰ حضرت محمد نادر شاہ غازی
۱۳۵۲	«		اعلیٰ حضرت محمد ظاہر شاہ

خاتمہ کتاب



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library